

والسلام الله عليهم فرمود ما ندوهر کس بر چهره که بر تبه رسیده و سینه ایشان رسیده و هر زبانی که اقل تعظیم ایشان و اقرار بزرگی ایشان نمود آب و طعمش شیرین
و خوشگوار شد و اگر قبول ولایت ایشان نمود و نگوارد چنانچه از حضرت ولایت دومی روح العالمین فدا و ولایت شده که خدا عرض نمود ولایت مرا
بر زمین پس هر بقعه که قبول ولایت و اقرار باست من کرد بجز آنکه الله طیبته ذکیت خدا آرزو کند و پاکیزه گردانید و هر زبانی که انکار کرد خدا آزار
شده تا روز کسب آفات و آتش باشد و شوره او را خار و جنخل گردانید و در حدیث دیگر هست که اقل زمین که قبول ولایت ما کرد و دیده منوره بود و خدا آنرا حرم
صلی الله علیه و آله گردانید و بعد کوفه بود و خدا آنرا حرم علی بن ابیطالب علیه السلام قرار داد و آن حرم را کعبه است که شاه اولیاست و صیدی چند است که
وحسین و زینب و فاطمه ایشان است و کبوترانی چند هستند که آن ذریه علیه و اطعمان مصوم ایشانند و نبات و شجره چند هستند که مخصوصان شیعیان باشند و لفظ چند
است که اموال و اسباب ایشان است و خدا امر بجا فطرت و تعظیم ایشان فرموده که قُلْ لَا اسْتِغَاثَةَ لِيْ اِلَّا بِاللّٰهِ وَبِعِزَّةِ صَلٰى
عَلَيْهِ وَاٰلِهِ سَلَامٍ اَمْرٌ بِجَا فَطَرَتِمْ وَتَكْوِيْنِ اَيْتَانِ نَمُوْدَةٍ كَيْفَ حَقِيْقِيْ رَا بَا مَرَعَدَا وَرَسُوْلٍ خُوْبٍ تَكْوِيْنِ كَرُوْمٍ صِيْدِيْ
اَنْ حَرَمٌ مَّحْرَمٌ رَا كَسْتِيْذُ وَكَبُوْرَا نَشِ بَا پَرَسِيْ كَسْتِيْذُ وَرَحْمَتِيْ رَا زَا پَرَا وِرُوْدُ وَاوَرُوْدُ وَاوَرُوْدُ وَاوَرُوْدُ اِنْ صَا حَبِ حَرَمٌ حَرَمٌ تَقَرُّعٌ كَسْتِيْذُ اَنْ نَا كَسَانِ
تِيْرَبِيْدِيْ حَرَمٌ زَنْدَقُ مِيَادِ سُوْلَا لِقَلْبِيْ وَانْظُرُوْا اِمَّا جَرِيْ حِيْ كَرِيْ لَا لِيْنِيْكَ مِيْنَ حَصْمَا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ بَرِيْخِيْرٌ وَنَكَا كِيْنِ اَوْلَادِ خُوْرَا كِيْ وَرَكْرَبَا بَا اَيْتَانِ
چون گشت از دشمنان ایشان از شقیای بنی امیه هذا الذي قد تلتتم محض ائمتی مجیر من حد و ضیافتها یا رسول الله این همان حسین است
که کلوی ورامی بوسیدی که حال کلوش از شمشیر و نیزهای دشمنان برید مثل شتر قربانی سلا بن عبد العزیز دلمی بسند خود روایت کرده از حضرت رسول است
که در شب معراج چون مرا با آسمان برود و صلوات ملکوت را بر من نمود چون بسده الهی رسیدیم جبرئیل مرا در آج کرد و ایستاد من گفتم آیا در این مکان از من
جد می شوی گفت از مقام سجده نیکوتر آنم که در زیر آنم که بالیام میون پس مرا فرود برد و در عالم نور افتد که خدا خواست پس وحی شد بسوی من که یا محمد اَحْسِبْ
اَطَلَمْتُ عَلَى الْاَرْضِ اَطْلَاعًا فَاسْتَرْتَاكَ مِنْهَا اَفْجَلَمْتُ بِنِيْكَ مِّنْ اَعْلَمُ خُوْدُ مَطْلَعُ شَمِ بَرَزِيْنِ مِيْنَ خُسْتِيَا كَرُوْمٌ تَرَا اَزَابِلِ نَمِيْنِ مِيْنَ تَرَاتِيْ خُوْدُ كَرُوْدَانِيْمِ
پس مطلع شدم بر آن دو مرتبه پس خستیا کردم علی را و او را وصی تو و وارث علم تو و امام بعد از تو گردانیدم و بیرون می آورم از صلب شما ذریه را که ظاهر زمان
جاست و اما مانی چند که معصومند و خزینههای علم منسقل اولاد که منسقلت الذنبا و الاخرة و لا اله الا الله پس اگر شما بنویسید خلق نیکویم دنیا و آخرت
و بهشت و روزخ را از ما بر مسوور روایت است که گفت روزی داخل شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض کردم یا رسول الله اذین الحق حتی انظر اليه
حق را بمن بنما تا نظر کنم بسوی او حضرت فرمود داخل این پرده شو چون داخل شدم دیدم علی را که در کعبه و سجود بود و بعد از هر نمازی میگفت اللهم تجرهم
تعبدا لرسولك محمد اغفر لنا طيبين من شيعته خداوند از اجرت بنده و فرستاده ات محمد قسم می دهم که که کاران شیعه مرا با مرز بیرون آم
که رسول خدا را خبر دهم دیدم که آنحضرت نیز در کعبه و سجود بود و دعا میکرد و میگفت اللهم تجرهم من ابي طالب اغفر لنا طيبين من ائمتي
خداوند از اجرت علی بن ابیطالب علیه السلام سوگند میدهم که کاران امت مرا با مرز از من مسوود کند که چون من مشا به این حالات کروم مرا وحشت و
مضطرابی دست داد چنانکه بسوی شدم پس جناب ختمی آب فرمود این مسوود اگر بعد از ایمان آید یا کافر بشوی بعد از آنکه ایمان آوردی عرض کردم معاذ الله
ولکن دیدم علی را که در عاتر او از نور خدا شفیع میکرد و خدا را بتوسوگند میداد و ترا نیز دیدم که خدا را بجلی سوگند میدهی و در خواست آمرزش سجدت خود میکنی
نمیدم مقام کدام کین از شما بالاتر باشد حضرت فرمود که خدا بیغالی خلق کرد مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از همه علایق بهار سال و بهنگامیکه به هیچ
و نه تقدیس پس نور مقدس را شکافت و خلق کرد از آن آسمانها و زمینها را و بجز قسم که من افضل از آسمان با زمین نیام پس نور علی را شکافت و از آن عرش و
کرسی را خلق کرد و علیی اجل من العرش و الکرسی و علی بلندتر است از عرش و کرسی پس نور مقدس حسن را شکافت و آفرید از آن لوح و قلم را پس حسن افضل

که حضرت باقر سلام الله علیه میفرماید در بیان این آیه شریفه **فَأَوَّلُ بَقْعَةٍ خَلَقَتْ مِنَ الْأَرْضِ الْكُتْبَةَ كَمَا مَدَدْتِ الْأَرْضَ مِنْهَا** یعنی که اول زمین است که خلق شده است از آن و از او کشیده شده و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که از پدر خود روایت کرده که موضع کعبه قطعه از زمین بود و سفید و نورانی مثل نور آفتاب و ماه و چون فرزند آدم برادر خود را کشت سیاه کشت و چون آدم زمین آمد خدای تعالی امر فرمود که زمین را دید و ندانید که این برای چیست گفت خدایا این زمین نورانی چیست گفت این حرم من است که در زمینش قبر است که هر روز بهشت مرتبه آنرا طوف ثمانی و در حدیث است که بهترین زمینها که است و مکانی در نزد خدا بهتر از خاک او نیست و منکی بهتر از سنگ آن و درختی بهتر از درخت آن و کوهی بهتر از کوه آن و آبی بهتر از آب آن نیست و ایضا وارد است که کسی بوی می می نکرد که اگر آنکه خدا او را غضب کرد و چنانچه بتیغ که پادشاهی بود که جمیع مشرق و مغرب را تسخیر کرده بود روزی قصد قتل ابله که کرده و اسیری زمان ایشان با او خواب کردن که با آنها گذرانید بعضی این قصه چشمهایش گور شد سبب آن ارسید گفتند بجهت قصدی است که کرده زیرا که اینجا حرم خلعت و مساکانش در برابر ابراهیم خلیل اند گفتند چاره این چیست گفت ازین قصه بگرد چون از آن قصه بگشت چشمهایش ازین شد پس جماعتی که او را بمقتول تحریک نموده بودند کشت و او را بسوی خانه محترم و او را پویشا و سی روز طعام مساکین که هر روز صدقه میگشتند و همگیت صحابفیل مشهور و در کلام الهی مذکور است و گویند حجاج را که خدا بجهت خراب کردن کعبه پلاک نکند و سبب آن بود که قصد حجاج خرابی کعبه نمود بلکه من خود است عبد الله بن ابی بکر و بالجمله احترام آن ضروری است چه خدا تعالی میفرماید **وَمَنْ دَخَلَهُ** اینست حتی آنکه وارد شده که هر خوش طبعی که داخل حرم شود و رمان است و نباید و رازم داد و یا ازیت نمود و کپاه و درخت آنرا نباید کند چنانچه حضرت صادق فرمود **كُلُّ شَيْءٍ يُبْنِي فِي الْحَرَمِ فَهُوَ حَرَامٌ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ إِلَّا مَا أَنْتَ أَتَى وَغَرَسْتَهُ** هر چیزی که روئید و شود در حرم بر هر چه حرام است مگر آنچه را که خود کشته و غرس نموده حتی آنکه گفت حرام است کنندن درختی که شاخ آن در حرم است و بیخ آن در بیرون حرم است و درختی که بیخ در حرم است و شاخ او در خارج حرم است و او شده که لقطه او را حرام است بر داشتن و لقطه بمعنی چیزیست که ریخته شود و اما صید آن پس شکی نیست در حرمت آن بلکه نشان دادن و راهبانی کردن آن نیز حرام است و کتاب و سنت مطلق بر نیست و نیست کلام بعضی از علماء رضوان الله علیهم **يُحْرَمُ عَلَى الْحَجْرِ صَيْدُ الْبَرِّ حَيَاةً وَأَكْلًا وَدَلَاةً وَكَيْسِيًا وَكَلْبًا عَادَةً سَلَاجٌ وَنَحْوُهُ بِالْكِتَابِ الشَّيْءِ الْمُسْتَفْبِضَةِ وَالْأَجْلَاجِ** و از برای کسی که این صید بکشد یا ازیت کند یا درختی را بکشد کفار و چند قرار داده و کفار صید را چنانچه تصریح کرده اند در وقتی که از روی خطا باشد و اگر عمد باشد دفعه اول گناه دارد و دوم و سوم خدا استقام میکند و کفار چنانچه

این حرم را باطنی نیستند را	باطنی بیرون در هر ظاهر است	تلفظ بهیچیکه لفظ معنی درست است	وان حرم حرمت پنهان است
این حرم را مایه از چوب است تنگ	وان حرم از پای تا عرض اول	این حرم از فرق تا پا خشت و گل	وان حرم با پایه از فراست و تنگ
این حرم حار مغسولان پرورد	وان حرم را هر طرف جانمای پاک	این حرم را هر طرف خار است و خاک	ان حرم هر لفظ صد جان پرورد
باغ این و لباسی پر کین آورد	در زمین آن بسی نور آله	در زمین این بهی روی کسب آله	باغ آن کلبه ای پر کین آورد
صید این باشد همه وحش و طیور	سرخ و سبزه آرد یا صید تنگ	چون حسین چون حسن آن کشت گند	صید آن باشد همه غلمان و حور
شد خطا غلمان کجا تا اگر است	حور خان زمان بنگاه بتول	بست غلانش جوانان رسول	ز آنکه غلانش غلامی برد است
بعد ازین ماخر همه قبل است و قال	ز آنکه حورش مر غلامی من نیست	راستی را با سیکند حور کبیت	باز تا از غیب آید باز حال

مغنی نما و که خدا حرمی حقیقی و معنوی است که بمنزله روح این حرم ظاهر است و آن حرم معنوی را نیز کعبه و مسجدی و صید و کبوتری و درختی میباشد لکن احترام این حرم بیشتر و حرقتش عظیم تر است و کشتن صید و کبوترش قبیح تر و کندن درخت و شکستن شاخش شیوع تر است و آن حرم معظمه محمد بن عبد الله است و اهل بیت است که حرم ظاهر بلکه جمیع عالم بطفیل وجودشان وجود دارد و جمیع ذرات کاینات را از تعظیم و تکریم او

بسان خانه زنبور کزندی ز سکا نش
سلبانی که دست چرخ کوه بدزدانان
بر بدندی ز سحر جی ز دست کشت و پویش

ز باغم لال باوزید کاش خورشید جل
چسان ساغر سرباز کجا ز کشت بر دی

خداوندی که توانست از روی کاش
ز کین کشتی دیوان کوفه چون سلیمان

سرایا شد بر بند تن زوزان چو پرن
خطا کتم سلیمان کی کجا از کشت

بعضی از مشایخ نقل کرده اند که مروی را در طواف کعبه دیدیم نقابی بر روی کاشته و میگفت خدایا یا مرز مرا اگر چه میزندم که مرا
نخواهی از مزید گفتند ای مروی ما امید از رحمت الهی گرفتیم چرا چنین میگوئی گفت اگر حکایت مرا بشنویید میدانید که ما امیدی من از چه راهست گفتند که گفت کن
رفیق آن اشخاص بودم که سر مبارک سید الشهدا علیه السلام را از کوفه بشام میبردند و ایشان پنجاه نفر بودند و در هر جا که فرود می آمدند سر مطهر حضرت را میگرداندند
و در دوران شراب میخوردند و من از دور بر ایشان میگریستم و بر روز سیاه خود بر ایشان میگریستم شبهای دیگر شراب میخوردند و مست شدند و بهیوش شدند
افتادند و من بیدار بودم ناگاه دیدم آواز ناله ناری بود و عقب آن درهای آسمان کشاده شدند و خیمه از نور فرود آمده و در برابر سر امام حسین علیه السلام ایستاد و جمعی از
خیمه بیرون آمده آن سر مطهر را زیارت کردند ناگاه بالای سر خود مروی ما دیدم که تمامه سفیدی بر سر داشت و جامه سبزی در بر پرسیدم که ایشان کیستند گفت
ایشان مقربان درگاه الهی جبرئیل و اسرافیل و میکائیل اند پس جبرئیل پیش آن خیمه آمد گفت **اَنْزِلْ يَا صَفِيٍّ قُلِّهِ** فرود آی ای آدم صغی دیدم آدم وثیث جمعی دیگر
فرود آمده سر شانه براده را زیارت کردند پس گفت **اَنْزِلْ يَا خَلِيلُ قُلِّهِ** ناگاه بار هم خلیل و اسمعیل و اسحق فرود آمدند و زیارت آن سر نورانی کردند پس گفت
اَنْزِلْ يَا كَلِيمُ قُلِّهِ دیدم حضرت موسی و هارون و یوشع و جمعی دیگر آمدند و سر مطهر را زیارت کردند پس گفت **اَنْزِلْ يَا وَدَّعُ قُلِّهِ** دیدم عیسی علیه
باکرومی فرود آمده و هر یک که می آمدند بزویات آن سر میقتند و میگفتند **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ** پس جبرئیل گفت **اَنْزِلْ يَا حَبِيبُ قُلِّهِ** ناگاه دیدم
پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و علی مرتضی و حسن مجتبی زول جلال فرود آمدند و سر حضرت امام حسین علیه السلام بنفاد و قدم استقبال کردند و پیشانی خود را
بر پشت پای مبارک حضرت رسالت نهاده و باوازه فرین گفتند ای جدایه بین که از امت شما کردن بهت چه قدر جور و جفا بر من رسیده خواجه عالم آن
سر مطهر را برداشته گاهی بر سینه میکشید و گاهی روی خود را بر روی او میمالید و میمالید و میگریست و همه اینها بموافقت او میگریستند پس جبرئیل عرض کرد
یا رسول الله اگر میفرمائی با بل کوفه و شام آن کنم که با قوم لوط کردم حضرت فرمودند که میخواهم در قیامت با ایشان خصمی کنم جبرئیل گفت جمعی از فرشتگان نزول
کرده میگویند ما ما موریم که این پنجاه نفر را هلاک کنیم حضرت فرمود با آنچه ما موند بکنند پس آن فرشتگان حربهای آتش داشتند و هر یک از آنها را حرب زدند و
بعضی زدن بدن او سوختی و خاکستر شدی و چون چهل دانه نفر سوختند نوشتن رسیدن نعره زوم و کفتم الامان یا رسول الله حضرت فرمود برو که خدا ترا
نیا مرز و من شکی ندارم که بدعای حضرت خدا را نخواهد آمد زید و از دست و دست و دست آن واقعه صورت من متغیر شده این را گفت و نقاب از روی خود بکنند
دیدند رویش مانند روی خوک است پس اهل حرم او را از که بیرون کردند نامی شیعیان کسی را که ملائکتاب شنیدن گریه او را ندانستند چگونه طاقت دیدن
آن حالت را از آن مظلوم داشتند و آیا چگونه خواهد بود حالت اگر دوی که ناله های آن مظلوم و استغاثه انگریز معصوم را شنیدند و بر یکدیگی او رحم کردند در وقت
که یک و تنها ایستاده بود با کردن کج و میفرمود **اَلَا اَجْمَعُ لَوْ جَدَّ اللهُ بَيْنَ جُنَّا** **اَلَا اَدْفَعُ بِنِازِ اِجْرٍ نُوَاسِنِيْنَا** ای رحم کننده نیست که از برای خدا
بر ارحم نماید یا هر بانی و رفیق دل نیست که بجهت امید شفاعت بجد ما بر ما مواسات کند یا جبرئیل آن وقت کجا بود که بیاری محذوم و محذوم نداده خود
بکوشد و بیک صحیح زین با سر کون و خلایق را هلاک کند خداوند اما فاما غدا بآنقوم را زیاد کند و هم این قولی از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که چون جدم حسین علیه السلام را شهید کردند در حیرت گاهی را دیدند که بر سر میزدند و میخوردند گفتند ترا چه میشود که خروش میکنی گفت چرا بخوردم و حال
آنکه رسول خدا را می بینم گاهی نظر بر زمین و گاهی بر حیرت شما میکنم غیرم که نفرین کند و ایل زمین همه هلاک شوند بعضی بگید گفتند که این دیوانه شده و بعضی
تنبه شدند گفتند این چه عمل قبیحی بود که کردیم و بجهت فرزندان زنا کاری بهترین اهل بهشت داشتیم را روی عرض کرد فدایت شوم فریاد کنند که بود فرمود

از ایشان است پس شگفت نور مظهر حسین با خلق کرد از آن بهشت و نور العین و دلان با حسین بهتر است از همه آنها پس همه عالم تا یک شد و ظلمانی بود و ملائکه
از تاریکی و ظلمت بجات حدیث شکوه کردند و گفتوا اللهم صل علی الانبیاء الذین خلقتهم الاقرحت لنا من هذه الظلمة
خداوند بجزمت این اشباح مقدسه که ما از این ظلمت فرج بخش پس حق تعالی خلق فرمود روحی با او را مقرون روح دیگر فرمود و از آن نوری آفرید که آن روح را روشن
و نورانی کرد پس دید و از بجاست که او را فرستاد تا میزند که معنی نور و بنده و ضیاء بخشنده میباشد و آن وجود مقدسه مشهور حضرت فاطمه سلام الله علیها بود
پس فرمود باین مسوود چون روز قیامت در آید حق تعالی من و علی خطاب فرماید که ادخل الجنة من مشیتنا و ادخل النار من مشیتنا
و ادخل کنیزه بر کرا خواهد بود بهشت و دیگر خواهد بود در نار و این است مراد که در قرآن میفرماید اَلْغَیَابِی هَجَمَ کُلُّ کَثَافٍ عَسِیدٍ کَا فَرَسٍ یَسْتِ کَبُوتٍ مَرَا
انگاز کند و عنید کسی است که دشمن دارد و علی و اهل بیت و شیعیان او را و هم سلاطین کرده در ارشاد و القلوب بند خود از ابی ذر غفاری که گفت شنیدم از رسول خدا
که فرمودند قمار کرد و قماربازان را در جهنم است زیرا که منم صاحبان بهشت ملک که حاملان عرش پروردگارند و منم بنده صور و منم مقرب ترین ملائکه خدا
جبرئیل گفت که من بهترم و شرافت من زیاده از تست زیرا که منم امین و وحی الهی و منم رسول و نبوی پیمبران او و منم صاحب خف و قف که برگاه خدا خواهد بود
بر زمین فرورد من زمین را بشکافم و اگر خواهد طایفه را بعباد آسمانی بکشد تا بدین بر ایشان فرود میبارم و خدا بکشد که در بهشت آتی را که بدست من پس خدا

و محاکم بر سینه پادشاه حکیم علیم بود	لطافه سرافیل و جبرئیل ز خود	نمودند عنوان آن با سراسر	ندا اما ز حق که ساکت شوید
پی خسته خود بی سبب گریه	با عزاز و جاسم که خلقی مرست	که در تشر بر ترسی از شماست	همراه فریش طغیل و سینه
ملائک ز خدام خیل و سینه	ز بهستی می هست شد بر چه هست	ز پیدا و پنهان ز بالا و پست	پس آنکه بگذرت ز حق شد خطاب
که بر وارد از چشم ایشان حجاب	که بسینند جلال خاصان ما	بالسند و دیگر بدین پرو پا	چون بگم خداوند طغیل برده بر تپا

شده سرافیل و جبرئیل دیدند که بر ساق عرش الهی نشسته که لا اله الا الله محمد و عیسی و فاطمه و الحسن و الحسین چون ایشان
جلال آن مظهر کمال و جلال را دیدند که اسامی کرامی ایشان با نام نامی حضرت ذوالجلال مقرون نقش اسامی مبارک ایشان عرش الهی زیور یافته سرخالت بر زیر
انداختند و بلند می مقام خود را فراموش ساختند پس جبرئیل دست تولا بدامن ولای ایشان زد و عرض کرد یا رب فانی استسئلت بحکمک علیک الا
بجعلت خدامهم خدایا ترا سوال میکنم بحق ایشان که مرا خادوم ایشان کردان بحق الهی رسید که قد اجبت استسئلتک اجابت نمودم سوال ترا خدا
حضرت فرمود که جبرئیل از اهل بیت و خادوم است و ازین بود که همیشه در بختها اعانت اهل بیت علیهم السلام می نمود و در خانه فاطمه سلام الله علیها خدمت او
و فرزندان او می نمود چنانچه اتم این روایت میکند که روزی رفتم بخدمت سیده خود فاطمه علیها السلام در روزگرمی بود چون بدخانه او رسیدم دیدم فاطمه
خواجیده و آسیا میگرد و گروانند و نیست و گواره حسین میخند و جنباننده نه و بنزدیک دست آن کز کسی تسبیح میگرداند و صاحب دست پیدایش پس
بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و چونکی را عرض کردم حضرت فرمود ای تم این فاطمه من گرسنه بود و روزه داشت و هو اکرم بود خدای مهربان حجاب
بروی مستولی نمود که یا ساید و علی را مقرر فرستد نمود تا بجهت قوت عیال او آسیا کند و علی را معین داشت تا تسبیح کند نزدیک دست
سبارکش و ثواب آن بجهت فاطمه باشد زیرا که فاطمه دست نیشود در ذکر خدا و علی را حسین نمود تا که گواره حسین را بجنبانند که بیدار نشود اتم این عرض کرد

یا رسول الله این ملائک را نام چه بود فرمود که گواره جنباننده جبرئیل آسیا کننده سرافیل تسبیح گرداننده میباید بود	کسانی که مسلمانان نبی عوی نمودند	سرایین ز تیشه کفر بکنند و بنیانش	مسلمانان مسلمانان کی یافت و مسلمانان
خدا بوی که میبوی ملک که گواره حجاب	کلونی که پیغمبر سی بود پاناسر	بریدند از دم خنجر بدون جرم شریانش	ز خون بر ز خاک آفریدند و ز کت کردند
			سبارکش بگیری کش پرورش از سینه زهرا

وایشان را ترویج نماید و بجا قسم که علی اهل بیت را ترویج میکند و او است که اهل جهنم را داخل جهنم میکند و او است که درهای بهشت و چشم ما بر روی ایشان می بندد
 از روی آن مرتبه محمد و آل محمد را شناختند و بزرگی ایشان را فهمیدند که از امثال این نعمت استیجاش میکند و از نسبت امورات جنلی برایشان استیجاش میکند
 با آنکه ایشانند اسرار الهی و شمس طلعه و قمر نیره و نجوم مفیده و چشمهای علوم و معارف و خزاین کالات و عوارف ایشانند که کسی که چیراست در درگاه
 مرتبه و مقام و جاه و ششام ایشان عقول عقلاء و قلوب حکماء و ادراک عرفاء و عاجز است از تقریر قطره از قطره و استیجار خوارشانی از شئون و لغتی از نعمت
 ایشان بیان او با زبان فصحا و بلغا بیت کتاب وصف ترا بجز مکن نیست که ز کنی سرخشت و صنوبر شاری حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله
 إِنَّ الْعَبْدَ خَلْقٌ لَلْإِلَهِ لَعَلَّكَ لَلْعَرَبِيِّينَ مِنْ مَعْرِفَةِ الْإِلَهِ كَقَبْلِ مِنْ كَثِيرٍ لَا يَخْصِي الْمَعْنَى إِتْمَ ظَاهِرٌ شَدِيدٌ لِأَنَّ الْمَقْرَبِينَ الْإِلَهِ
 بستان صلح ملکوت و بار بار فشان خطای جیروت و مجاوران محال قیس و مجالسان کمن انس اندر معرفت آل محمد صلی الله علیه و آله قاصد و ادراک تحقیق
 آن عاجزند پس عقول ناقصه را کجا مجال ادراک و مقام فهم مراتب ایشان است چنانچه جناب ولایت آب در خطب از خطب شریفه میفرماید ظاهره لا
 يَمْلِكُ وَبَاطِنًا تُغِيبُ لَأَيْدِكَ وَاجِدَهُ وَخَلِيفَةُ اللَّهِ وَوَيْتُ أَمْرٍ لَا يُوجَدُ لَهُ مَثِيلٌ وَلَا يَقُومُ لَهُ بَدِيلٌ مَنْ ذَا يَعْرِفُ
 مَعْرِفَتَنَا أَقْبَلُ دَرَجَتَنَا أَوْ يَهْدِي كَرَامَتَنَا أَوْ يُدْرِكُ مَنِيرَتَنَا كَرَامَتَنَا كَرَامَتَنَا كَرَامَتَنَا كَرَامَتَنَا كَرَامَتَنَا كَرَامَتَنَا كَرَامَتَنَا
 که رسید بدیده ما یا تواند دید کرمت ما یا ادراک کند منزلت ما یا احوال آلائی و العقول و باهت الاقلام فیما اول میفرماید
 عقلمای حیران و دو هماسگردانند در آنچه میگویم باز در همان خطبه میفرماید هَلْ يَعْرِفُ وَبُوصَفَ وَبُعِلِمَ أَوْ يَفْهَمُ شَانَهُ مَنْ هُوَ نَقْطَةُ الْمَوْجِ
 وَ قَطْبَةُ الدَّائِرَةِ وَ سِرُّ الْكَلْبَانِيَةِ وَ شَجَاعُ جَلَالِ الْكَبِيرِ يَا حَلَّ مَقَامِ الْمُحَمَّدِيِّينَ وَ صِفَتِ الْوَاصِيَيْنِ وَ نَعِيَتِ النَّاعِيَيْنِ
 وَ أَنْ يُقَاسَ بِهِ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِيْنَ آیا چگونه شناخته میشود یا توصف کرده میشودشان و مرتبه کسی که نقطه موجودات و قطب دایره
 امکان است و سرکایات و شجاع جلال کبریت بلند است مقام آل محمد از وصف و صفان و نعت مدح کنندگان عظیمین قَائِلًا لِلَّهِ أَكْبَرُ مِنْهُمْ
 قَوْمًا يَهْدِيهِمْ مِنْ دُونِهَا كُلِّ آيَةٍ قَوْمًا يَهْدِيهِمْ الْآيَاتُ وَأَيُّهَا قَوْمًا يَهْدِيهِمْ الْآيَاتُ كُلُّ آيَةٍ عَجْرٌ نَسْتَعِينُ بِاللَّهِ حَتَّى آتَى رَسُوْلَهُ
 سخی ز چشم خیرم ای طبع فضول من کیستم چه میتوانم گفتن جانی که بجز خدا و اوام عقول اما کیفیت آمدن حضرت
 سید الشهداء علیه السلام از مکه بکربلا و شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد ذکر کرده که چون حضرت امام حسین علیه السلام در سیم شعبان وارد مکه
 گردید مردم بزوان بزرگوار تیره و بسیار شستند و عبادت پذیر تر و بسیار عزیز و ولی و لنگت بود از اینکه تا حضرت در مکه است کسی او بیعت نمیکند و چون
 اقلع حضرت و سپر زبر و بیعت یزید بگوش اهل کوفه رسید بزرگان ایشان در خانه صر و خراعی جماع کرده و پلان معویه را یاد کردند و خدا را شکرت گفتند
 پس سلیمان گفت که معویه بدت رفت حسین بیعت خود گشته و بگرفته شما که شیعیان او و پدرانید اگر ای او میکند و در برابر او جفا میکند لمؤلفه

بوسید نامه بران مقتدای	نه از مکر و ستان و غدر و وفا	که ما نسیم در راه تو جان نثار	بصدق و ارادت با این دعا
شما جلد و نیکان پیوستی	امام است بر مردم در بهما	بجز او کون کیست کاندازین	خلیفه خدا و رسول امین
سزاوار خدمت که باشد جز او	خداوند نعمت که باشد جز او	یزید است خصم خدا و رسول	تا نسیم چون بیعت وی قبول
بدینا باشد چنان استبار	که ما نسیم بر آخرت خستبار	شمار اگر مروی و مروی است	در اینکار گوشش نهانید و زیست

پس همه گفتند با دشمن او بپیکار خواهیم کرد و جانهای خود را شمار آن شهید خواهیم نمود گفت نبویید نوشتند که بسم الله الرحمن الرحیم این آیه است
 بسوی حسین بن علی از سلیمان بن صر و خراعی و سبب بن نجبه و رفاعه ابن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر و سایر شیعیان اواز اهل کوفه سلام علیک

مَا تَزِيهِ الْجِبْرِيلُ أَثَانَهُ كَوْنٍ فِيهِمْ لِمَصَاحِ صَيَّةٍ يَحْتَطِفُ مِنْهَا أَدْوَابُ جَهَنَّمَ عَنْ أَبْدَانِهِمْ فَرَمُوا نِيَّزَامًا أَوْ كَرَحِيلَ هَرَكًا
 اذْوَونَ بُوَ صَيِّحٍ مِرْبُوكٍ هَمَّةٌ أَرْجَانِي وَبَدَانِ هَرِيونَ يَشُدُّ لِكِنِّ أَيْشَانِ زَوَالَتِ هَادَا عَذَابٌ نَمَّا زِيَادَهُ كَرَدُّ بَدَانِيكِهِ لَعْبَادِ شَرِكٍ مَعْصِيَتِي رَاعِيَةِ عَزِيمَةٍ زَخُونِ نَاجِيِ كَرُونِ
 وَكَرْفَرِي مَرُودٍ جَانِجٍ مِيْفَرَايِدُ وَمَنْ قَتَلَ نَفْسًا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا بِرَكَبَتِ نَفْسٍ مِثْلِ نَفْسِكَ جَمِيعِ مَرُودٍ أَكْتَسَتْ وَبِعِزَّةِ صِلَى اللّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَرُوحِ مَلَائِكَتِهِ يَوْمَ يَأْتِي السَّمَوَاتِ وَأَهْلَ الْأَرْضِ لِيُجْمَعُوا لِكُفْرِهِمْ أَفِي يَوْمِ أَمْرِكَ مَسِيْلُهُ وَبَدَاوِيهِ لِكُفْرِهِمْ أَلَيْهِ عُلَى مَتَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ
 بِرَكَا هَائِلِ آسْمَانِ وَزَمِينِ شَرِكْتِ نَمَائِنْدِ وَرُخُونِ سَلْمَانِي وَرُخُونِي بَاشُدْ خُدَايْمِ أَيْشَانِ زَوَالِ بَرُودِ جَهَنَّمَ حَمِي اذْوَونِ سِي آيَا چِدْ قَدْرُ عَذَابِ حَمِي سَاسْتِ ازْزَمِي كِيَكِي سِ مِثْلِ لَمَامِ
 حَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامِ كِهَ اَمَامِ وَمَقْدَسِي حَاصِ وَعَامِ بُوَ مَشِيدِ كِنْدِ وَبَعْلِ اذْوَونِ دُرُودِ وَبِرْ كِسِي پُوشِيْدِ بُوَ مِثْ كِهَ سِلْسِلَةُ مَكَنَاتِ بُوَ مِثْ هِ اَيْنِ وَجُوْدِ
 مَقْدَسِ بِرِ پَاشُدْ چِنَانِچِ وَارِهَ شُدْ بِكَوَيْ قِتْحِ اللّهِ وَبِكَوَيْ حَمِي حَمِي يَمْنِي خُدَا كَشَائِي شِ بِمَا فَرَمُودِ وَيَقْدِرْتَ اَلْحَمْدُ لِكِسِي بِاَكْ خَلْعَتِ وَجُوْدِ پُوشِيْدِ
 شَمَا بُورِيْدِ وَنَقَاشِ اَنْزَلِ اَوَّلِ نَفْسِي كِهَ دَرِ اَيْنِ كَارْخَانَهُ كَسِيْدِ تَصْرِيْحَاتِهِ اَطْمَارِ بُوَ وَبِكِهَ دَرِ بِرُفُضِ وَبَشِي كِهَ ازْ قِيَاضِ مَطْلُوقِ مِيرِسِدَا قِتْحِ اَنِ ازْ شَمَانِ وَبِشَمَا فَا حَمِي
 وَبِشَمَا حَمِي مِينَامِيْدِ وَبِكَوَيْ نَزْلِ الْعَيْتِ وَبُوَ مِثْ هِ وَجُوْدِ شَمَا سَاسْتِ كِهَ قَطْرَاتِ بَارَانِ ازْ بَرِ حَمِي رِزَانِ سَاسْتِ وَبِكَوَيْ مِشِيْكَتِ اللّهِ اَنَّ تَقَعَّ عَلَى الْأَرْضِ
 بُوَ مِثْ هِ شَمَا سَاسْتِ كِهَ آسْمَانِ بِئِ سَتُونِ بَرِ پَاسْتِ وَبِرِ مَعِينِ نَمِي اَقْدَدِ وَعَالَمِ حَرَابِ نَمِي شُوْدِ وَدَوَارِ شَا وَغَلُوبِ ازْ حَضْرَتِ رَسُوْلِ صِلَى اللّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرُوبِ سَاسْتِ كِهَ فَرَمُودِ
 تَعْنَى أَهْلِ الْبَيْتِ نِقَاشِ نِيَا اَلْحَمْدُ بَا اَهْلِ بَيْتِ نَمِي اَنْ قِيَاضِ نُوْوَاحِدِي رَا وَكَاسَانِي سَاسْتِ كِهَ بِرَكِبِ دَشْمَنِ فَا رُوْمَا خُدَا رَا دَشْمَنِ وَدَاشْتِهَ دِكِي كِهَ وَوَسْتِ وَارُوْمَا
 وَاقْدِ كِنْدِ بِرَا وَبِقَوْلِ كِنْدِ زَا اَسْجُوْ حَمِي شُدْ وَخُدَا وَنَزْلِ تَعْلِيْمِ نَمُودِ وَاطَاعَتِ كِنْدِ خُدَا رَا دَرِ حَقِّ مَا وُوسْتِ وَاشْتِهَ سَاسْتِ خُدَا رَا وَسَمَاعَتِ اَيْنِ حَمِي رُوْبِ مِيكِنْدِ
 ازْ اَبِي الْحَسَنِ مَوْسَى بْنِ جَعْفَرٍ كِهَ فَرَمُودَايِ سَاعِدَا كَرِي حَاجَتِي بَاشُدْ سُبْحَا كَوَيْ اللّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ تَحِيْحِي وَوَعْلِي فَا اِنَّ اِلَهْمَا شَانِ لَمِنْ الشَّايِنِ وَفَا
 مِنَ الْقَدْرِ وَتَحِيْحِي ذَالِكِ الشَّايِنِ وَتَحِيْحِي ذَالِكِ الْقَدْرِ اِنَّ صَلَاتِي عَلَيَّ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَنْ تَفْعَلَ لِي كَذَلِكَ الْعَيْنِ خُدَا يَا قَسْمٌ مِيْدِ بِرُ تَاجِي حَمِي وَحَمِي وَعَلَى
 بِرْتَبِهَ وَقَدْرِ اَيْشَانِ زَوَالَتِ كِهَ حَاجَاتِ مَرَابَرُورِي فَا فَا اِنَّ اِكَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَمِي يَتَوَسَّلُ بِكَ وَمِنْ مَوْسَى وَوَعْلِي مَوْسَى اَنَّ مَعْنَى اللّهُ
 قَلْبُهُ لِلْاِيْمَانِ وَهُوَ مَحْتَجٌّ اِلَيْهِمْ فَا فَا ذَالِكِ الْوَسْلَانِ زَوَالَتِ كِهَ دَرِ رُوْقِيَا مَتِ نِيْسَتِ كِهَ مَقْبَرِي وَنَبِيِّ مَرُوبِي وَنَمُونِ مَحْتَجِّي كَرَا كِهَ مَحْتَجُّ بِجَمْعِ عَلِ
 اَرْمِي چُكُوْنَهَ مَحْتَجٌّ بَاشُدْ وَحَالِ كِهَ مَفْتَاحِ جَنَّتِ وَنَادِرُورِسْتِ اَيْشَانِ هَسْتِ وَحَسَابِ بِرِ خَلِيقِ بَا اَيْشَانِ هَسْتِ وَدَخَلَ بِهَسْتِ نَمِي شُوْدِ كِسِي كَرَا كِهَ بَرَاتِي
 ازْ حَمِي مَحْتَجٌّ وَوَالِ حَمِي بَا وِ بَاشُدْ وَبَشِيْعَتِهِمْ مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ وَشَمَانِ اَيْشَانِ دَرِ اَطْرَافِ اَيْشَانِ مِيَا شُدْ وَرِ شَيْعِيَانِ اَيْشَانِ
 وَنَسِيَا وَرِ سَلْمِيْنِ بِسِ بَا اَيْشَانِ پَادِشَا بِانِ دُنْيَا وَآخِرَتِ اِنْدِ بَلْ كِهَ دُنْيَا وَآخِرَتِ ازْ بَرَايِ اَيْشَانِ خَلْقِ شُدْ دَمَالِ هَسْتِ وَبِرْ تَصْرِيْحِي كِهَ حَمِي
 وَرَا نَمَا مِيكِنْدِ وَكِسِي رَا وَرِ اَنِ تَصْرِيْحِي نَيْسَتِ كَرِ شَيْعِيَانِ اَيْشَانِ كِهَ عِيْدِ وَبِنْدَهَ اَيْشَانِ مَفْضَلِ بِنِ عَمْرِ مِيكُوْدِ كِهَ پَرِسِيْدِمُ ازْ اَمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ عَ
 تَفْسِيْرِي اِنَّ الْبَيْتَ اِيَابَهُمْ ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا حِمْلًا مَرَا وَا زَكِي كِهَ رُجُوعِ خَلْقِ بِسُوِيِ وَحَسَابِ خَلْقِ بَا وُوسْتِ كِيَسْتِ حَضْرَتِ فَرَمُودُ هَمَّ مَعْنَى اللّهِ اَلْيَسَا
 بُوْجُوعُوْنَ وَعَلَيْنَا بَعْضُوْنَ وَعَنْ جُيُنَا اِنْسَانُوْنَ اَيْشَانِ مَائِيْمِ بَجْدِ قَسْمِ وَبِرِ خَلْقِ رُجُوْعِ اَيْشَانِ بَا هَسْتِ وَبِرِ مَعْضِ مَشُوْنِ وَا زَوَسْتِي پَرِسِي
 مِي شُوْدِ وَبِشَخِ صَدُوْقِ رَا مَالِي ازْ كِنْدِ رُوَايَتِ كِرُوْدِ كِهَ چُوْنِ رُوْقِيَا مَتِ شُوُوْجِ كِنْدِ وَا وِلِيْنِ وَآخِرِيْنِ رَاهِ سِي نُوَا نَزْدِ رَسُوْلِ صِلَى اللّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى بِنِ
 اَبِي طَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَاهِ سِي جَامِعِي بِنِيْرِي وَبِرِ رَسُوْلِ خُدَا مِيكِنْدِ كِهَ ازْ مَشْرُقِ اَمْرُوبِ زَوَسْتِي وَرُشِيْدِ رُوْشِنِ مِيكِنْدِ بِسِ مِثْلِ اَنِ رَا وِرِ رَعْلِي بِنِ اَبِي طَالِبِ
 عَلَيْهِ السَّلَامِ مِيكِنْدِ بِسِ رَا مِي جُوْمَانِ وَحَسَابِ خَلِيقِ رَا بِمَا مَوْضُوعِ مِي دَارُورِ حَمِي وَا اللّهُ نَدْخُلُ اَهْلَ الْجَنَّةِ اَلْحَمْدُ لِكَوَيْ وَآلِهِ اَلْحَمْدُ لِكَوَيْ وَآلِهِ اَلْحَمْدُ لِكَوَيْ
 بَجْدِ قَسْمِ كِهَ مَائِيْمِ كِهَ اَهْلِ بِهَسْتِ رَا وَدَخَلَ بِهَسْتِ مِيكِنْدِ وَا هَلِ اَتَشِ مَا دَخَلَ اَتَشِ بِسِ سَمِيْرَانِ مِي مِطْلَبِنْدِ وَبُوَ صَفِ بِرَامِي اِسْتِنْدِ وَوَرِ زُوْعَرِشِ اَلْحَمْدُ لِكَوَيْ تَا فَا رُخِ شُوْ
 ازْ حَسَابِ خَلِيقِ بِسِ چُوْنِ اَهْلِ بِهَسْتِ وَدَخَلَ بِهَسْتِ وَا هَلِ اَتَشِ وَا هَلِ اَتَشِ دَخَلَ شُوْدِ پُورِ وَكَارْغَرَتِي مِي فَرَسِدِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَا نَمَا اَيْشَانِ دَرِ مَنَائِلِ اَيْشَانِ مِي وِ

و با بسوی من رخت خویشین بپند

دیابکوه و سیابان می بایزند حضرت مراد و دنیا آجی لکنش فی محرابها من موام الارض کسب و کسب و کسب

یعنی ای برادر اگر در سوراخ جانوری از جانوران زمین روم بنی امیه مرا بیرون می آورند و شهید میکنند پس فرمود با شما تا ملی کنتم و چون وقت سحر شد عازم کعبه گرد
شد و امر بارگروان فرمودند باز محمد حقیق آمد و زمام مرکب برادر را گرفت و عرض کرد و آیا نفرمودی که تا ملی بنفاتی در آنچه عرض کردم فرمود بی ملی ای برادر چون
تورقی خواب شدم در واقعه جدم رسول خدا را دیدم که مرا در بغل کشیده میان دو چشم مرا پسید و فرمود ای نوری دیده بیرون رو بسوی عراق که خدا مقدر فرمود
که ترا در اینجا شهید کنند و بدست در انجوت رنگین نمایند محمد حقیق عرض کرد ای برادر اگر قبول کنی بدو پس بیرون عیال و زنان از برای چیست فرمود ای برادر
قَدْ نَالَ حَقَّهُ أَكْبَرًا إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَلَّكَ أَنْ يَزَالَهُنَّ سَبَابًا يَا مَعْشَرَ كِبَائِي فِي اسِيرِ الدَّلَائِي جدم خبر داده که ایشان نیز باید سیر شوند و پرده دست
ایشان دریده شود و دلیل و خوار گردند پس محمد بگریه درآمد و یکدیگر را و ادعای کردند بن طلایس میگوید که چون حضرت اراده بیرون آمدن فرمود و خطبه بیان نمود که
بعضی از مضامین آن مهنت که خدا مرگ را بر گردن فرزندان آدم انداخته مانند طلا ده و هشتم از بسوی آخرت میکشد و چه مشتاق و بیابا گردیده ام از جهت
رسیدن بخدمت آباء خود و مثل اشتیاق یعقوب بیوسف و از برای من محل گشته شدن جنتی است که در آنجا با هم باید رسید و گویا می بینم که درین زودی خضای
من پاره پاره میشود و صحرا می گرداید پس گریستند از من شکهای بزرگ خود را و معدای خالی کردند خود را آن کرکان و چاره نیست از دریا فتن روزی که مقدر
گردیده برای این امر و با ابل بیتن بعضی الهی و داده ایم و بر بلای او میگیریم تا عطا فرماید با بهترین عطای صبر کنندگان را و بزودی آن عطا
پایه پاره جمع کرد و بطحیره قدس در نزد حضرت رسالت و خدا دیده او را روشن خواهد کرد و اندوعدای او را بعل خواهد آورد و هر که شوق شهادت و
ارزوی جان دادن در راه ما داشته باشد با ما کوچ کند تا فردا صبح روانه ایم انشاء الله تعالی نگاه عبد الله بن عباس بنزد آن امام حق شناس آمد و عرض کرد ای
رسول الله بیا و سفر عراق را ترک کن و مبالغه بسیار نمود حضرت فرمود ای بن عم جد بزرگوارم مرا العری فرموده و در آن تری هست و بعد ازین بطهور خواهد
رسید و مرا واقعه در پیش است و مکر را ز جد و پدر خود شنیده ام و باید آن بطهور برسد پس از مبالغه او بنا بر استخاره گذاشتند حضرت قرآن باز کرد و این
آیه آمد كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ چون حضرت این آیه را دید فرمود ان الله و ان الله الیه راجعون صدق الله و صدق
رسول الله بن عباس و دیگر مبالغه کن که گزیری از قضای الهی نیست پس وداع حضرت کرد و فریاد و حسینه بر آورد و حضرت فرمود تا کجا و بار بار کرد
و از آنکه بیرون رفتند شیخ مفید میگوید که روایت شده از فرزند که گفت با ما درم در سال ششم از هجرت بکه رفته بودیم چون داخل احرام شدیم دیدیم
امام حسین علیه السلام را که از کربلا بیرون تشریف آورده بودند پیش آمد سلام کردم و گفتم بدر و ما درم طلیت با تو را چه شده که تعجیل از کربلا بیرون آمدی
و چه را بجای نیاروی فرمود اگر تعجیل نمیکردم مرا بیکر قندازوست و عثمان که خیم فرمود تو کیستی گفتم مردی از عربم و پیش ازین نام و نشان مرا پرس
فرمود چه خبر داری از مردم کوفه گفتم دانای رسالت کروی بدانکه ولای ایشان با تو و تبعای ایشان با منی امیه است و قضای الهی آنچه شده است خواهد شد
حضرت فرمود راست گفتی امر با خداست پس راه را را اندوختند و عبد الله جعفر سپهرای خود دعوت و محمد را فرستاده و عریضه خدمت حضرت
نوشته بایشان داد و مضمون آنکه تعجیل نفرمائید من خدمت شما برسم و خود رفت نزد عمرو بن سعید و خواهش نمود که بنویسد خدمت حضرت نامه که مشتمل بر
امان ایشان و نیکی جهان بوده باشد قبول کرده نامه را گرفت و بایحیی بن سعید خدمت حضرت رسیدند و نامه را دادند و مدار بسیار و مبالغه بسیار در
ترک مسافرت حضرت نمودند باز حضرت فرمود جدم بمن امری فرموده و با مثال آن امر میروم عرض کردند آن چیست فرمود کسی نگفتمم و نخواهم
گفت تا خدا را طافات کنم چون مایوس شدند عبد الله پسران خود را گفت که باید خدمت حضرت بروید و با دشمنانش جهاد کنید و خود بایحیی حجت
نمودند پس حضرت آمدند تا منزلی که او را ذات عرق میگفتند بشیر بن غالب را دیدند که از عراق می آمد پرسیدند چه خبر داری از اهل عراق گفت

حمد میکنم خدایا که شکست که معاند دشمن ترا که بی رضای امت بر ایشان دالی شده بود و اموال ایشان را با حق تصرف مینمود و ایشان را گشت و اشرار را گشت
 و حال خدایا با غنیا میداد و بدستیکه ما را نامی نیست بجانب این بلا و قدم رنج دار که شاید بود سخته تو ما را طریق حق و دستی پیش آمدنمان بن بشیر که از جانب
 معویه است بجمعه و عید او حاضر نشویم و با او آمد و شد نمیداریم و چون بیایم که عثمان غزیت باین سمت معطوف فرموده و یاد او را از شهر بیرون خواهیم نمود
 انشاء الله تعالی و عریضه را بعد از تسبیح بعد از نماز و بعد از آن اهل داود ایشان بسبب تمام رفته تا دهم ماه رمضان بگر رسیدند و نامه بعد از دست حضرت
 داود بعد از رفتن آن دو نفر اهل کوفه و روز صبر کردند پس قیس بن مسهر صیداوی و عبد الله بن شداد و ریحی و عماره ابن عبد الله مسکونی را فرستادند و در وقت
 بصد و پنجاه نامه ایشان داوند که از کوفه و دو نفر و سه نفر نوشته بودند باز و روز بعد مانی بن مانی و سعید بن عبد الله بن حنی را فرستادند و نامه نوشتند و با
 داوند که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه است بسوی حسین بن علی از شیعیان **اَمَا بَعْدُ حَيْيٌّ وَهَلَّا فَاِنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مَا لَا دَأَى لَهُمْ**
عَمَلٌ فَالْحَيْلُ الْعَمَلُ الْعَمَلُ شَابِكُنْ که مردم غنظ مقدم شریفند و بغیر از تو را می نماند تعجیل کن تعجیل کن سیدین طاوس میگوید که با وجود این نامه های بی
 در پی حضرت در رفتن تسامح میروند و جواب قاصدا نمیدانند تا آنکه در یک روز دوازده هزار نامه با پنجاب رسید و شیخ مفید رحمه الله علیه میفرماید که جمعی از
 رؤسای کوفه مثل شیب بن ربیع و حجار بن انجور و یزید بن حارث بن بدتم و عروه و عمرو بن حجاج و محمد بن عمر و ثمی نامه نوشتند باین مضمون که **فَقَدْ**
اَحْضَرْنَا لِحَبَابٍ وَانْتَبَهَتِ الْاُمَمُ فَاذْا اَشِيَتْ فَاَقْبَلْ عَلَيَّ حَيْدُكَ صحرا را سبز شده و میوه ها رسیده اگر بایضوب شریف می آوری لشکر ما را
 تو قیامت و اسلام پس حضرت در جواب نامه های مانی بن عروه و سعید بن عبد الله نوشت که نامه های شما آوردند و آخر سلطان شما بودند تحقیق که باقیم
 معصود شما را میگویند امام و دای می داریم اینک من برادر و پسر عم و محل اعتماد خود را اهل بیت خود مسلم بن عقیل را فرستادم اگر او را اعلام نمود از اجتماع و
 اتفاق شما پس من بسوی شما خواهم آمد و مسلم را طلبید و با نامه روانه فرمودم و بخوبی که پیش گذشت و خود حضرت در روز هشتم ذی حجه که روز تروی بود از کوفه بیرون
 بسبب آنکه اشقیای بنی امیه در صد و گشتن پنجاب بر آمده بودند و حضرت از روی حیرت و الجا از کوفه بیرون رفت و در آنسال یزید بن معویه عمر بن سعید بن
 ابی العاص را امیر عراق نموده بالشکری عظیم روانه کرد و با و سفارش نموده که اگر تواند پهنانی و آلا بگر و ضعه حضرت را شهید کند و هم سی نفر از
 شیاطین بنی امیه را فرستاد که در هر حالت که بتوانند حضرت را شهید نمایند چون حضرت ازین امور مطلع شدند و نسبتند که اگر در کوفه بماند حرمت حرم
 ضیاع خواهند نمود و لهذا حرمت عراق فرموده با اینکه محرم شده بودند با حرام حج عدل بعمره فرموده از کوفه بیرون آمده زواره بن صالح روایت کرده که سه
 روز پیش آنکه حضرت بیرون آید بخدمت او رفتم و گفتم دلها می اهل کوفه با تو و شمشیرهای ایشان برت حضرت بجانب آسمان اشارت فرمود و دیدم
 در های آسمان کشوده شد و ملا که بقدری نامل شدند که عدوانها کسی نمیدانند پس فرمود که اگر طرف شدن اجرو شوق ملاقات عالیه و قرب انبیا نبود
 هرگز با این لشکر مقارن میکردم **فَلَكِنْ اَعْلَمُ يَقِينًا اَنَّ هُنَاكَ مَصْرَبٌ وَمَطْرَعٌ اَحْضَابِي لَا يَجُودُ اِلَّا وَالدَّيْ عَلَيْهِ** یعنی میدم
 که در اینجا خواهد بود محل کشتن من و محل کشتن صحاب من و نجات نمی یابد از ما مگر فرزندانم سید سجاده پس چون این خبر بمحمد بن حنفیه رسید
 و عرض کرد ای برادر شما که اهل کوفه را می شناسید که پیش از تو به پدرت و برادرت چه قدر مکر و حسد کردند و پاره می کردند ایشان را و میگویند که

در آن دیار تمام ذلیل و خوار کنند	شش جهت نعم غصه است و چهار کشتن	خدا نگروه علی اکبر و علی اصغر	یکی زینغ شود کشته و یک از خنجر
زینغ کشته شوند از دستم برابر تو	یکانه قاسم و آن نوجوان برادر تو	زمان که غیبتشان آفتاب و مجرم	برون برای امیری کشیدشان زخم
که دیده پاک شنیده است در همیایم	و فار فرودم کوفه حیا ز مردم شام	ز رفتن تو برادر سبب پریشام	چنانکه سوخته آهن در آب جوشام
اگر که رای مرا می پسندی ای سرور	خدایا که بسا دازین سفر بگذر	بمان برادر من در حریم بار خدایا	بپای خویش هر پیش در و در خنجر و پلا

تَعْلَمُونَ مَا نَهَى بِحَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَسْبُكُمْ كَرِيمٌ وَجَدَّكُمْ دُرِّ بَيْتِنِ وَكُوشِكُنِ دَرَابٍ وَبِدِهِ رَجَحْتُمْ بِنِ كَرِيمٍ
 الْأَقْوَمِ تَشَوُّفُهُمُ الْمَنَانَا بِمُقْدَارِ الْإِنْجَابِ وَعَسَدِ أَيُّ حَسْبُكُمْ كَرِيمٌ بَرَّانٍ قَوْمِكُمْ مَرَّتْ سِدْرَانِيَا شَارَانَا نَمُو ضَعْفِي كَمَا بَدِيدُ بُوَعْدُهُ خَوْفَانَا
 نماید حضرت فرمود ای خاها آنچه قضای الهی است خواهد شد این قولیه که بد چون حضرت بعقبه البطن بالافستند باصحاب فرمودند می یایم خورا
 کوا از کسکان بجهت خوایی که دیدام عرض کردند چه خواب دیدم فرمود آیت کلابا تنه شقی اشدها علی کتاب ابقع در خواب
 دیدم که سکهای چندی بر من حمل آورده مرا میدیدند و از همه بدتر سکت بعضی بود که بیشتر بر من حمل میکرد و نظر از بنی اسد میکردند که از عجب حضرت می آیدیم
 شتر سواری را دیدیم در کنار راه سیتاد گفتیم کیست از بنی اسدیم گفتیم که چه خبر داری گفت از کوفه بیرون نیادم مگر آنکه مسلم بن عقیل و عافی که شدند و
 دیدم که پای ایشان را گرفته در بازارهای کوفه میکردانیدند رفتم تا خدمت آنجناب رسیدیم کیفیت را عرض کردم فرمود آنا الله وانا الیه راجعون چه شد
 علیها پس عرض کردم که ترا بخشیم میدیم که از اینجا برو و خود و عیال خود را بملکه فیداز زیکه در کوفه باوروشیغنه نیست ترا دیدم کما یل کوفه با بنی امیه
 موفق شوی و شما از دست کشند پس حضرت نظریه بر آن دو ایشان مسلم کرد و ایشان را از قتل مسلم خبر داد و دلاری فرمود و مر جبت با ایشان مشورت فرمود
 ایشان عرض کردند دست از خدمت تو برداریم تا طلب خون مسلم از ایشان کنیم یا شریکی که او چیده یا نیز بخشیم حضرت فرمود لاخیر فی العیش
 بعد از آن بعد ازین زندگانی را خیری نیست ما دانستیم که آنحضرت دل بر رفتن و تن کشیدن در راه آورده اند که مسلم را و خیری بود که مسلم بی نهایت ابرار
 دوست می داشت و وایم بهایه پدر میکرد و اهل بیت او را تسلی میداد آنحضرت آن کودک را طلبیدند و دست ملاحظت بر سر رویش میکشیدند آن
 طفل صغیره عرض کرد یابن رسول الله با من التفاتی میکنی که مناسب حال میان است مگر پدرم را گستاخ حضرت سیلاب اشک از دیده مبارک فرو
 ریخت و گفت ای زور دیده غم مخور من بجای پدرم و خواهرم بجای مادر است و دخترانم بجای خواهران تو اند و پسرانم بجای برادران است لم یلفه

ای مسلمانان پس از قتل حسین	گر ترا شکسته پدر کشته ز کین	خواهر من بر تو جای مادر است	جای آن بودی که آن دختر خرو	چون تو کشته کردی ای امام جان	بس کن ای سانه که احوال غم
سکینه گفت کی گوی نور عین	غم مخور من با شمت یار عین	دختر من بر تو جای خواهر است	ارد و گوید که ای سلطان بیوش	بی پدرم دوم دوباره در جهان	در زلزله آورد عرش عظیم
گر تو را شکسته بابای غریب	من بد عادت بجان می پرورم	اکبرم جای برادر باشد	تو پدر باشی مرا تا زنده	چون سکینه باز میکردم غم	
من تو را با شمشیر ستار و جیب	هر بان تر مر تو را از ما ورم	جای غم عباس باور باشد	یار و یاور تا بسی پاینده	مگر میکردم سپرد دل و دهنم	

که خبر قتل مسلم در منزل زباله آنحضرت رسید الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس شخم در میان رسیدن آنحضرت اباعی الله وور و اولاد البر من کربلا
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مُحَمَّدٌكَ اللَّهُمَّ يَا مَنْ سَأَلَكَ فِي سَبِيلِكَ الْخِيَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَشَرَّفْنَا عَلَى الْأَيِّمِ الْمَاضِيَةِ
 وَالْفُرْنَ الْخَالِيَةِ بِالذُّخُولِ فِي ذِمَّةِ أَصْدِقَاءِ الْحُسَيْنِ وَتَشْرُكَ اللَّهُمَّ يَا مَنْ جَعَلْنَا مِنْ خَصْمِهِمُ بِالرَّحْمَةِ الْجَبَلِيَّةِ
 وَالكَرَامَةِ الْجَبَلِيَّةِ مِنَ أَقْبَلِيَّةِ الْحُسَيْنِ فَضِيرًا يَأْتِيهِمْ أَحْسَنُهُمْ بِالْأَكْرَامِ وَأَكْرَمُهُمْ بِالْأَنْعَامِ مِنْ أَهْلِ وِلَايَةِ الْحُسَيْنِ وَنَقَدْتِكَ
 اللَّهُمَّ يَا مَنْ دَفَعْنَا رَجَائِبَنَا بِالْحُسَيْنِ وَالْبَكَاةَ فِي عَزَائِبِ الْحُسَيْنِ وَصَلَّى اللَّهُمَّ عَلَى سَوْلِكَ الْخُنَارِ الَّذِي ظَلَمْتَ أَحْرَافَهُ وَكَثُرَتْ
 أَشْجَانُهُ لِلرَّحْمَةِ وَابْتَلَاهُ الْحُسَيْنِ وَعَلَى وِلَايَتِكَ الْكَرَامِ وَسَائِرِ وِلَايَاتِكَ مِنْ آبَاءِ الْحُسَيْنِ وَبِنْتَيْهِ الْيَكَّ أَنْ جَعَلْنَا
 مِنْ تَسَالِهِ الشَّفَاعَةَ الْخَطِيئَةَ بِوَجْهِ الْقِيَمَةِ الْكُبْرَى تَحْتَ وِلَايَةِ الْحُسَيْنِ وَأَنْ تَلْعَنَ الْكُفْرَةَ الْفَجْرَةَ الظَّالِمِينَ مِنْ أَعْدَائِهِ الْحُسَيْنِ

ولما ايشان بشت و شيرتاي ايشان باي امير فرمود ان الله جعل ماديتك و سببك مناسبيد و از آنجا بارگروه بتعليق شريف آورده
 قريب بطرف هواي گرمي بود حضرت نجواب فقد چون بيدار شد فرمود و غاب و ديدم با تقي مكيفت شما عرت ميكند در طي منال و مرکت از عقب شما عرت
 مي آيد تا شمارا بيدار کند و در رساند علي کبر عرض کرد اي پديا يا با جقيم و بطريق حق سلوک ميکنيم حضرت بلي قسم بخدائي که بازگشت همه با دست عرض کرد
 قاده الاثبات بالوقت پس آن از مرکت و خوف از زوال دنيا نداشتيم چون صبح شد مردی از گروه که او را ابوهره اسدي ميگفتند بخدمت حضرت
 سلام کرد و عرض کرد يا رسول الله ما لذي اخواتك حق الله و حرم جدك محمد صلى الله عليه و آله و سلم چه باعث شده که از
 خدا و حرم محرمي بيرون آيدى فرمود و ليك يا اباهره ان بيني امته اخذوا مالي فصبرت و شقوا عيضي فصبرت و طلبوا دسعي
 فصبرت اي ابوهره بدرستيکه بنيا ميه عالم را گرفتند و دستم را خالي کردند و عرض مرا بردند پدر و مادر مرا دشنام دادند و سب کردند و سب کردم باز دست از من بر
 نداشتند خوانند خونم را برين ذکر بخيم و يگر چه اميد دين شد توان ماند تا بخدا قسم که اين گروه ظالم مرا ميكشند و خدا لباس ذلت بر ايشان خواهد پوشانيد و شير
 قاطعي با ايشان مستط خواهد نمود تا دليل ترا ز قوم صبا باشد پس از آنجا کوچ کردند چون بقصر بني مقاتل رسيدند عمرو بن قيس با سپر عزم خود بخدمت حضرت
 آمده سلام کردند حضرت فرمود شما آمده ايد مرا يارى كنيد عمر و گفت من مردی هستم و ميل و مقروض و ناخوش دارم که اموال مردم که در دست دارم بر طرف
 شود حضرت فرمود پس برويد و همراه ما نباشيد تا ناله بگسي و سخاوت مظلومي را نشنويد و بسيار بي اراده بسيد بسيد استيکه هر که ناله مرگ بشنود و مواد مارا بپزند

و يارى نگذرد او را در قيامت و در آتش جهنم ميويزند و لطف	همه جا غلبت سر و گل در جهان نشود	هر جا شوره زمين است گلستان نشود
کو هر پاك بيايد كه شود قابل شهن	در نه هر سنگ و كل لؤلؤ و جمان	اگر مغرور برين مزيغ ويران نشود
بار اوت نهند تا سر خود بگفت و	بچ از او به جان طالب جان نشود	چون ز بهر از بي سزا بي سلطان نشود

گويند که در یکی از منازل چون موكب همايون امام امام حضرت ابی عبد الله اقامت فرمود و حيمه ديد بر پاست پرسيد که اين خيمه از کيست گفتند از زهير بن
 قيس بجلي است بيمکه رفته از مناسكت حج فارغ شده بگفته ميرود در وقتيکه غذا ميخورد حضرت اور طلب فرمود زهير قدری تا تل نمود زن او که ديدم
 دختر عمر بود گفت سبحان الله پس رسول الله ترا ميطلبد و تو تا تل مگني زهير برخاسته بخیل شرفياب حضور مبارک حضرت شد حضرت فرمود اي زهير
 بچ سران داری که در حضرت ما جان سپاری زهير در کمال شادي عرض کرد و يا بن رسول الله هزار جان من فدای تو اودم تا مست که از روز مندان دست
 دشو مندان سعادتم پس زهير امر کرد تا خيمه اش با بر کنند و در جوار خيام قبر که حضرت نصب نمودند پس زين خود گفت که من بخدمت فرزند فاطمه
 رفتم که جان فدایم نماز مال من هر چه خواهي بر دار و مرا احلال کن و بر روان من مردانه گفت تو ميخواهي در خدمت فرزند مصطفی باشي و در قيامت با علي
 مرتضی داخل بهشت شوي من نيز ميخواهم در خدمت دختران فاطمه باشم تا در قيامت از خود مستکاران خود باز جويز منم با تو مي آيم و در مسلك كاشي
 دختر فاطمه داخل ميشوم تا آنچه بر سر ايشان آيد بر سر من نيز آيد زهير او را دعا کرد پس اصحاب خود گفت هر که از روی شما دست دارو با من من گفت کند و
 هر که ميل وطن دارو از من مفارقت کند اين را گفت و باز روجه خود ملي شد با صحاب و شکر آنجا و چون خبر آمدن حضرت بعراق پسر زبا و لعين رسيد
 حصين بن زهير سکوني با با جمعيت بيار فرستاد و ما بين قادسية تا خان دار سمت ديگر قادسية تا قطع طائيه را گرفته و راه پاره بستند بلکه از واقعه تا
 بشام و از آنجا تا بصره کسی را نميگذاشتند که عبور رود کند حضرت در بين راه از بعضی اعراب سوال نمودند گفتند نميدانيم که اگر آنکه غيوانيم و خل شويم پاره
 انيم صاحب مناقب ميگويد چون حضرت دار و خريمه شدند و نزول اجلال فرمودند يك شب و يك روز ماندند صبح آن روز زينب خاتون نزد آنجا
 آمده عرض کرد اي خبر بد هم شمارا چيزي که دوش شنيدم حضرت فرمود بگو گفت در شب چيزي امري بيرون آدم شنيدم با تقي مكيفت الالهيا

بار آنها و هیچ موضعی از زمین چنین عاودت بهم نرسید که در اینجا رسید جبرئیل نازل شد و گفت ای نوح این زمینی است که فرزند او در رسول خدا محمد مصطفی را و فرزند
 علی مرتضی را درین زمین شهید خواهند کرد و بدترین اشقیای که نام او میرسد است کشته او خواهد بود پس نوح علیه السلام مکر بریزید لعنت کرد و ناکستی او از غرق نجات
 یافت و بهم برابرم خلیل روزی سواره از آنجا میگذشت سب او میداد و حضرت خلیل شاک افتاد و فرق مبارکش شکافت خون جاری شد آن سرور شریع
 باستحطار نمود و گفت با خدا چه گناهی از من صادر شده که ستمی این عقوبت و تأویب شدم جبرئیل نازل شد گفت گناهی از تو صادر نشده ولی این یعنی است
 که فرزند پیغمبر آخر الزمان در آن شهید خواهد شد خداوست که تو هم در این لبت با او موافقت کنی و خون تو نیز در این خاک ریخته شود و بریزد کشته آن مصوم گسست
 گفت یزید ملعون که جمیع اهل آسمانها و لوح و قلم بروی لهن میکنند پس ابراهیم دست برداشت و بروی لعنت کرد و سب بقدرت الهی این میگفت ابراهیم
 ای سب تو چرا این میگوئی گفت بسبب آنکه تو سوار من شوی مفاخرت میکنم و بشومی او ترا انداختم و از تو خجالت کشیدم و نیز بشبان حضرت اسمعیل و کنار فرات
 آمده که سفندان با چو آنید و چندین روز آنها را بکار آب میرود و آب بخورد و بشبان کیفیت بعضی فریح اندر رسانید حضرت اسمعیل از حق تعالی سوال نمود جبرئیل نازل شد
 و گفت این بازار از کوفندگان سوال کن چون سوال کرد کوفندگان گفتند با الهام شد که در این زمین فرزند لیسند و حسین جگرگوشه خاتم النبیین بالبشیر شهید خواهد
 شد ماینر میخایم درین صحرا در تشنگی آن موافقت نمائیم لعل لضعف

بر یاد لب تشنه او امش	حیف است که ز کوفعتدی آید	ایضا موسی بن عمران اوصی خود یوشع بن نون چون بودی جوخوار کردی
-----------------------	--------------------------	--

پربلار رسیدند بنقلین کلیم الله کشته شد و پاپایش مجروح گردید عرض کرد پروردگارا سب عروض این حالت چه است ندانم که این زمین کربلاست که
 خون فرزند حبیب من در اینجا ریخته خواهد شد بدست کسیکه با میان دریا و وحیان صحرا و مرغان هوا بر او لعنت میکنند پس موسی بر قاتل آن مظلوم نفرین
 لعنت کرد و یوشع امین میگفت و هم سلیمان بن داود بر بساط نشسته و با او راه میسیر میزد و چون بمجاوی زمین کربلا رسید با دسه بار آن بساط را کرد
 بنجوی که مشرف بر کون شدن رسید پس با دساکر گشت و بساط بر زمین آمد حضرت سلیمان با دراختیار کرد که اضطراب و سکون تو از حسیت باو بقدرت خدا
 بر زبان آمد عرض کرد اینجا است که فرزند پیغمبر آخر الزمان کشته خواهد شد و قاتل او یزید است که همه مخلوقات بر او لعنت میکنند پس حضرت سلیمان دست برداشت
 و بریزید لعنت کرد و جمیع آدمیان و جنیان و مرغان امین گفتند و هم حضرت عیسی در صحن بیاحت با حواریین در آن سرزمین وارد شدند تا گاه مشیری
 بر سر راه ایشان آمد مانع رفتن ایشان شد حضرت عیسی فرمود ای شیر چرا بر سر راه ما آمد گفت یا روح القدس این زمینی است که فرزند شری خدا علی مرتضی
 حسین مظلوم را و شهید خواهد شد از ظلم یزید و ملعون بر قاتل وی کنخی نگذارم بگذری پس عیسی علیه السلام دست برداشت و بریزید لعن کرد و همه حواریین
 امین میگفتند و گذشتند این جناس میگوید و فکیه در خدمت امیر المؤمنین لغزای صفین میرفتیم بر زمین کربلا رسیدیم حضرت امیر ساعتی بر آن زمین نگاه کرد
 و آهی کشید و گریست و فرمود هَذَا صِنَاعٌ وَ كَابِهِيْمٌ اِنْ يَمِي هَاتِهْ كَمْ مَلْحَمٍ خَابِئِمْ اَيْشَان هَاتِهْ هَذَا مَلْفِي وَ خَالِيْمٌ اِنْ يَمِي هَاتِهْ
 اِنْ دَاخِن بَارِي اَيْشَان هَاتِهْ هَاتِهْ اَتْرَاقٌ و مَاتِهْمُ اَيْجَارِئِهْ خَوَادْ شَد خَوْنَهَامِي اَيْشَان حَتَّى لَتَمِنْ تَنْبَهَةٌ تَرَاوَعَلِيْنَاهُمْ اَلْاَجْبَهْ
 خَو شَا بَحَال تَوَازِخَاكِي كَه رَيْئِهْ خَوَادْ شَد و دَاخِنَهَامِي دَو شَان خَوَادْ و دَاو خَوَادْ بُو خَوَابَجَا شَهِيْدَانِي كَه مَاتِهْ اَيْشَان بَحَاك نَائِهْ هَاتِهْ و بَعْدَا اِنْ يَمِي
 بُو جُو خَوَادْ اَمْدِمْ فَرْمُوْدَايِ سِرْ عَبَّاس كَر شَاسِي اِنْ يَمِي رَا هِرْ نِهْ سَخَوَاهِي كَدِشْت تَا كَرِيَان شُوِي پَس جَان كَر سِئْت كَه اَشْك از حَاسِن و سِيَهْ مَبَارَكْش عَابِي
 شَد و فَرْمُوْدَاهْ اَمْدِمْ اَلْبَلَّ اَلْبَلَّ سَفِيَان مَلْفِي و لَالِ اَلْحَرْبِ وَ جِنْدِ الشَّيْطَانِ و اَوْلِيَاءِ الكُفْرِ و اَلْعُدُوَانِ رَا حَ كَارِ هَاتِهْ
 اَبَا اَلْبَلَّ اَبِي سَفِيَان مَلْحَمٍ و مَرَا حَ كَارِ هَاتِهْ اَبُو اَلْبَلَّ اَبِي كُفْرٍ و عَدُوَانِ پَس رُوِي بَا مَ حَسِبِن عَلِيَهْ السَّلَام كَر و كَفْت اَخْبِرْنَا اَبَا عَبْدِ اللهِ
 فَقَدْ بَلَّفِي اَبُو كَثْمِثِ اَلَّذِي تَلَّفِي سَمْرَكْنِي اِي اَبَا عَبْدِ اللهِ كَه بَرْدِ تُو نِيَزْ خَوَادْ رَسِيْدِ اَيْچِهْ تُو مِيرْسِيْدِ پَس اَبِي عَلِيَهْ و مَضُو سَاخْت وَ جَد كَر كَت نَا زَكْر و جَوَابِ

عَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَنَا بِمُصِيبَةِ أَبِكَتْ فَاطِمَةَ الْبَتُولِ وَخَزَنَتِ قَلْبَ الْمُصْطَفَى الْقَوْلِ وَلَا جِبِلَّهَا بَكَتِ التَّمَنَاءُ
 تَعَاوَيْتُمْ لَهَا قَوْلَ الطَّبَّاقِ مَا تَمَّ مُصِيبَةُ ظَالِمًا شَلَعَتْ بَيْنَ الْأَنَامِ وَأَشْتَهَرَتْ عِنْدَ الْخَاصِ وَالْعَامِ لَمَوْلَانِ

حدیث کرب و بلا از نظر نخواهد شد	حکایتی است که آن مختصر نخواهد شد	روایتی است که هر کس گوش دل شود	اگر به تیغ زندهش خبر نخواهد شد
در آفرینش ازین قصه باشدی آری	که ما بجز کس این اثر نخواهد شد	بجان اهل جهالتین غرارتی	اگر آب بحر خموش این شهر نخواهد شد
غم حسین و عیال حسین با دم شمر	ز ساکنان همه بحر و بر نخواهد شد	چنانکه شور و شرمند زمین باریدخوا	ز نفع و صود چنین شور و شرم نخواهد شد
تمام اهل جهان شر اگر شوند ویزید	شم کس حسین شیره نخواهد شد	شوند کرمه طفلان بی پدر ساغر	سکینه وار یکی بی پدر نخواهد شد

فَرِحَ اللَّهُ أَشْيَاءًا بَكَتَ عِيُونُهُمْ فِي هَذِهِ الْمُصِيبَةِ وَفَحَّتْ عِيُونُهُمْ فِي ذَلِكَ الرَّزِيَّةِ خَدَّ حَمَتِ كَنْدِ شِعْيَانِي رَا كَرُودِ بَا
 درین مصیبت گریبان است و سینه های ایشان درین طعنت بریان است عرقی سبکت مع العین بالعبارة وَتَبَّ أَنْفَاسِي شَيْكَةَ الرُّفَاتِ
 یعنی جاری شد آنک چشم مگر به درین ماتم و منقطع و بریده شد نفسهای من از بس که در سیدام عید و تباهی علی اللبیبی محمد فَقَدْ خَافَ مَنِيكَ
 الْقَيْدَ بِالْحَسْرَةِ أَيْ شِعْيَا كَرِيهِي بَرَاهِلِ عَيْتِ رَسُولِ خُدَا وَچون گریه کنی و حال آنکه تنگ شده است سینه تو بسبب حسرتها و غمهای ایشان فلا
 تَنْسَ فِي نَوْعِ الطُّفُونِ مُضَاهِيهِمْ وَذَاهِبَةً مِنْ أَعْظَمِ التَّكْبَاتِ فراموش کن مصیبت ایشان را که در صحرا می گریه و واقع شده فراموش کن قوت
 عظیم ایشان را که از همه مصائب و محن و حوادث روزگار بزرگ تر بود سَقَى اللَّهُ أَجْدَانًا عَلَى أَرْضِ كَرِيْلَا مَرَاتِبِجِ آمَطَارٍ مِنَ الْمَنَاتِ
 خدایا باران رحمت بباران بران بر آن قبر که واقع است در زمین کربلا و وصل علی و روح الحسین جَبَّتِيه قِتْلًا لَدَى الْكَلْبِ فِي الْفَلَاكِ أَوْ صُلُوًا
 خدایا روح مقدس حسین که حبیب اوست و کشته راه او که در کنار او در میان کربلا است بَلَّ كَثْمَةً بِدَقِيقَةٍ قِتْلًا بِالْأَجْمِ فَجَنَابِ فَقْدِهِ
 فَهَيْدًا أَيْ نَادِي آيِنِ حُمَاتِ وَحَسِينِ كَثْمَةً يَكْنَاهُ هَيْتُ كَرِيْلَا هَيْتُ كَرِيْلَا هَيْتُ كَرِيْلَا هَيْتُ كَرِيْلَا هَيْتُ كَرِيْلَا هَيْتُ كَرِيْلَا
 کنگر کان من کسی بود که او را یاری کند اَنَا الظَّالِمِي الْفَرِيدِي آيِنِ حُمَاتِ قِتْلًا وَمُظْلَمًا بِغَيْرِ تَرَاتِ وَأَنْ مَعْلُومٌ مَا مَيَكِرُوكَ مَنْ مَجْرُحُوسَةٍ
 و بسیار کشته و منم تنها مانده در زمین غربت و بلا کشته خواهم شد از ظلم و جناب آنکه کسی طلب خون من کند از کنگر کان من و قد دَعَا دَأْسُ الْحَسِينِ
 عَلَ الْفِنَا وَنَاوَأَيْسَاءُ أَوَّلِ الْهَاطِصِ الْبَشَرِيَّةِ كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا
 عَذَابُ اللَّهِ نُوَعَهُ سَتَلْفِي عَذَابًا لِلنَّبِيَّةِ الْكِنَانِ كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا
 بالعنهای طاکه جن و انس ای برادران بدانید که مصیبتی صعب تر و مشهور تر از مصیبت امام حسین علیه السلام در خاکدان دنیا بطور زبیده مصیبتی است
 که در دو عالم بر همه و لاهنا نمانده و از آن غلغله در اهل آسمان و زمین است این مصیبتی است که جمیع اعلیاء و انبیاء پیش از آن اخبار کردند چنانچه مروی است
 که وقتی حضرت آدم علی نبیا و علیه السلام در طلب خواد در زمین بیکشت و چون زمین اندوه خیز کرد بلا رسید فواج غم و هم بروی هجوم آورد و چون قتلگاه
 حضرت رسید پایش بسگی بر آمد و خون از روی جاری شد پس گفت اَلْحَسْبُ بِلِ عَذَابِ رَبِّي وَنَسْبُ حَسْبِ خَدَا وَنَدَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا كَرِيْلَا
 کردش کردم و اندوهی و آسبی من رسید مگر در اینجا بروی وحی شد که ای آدم این زمین محنت و بلا و موضع اندوه و غم است در اینجا بسط چشم
 آخر الزمان شهید خواهد شد و اهل بیت او را اینجا اسیر خواهند نمود و خود را نیز در اندوه و محنت با ایشان شریک باشی و خون تو نیز در این زمین ریخته
 شود تا موجب تراید اجر تو گردد و آدم گفت قائل او که خواهد بود حق تعالی فرمود قائل او برید خواهد بود که آسمانها در زمینها اورا لعنت میکند و کشتی نوح چون
 بکربلا رسید سوسه بچشش آمد و برخواست که کوه ابری ببارش آمد و بگریست زار زار کشتی نوح طوفانی شد بطوریکه مشرف بر غرق بود عرض کرد

از آنکه در کار انصاف و داری میگردند و کشته و آتش از آن میروند و هوشم صدرا و هوشم جمع فراموش نمیکنم حسین او در وقتیکه
 در سینه او شسته بود و سینه که محل جمع علوم الهی بود استخوانهای آنرا خورد و کوفت آنرا مظلومان را در میان آفتاب و قتلگاه خداوندی در زمین
 و فراموش نمیکنم آن مظلوم را که سر او را از قفا بریدند و حال آنکه او نور خدا بود که در زمین و حیات بود تقبله الهی است و موضع تقبل الهی
 تقطع میگردید پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم آید که او را بوسه میداد و بوسه گاه پیغمبر را اشقیای پاره پاره میکردند و کتلت الافلاک من کل جانب بجا آید
 انقضت الارض فقلع از مصیبت آن آسمانها لرزید و زوکی شد که زمین از جا کنده شود و بیخ جبرئیل بویج برآید و سخن آملات السماء
 و کفج از آن دایره عظمی جبرئیل بانوحه و اندوه با آسمان عروج کرد و در شکان و ملائکه آسمان خراب کرد و همه بخون و گلین کردید و بنگان و مال آمد و در غایت
 و در حیات و حیات همه در آن مصیبت گریستند و نوحه کردند و چنین کلمات التوراة خوانید و لم یبق جیب الا شیئ و برقع میگردید و خزان فاطمه
 همه با جسد های برهنه بر سر نفس غریب امام مظلوم حضرت سید الشهدا سلام الله علیه ایستادند حال کوئیکه باقی مانده بود از برای ایشان که چاک نشد
 باشد و بنوعی برای ایشان بر قفی آن قستی که سینه چیده را در آغوش گرفت می بوسید و شمر تا زبانه بر بدن آن مظلوم می برد و در بر میزد و کوفت

ای دل ساغر خیزاران پاره شو	گر جلای روز اسفهان آواره شو	تا به بینی حال اطفال حسین	که چنان باشند از شور و سوزین
آن زمانی که آسمان آستان	بی سرشان بینی دل پاسبان	بگری آستان که ز همه پرورید	پاره پاره بینی از ظلم یزید
آن سزائی را که چتر از آسمان	سر بر بینی بالای سنان	آن رخائی را که مرز ایشان خلی	وان قذائی را که کل ایشان بکل
پوست بینی رفته زانان زانان	زنگ بینی رفته زانان زانان	کیسوانی را که چون مشک تاس	بگری آلوده با کرد و عبا ر
کو و کانی را که جبرئیل امین	مدد کرد از او امن و آسائین	مهدشان بینی شده خاشاک تیر	خوششان در کام بینی های شیر

آن سینه منجی از سیم جان قویها ضربت لیبات تلخی بعتیان من حیث بالاصرب و جمع
 میگوید شهر شیراز بسکه تا زبانه بر آن مظلوم میزدند و در میان میشد و پناه عمده خود زینب می آمد و باو قبی میزد و زینب خاتون میبخت ای شهادت
 بر تو ای بر تو هر گاه این کودک به بوسیدن بدن پاره پدر اضنی باشد و باو قانع است و اکتفا میکند چرا او را منع میکنی و آثار وادیت بینانی اما
 کیفیت رسیدن حر حضرت سید الشهدا عم علماء اخبار رضوان الله علیهم در بطریق ذکر کرده اند از آنجمله شیخ مفید رحمه الله علیه روایت
 کرده است که چون آنجناب بنزل بناله نزل جهال نمود خبر قتل مسلم و باقی و عهد الله بن قیصر اجمع با یون آنحضرت رسانیدند و آنحضرت صحاب و
 همایان و اخصار فرموده کیفیت را اطهار فرمود و فرمود که معلوم است که شیعیان با دست از یاری کشیده اند و من شمار مخیر کردم هر که خواهد از شمار کرد
 بروی حرجی نیست و یارستانی که خدمت آن قبله عالم بطبع جاه و منصب و دنیا در هر قسم آمده بودند یافتند که بجز ناگامی چیزی نخواهد بود و بجز کشته
 شدن یا پس در پیش نیست جگر کشته رسول الله را تنها گذارده و وقت فتنه قرق الناس و أخذوا بهمینا و شیمان الا ان گروه بی شرم
 متفرق شدند و از چپ و راست رفتند مگر معدودی که پاکی طینت ایشان در یاد حق یقین و معرفتشان با حق است و با آن گروه بود و از روز اول در خدمت
 آن منبع سعادت بودند ایستادند و گفتند لا خیر بعد لشیء الحیوة و سخن فی ظلال الکرامه و الشلاله و نلب ما کان یوم لا تكون ولا خلفه
 حینک الدیات و الا القیام بعد از تو زندگی دنیا را چه میکنیم و سلامتی عبودیت را چه میباشد روزی که تو در آن روز نباشی و نیاید زمانیکه از وجود شریف تو
 خالی باشد پس که شدند از رطبن عقبه و شیخی از بنی عکره که او را عمر ابن بوذرجمیه میگویند خدمت آن سید بزرگوار آمد و عرض کرد تو را بجز قسم میدهم
 که بروی تو الله ما تقدم الاعلی الامتیه و حیا الشیخ بخدا که میروی که بسوی نیزه مخالفان و نیزه شمشیر و همین گروه است که در طلب تو

و چون بیدار شد زار زار گریست و گفت ای پسر عباس در خواب دیدم که جماعتی چند از آسمان فرود آمدند و علمهای سفید در دست داشتند و شمشیرهای حایل کرده بودند
و درین زمین خطی کشید پس دیدم که شاخهای این درختان سبز زمین آورده این صحرای بیابانی خون شده و خون تازه در آن موج میزد و چنین را دیدم عیبت

که آقا و در آن دریای خون بود و **اولی برجات خویش مهر سوخته میزد** **کسی از پای مروی می کشید تا که روی او** **با خدا قدر تا گشتی آن در شکرش**

و آنجا که از آسمان آمده بود می گفتند **صَبْرًا اِلَ الرَّسُولِ وَاَنْكُمْ تَقْنُونَ عَلٰی اَيْتِكَ اَمْثَلًا وَاَلنَّاسِ سَبْرًا** ای آل رسول بدرستی که شما گشته خواهید
بر دست بدترین مردم و هذه الجنة يا ابا عبد الله اليك فشتد ای حسین ای یک بشت بسوی شما مشتاق است پس ایشان نیز من آمدند و در آن وقت
گفتند **كُنْتُمْ اَبْنَاءَ اَبِي الْحَسَنِ هَذَا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ اَبٌ وَاَلْقِيْتُمْ سَادًا بِرَأْسِ اِي عَلِيٍّ كَيْتَمٌ تَوَرَّوْا قِيَامَتِ بَاوَرُوشِ** خواهد شد پس گفت این عباس
هذه كبرياد من فيها الحسين سبعة عشر من اولاد علي اي پسر عباس این زمین این کبریا است که وفن بشود در آن حسین و هفت نفر از اولاد
من و اولاد فاطمه و این زمین در آسمانها معروف است پس فرمود ای عباس خیر طلب کن درین زمین شکل آیهی چند بدستی که پیغمبر خدا و من که در اینجا
خواهم دید شکل آیهی چند که چون زعفران زرد شده باشد پس این عباس است و آورده اند او حضرت بروشت و نوید و گریست و گفت اینها را عیسی بن
مریم بوسیده است زیرا که چون این زمین رسید جرکه آیهی دید که میگردید عیسی در زمانها نشسته گریه بسیاری کرد و حواریین گریستند پس حواریین
سب گریستن او را پرسیدند عیسی گفت **هَذَا اَرْضٌ يُقْتَلُ فِيهَا فَرِخُ الرَّسُولِ فَرِخُ الظَّاهِرَةِ التَّوَلَّى تَبِيحًا** این زمین است که گشته میشود در آن
فرزند رسول و نور چشم فاطمه رسول که شبیه مادر من است در آخر الزمان در اینجا مدفون خواهد شد و خاک این زمین از مشک خوشبوی تر است و این آیهی
بمن میگوید که مادر این زمین بشوق تربت مقدس آن شهید مانده و چرا میگیرم و مادر اینجا هستیم از همه آنها محظوظیم پس عیسی آن شکلها را بروشت و بوسید
و زمین گذاشت و گفت خداوند این شکلها را بحال خود باقی بدار تا پدر بزرگوار حسین بیاید و بیاید و اینها بدعای حضرت عیسی بحالت خود با بحال مانده
پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گریست و گفت ای خدای عیسی بن مریم برکت ده که کشندگان حسین را و چندان گریست که بخوشت و ما گریستیم چون
بخوشت و قدری آنان شکلها را بر داشته بگوشه رفای خود بست و بعضی از آنها را برهنه و در فرمود و هر وقت که دیدی خون از آنها جاری شد بدان که حسین
مرا گشته اند این عباس گوید من آنها را بر داشته در آستین خود حفظ کردم تا روزی که دیدم خون از آنها جاری شد و آستین من پاره خون کردید و از روز روز
و هم خرم بودم و قسم بخدا قسم که من هرگز از علی دروغ نشنیدم و امروز حسین شهید شده چون از خانه بیرون آمده دیدم عیباری بدینه را فرود گرفته بخو که
بگوید که اینها را دید و قرص آفتاب چون طشت خون سرخ شده بعین من ریاد شد بجان بر شتم تا که از ناحیه خانه صدفی ریخت یکی میگفت ای صبر فدا
اَللَّسُّوْلُ قَدْ قَتَلَ فَرِخُ التَّوَلَّى ای آل رسول که رسید گشته شد بگوشه رسول نزل **دُوحِ الْاَمِيْنِ بِبِكَلٍّ وَاَتَوَلَّى** و روح الامین با گریه و ناله
بر زمین نازل شد و صدای گریه از آن قایل بلند شد نیز به مرعین حاصل شد بعد از آنک زمانه خبر شهادت آنحضرت رسید عیسی گفت **لَقَدْ طَلَعَ الْاَفَاقُ سُرْمًا**
وَمَغْرَبًا قَلَابِجًا اَبَاوَلَا تَقَطُّعُ بدستی که فرود گرفته مصیبت که بلا آفاق را حجاز مشرق و چهار مغرب و همه عالم از گرفته شده و نه دقیقه زایل میشود
و ز طلع میشود و امطره **فِي كُلِّ الْبِلَادِ صَوْلِيْعٌ وَاَهْبَتِ لَمْرَجٌ مِّنَ الشَّرِّ عَرَجًا** از جهت آن مصیبت در همه بلاد و صاعقه بارید و باوای جنس آورنده
مَنَازِلُ اَهْلِ الْجَوْزِيِّ كُلِّبَلَةٍ غَاوَرِ اَهْلِ الْعَدِيَّةِ تَلِيْعٌ مَنَازِلُ اَبِي بَابٍ حَوْرًا وَاَهْبَتِ وَاَهْبَتِ اَهْلُ عَدْلٍ وَاَهْبَتِ اَهْلُ عَدْلٍ وَاَهْبَتِ
لَقَدْ ضَلَّتْ الْاَفَاقُ وَاَرْتَقَى الْفَضَاءُ وَاَلَيْسَ لِاَهْلِ الدِّيْنِ فِي الْاَرْضِ بَدْرٌ سِيْكَةٌ اَفَاقٌ تَلِيْعٌ شده و فضای عالم زایل شده و از برای اهل دین
در زمین مکانی نیست بقولون **فِي اَرْضِ الْعِرَاقِ شَعَشَعٌ وَاَبْقَعَةُ الْاَوْفِيَّتَا تَتَخَرَّجُ** میگویند در زمین عراق شورش و خوفاست و هیچ بقعه
نیست در آنجا که آشوب و اضطراب است **فَمَا اَلَا اَنَّ الْحَسِيْنَ وَاَهْلَهُ وَاَعْتَرَتْهُ بِالطَّغْيِ لَمَّا تَضَرَّعَ** فراموش نمیکند حسین و عترت

وانداه خیر خواهی بخدمت آن امام عرض کرد که التماس میکنم از تو که ترک مقاتله کنی که اگر مقاتله کنی البته کشته میشوی حضرت فرمود آیا برکت قبرسانی مرا دشمنی چند خوانند
 که مضمونش اینست که نفس خود را پیش میفرستم و دست از زندگی خود بر میدارم و میخواهم در پیجی هم زندگی خود را تا هر روز و لشکری که آن مبتلا باشم و از حرم خود برگیرم
 و مردن عار و تنگ نیست بر مرد و هرگاه نیت احق باشد و جا کند در حالیکه تسلیم امر الهی کرده باشد لیکن خرازی ایشان کنار کرد و ایشان معتقد بقصر نبی مقابل
 رسیدند و در آنجا آمدند و چون از نصف شب گذشت امر فرمود تا آب برداشته و از آنجا که چرخ کردند و تا صبح راه فرستند و چون صبح شد فرود آمدند و نماز کرده و نماز کردند
 و از چپ راه میرفتند تا به نیوار رسیدند نگاه سواره را دیدند که از کوفه می آمد چون پیش آمد برتر سلام کردند و نامه بخردند که سپریا و گفت بود که هر جا نامه من میبرد
 جس کن جسدین ما و کلمه که فرود آید که در میان بی آب و علف و اگر دم رسول خود را که همراه تو باشد تا جواب نامه برآید و در کافران و امر را نموده پس مضمون
 نامه را با صاحب آنجا رسانید و نامه را برایشان خواند پس برخواست که ایشان را در میان فرود آورد و حضرت فرمود بگذار در سپریا یا قاضیه یا شقیه که فی الجمله
 آبادی بود در آن حوالی فرود آسیم حرکت بخدا که نیتو اسیم زیرا که این مرد جاسوس است و از خود و عیال خود میترسم طهرین غنیمت گفت که این رسول الله بخدا
 قسم که هر روز امر شنیدم تر خواهد شد بگذار با ایشان جنگ کنیم که این آسان تر است از مقاتله با لشکری عظیم که بعد از این بر سر ما خواهد آمد حضرت فرمود
 که من ابتدای قبال میخواهم که صاحب ساقب میگوید که آنحضرت جمع کرد اهل خود را و نظر برایشان کردند و ساعتی گریستند پس گفت **اللَّهُمَّ أَنْزِلْ عَنَّا نَصْرَكَ**
فَجَاءَ وَقَدْ أَخْرَجْنَا وَطِرَ دَنَا وَأَذْخَجْنَا عَنْ حَرِّ جَدِّ نَا وَقَعَدَّتْ عَلَيْنَا آيَةُ خَدَمِنَا مَعْرَتٍ بِمِيرِ تَوَابِمِ وَبَنِي قَبِيلِهِ
 ظلم کردند و ما را از انداز حرم محترم جد خود خدو مذاق ما را از ایشان بسان و ما را یاری ده پس فرمود که این زمین که بلاست گفتند بی بروایتی چون آسمان
 که بلاست چشمهای مبارکش پرازداشت شد که است گفت **اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْبَلَاءِ** پس فرمود این محل اندوه
 بلاست این محل خوابانیدن شراب است این است محل ریختن خونها پنهان اراق دخی پنهان حرمی **عَلَيْهِمْ قَوْلٌ لَدَيْكَ سِرْبَانٌ** این زمین است
 که در آن خون بر میریزند و حریم مرا ذلیل و سیر مینمایند **فِيهَا نَقُتِلُ أَبْطَالٌ تَدْخُبُ أَطْفَالٌ فَتَسْتَعْبِدُ الْآخِرَاءُ ذُلَّ** این زمین است که شجاعان

ما را میکشند و اطفال ما را ذبح میکنند داهل بیت ما بزودی سیر کرده به بندگی کنیزی میکنند لَوْ لَمْ يَخُتْ خُونُ كَيْفَانِ	اینجا است که سینه کفن پوش	هزاره نهال گل بناکوش	اینجا است که تیغ همچو آس
اینجا است که جسم قاسم ز آ	از خون شوی برکت کفنا	شخارده علی اکبر من	از تن کهنند دوست عباس
بمغز عطش بجای بیان	نوشد سر زهر خورده پیکان	اینجا است که با سان مرن	صد پاره شود برابر من
اینجا است که این زمان بخوار	باشند شغل سوگوار	اینجا است که کودکان حیران	ارند بجهت سر او برزن
این مشت عیال بی پرستار	گردند اسیر قوم کفار	اداره شوند خسترا نم	بجایه شوند خواهر انم

پس فرمود ای یاران من پیاده شوید و بار بار فرود آید و خیمه ما برپا کنید و هر کدام که خواهید بنمازل خود باز کردید که این منزل آخر من و دور
 اقامت من است و از اینجا کوچ نخواهم کرد و آنگاه بار بار فرود آید و خیمه های اهل بیت عصمت و طهارت را برپای نمودند و حضرت از پناهی
 مبارکت خود احوالی فرمود که میدادم کلمه اشکا عرض کرد ای برادر این زمین هونکی است و خوف عظیمی در دل من از اینجا جا کرده حضرت حکایت حکایت
 دیدن اسیر مؤمنان را وقتی که در آن زمین رسید بطوریکه پیش فکر شده بیان فرمودند صاحب محرق القلوب میگوید بعد از آنکه حضرت با یاران در آن
 مکان قرار گرفتند اهل قادیسیه و سایر عربی که در آن مکان احوالی بودند و ما گفت آن زمین بودند طلبیده فرمودند ای قوم من با فرزندان و برادران و
 بهرمان و یاران در این زمین شهید خواهیم شد و قبور ما در همیگان خواهد بود بعد از این شیعیان با از اطراف و قطار عالم روی بر این زمین مبارکت

فرستادند اگر تو ایاری کشند که خوب و الا صلاح نمیدم رفتن ترا حضرت فرمود ای بنده خدا آنچه تو میگوئی من هم نیر میدانم ولیکن امر الهی بر من واجب است پس فرمود **وَاقِفْ لَدُنْكَ حَتَّىٰ يَخْرُجَ جَوَاهِرُ الْعِلْمِ مِنْ جَوْفِكَ** بخدا قسم که این گروه دست از من برنیدارند تا آنکه دل خون شدم و از خلق بیرون کشند و چون چنین کند مستطرد شود بر ایشان کسیک ایشان را و لیل کرد و از بجه که ذلیل تر از همه آنها باشند و چون خبر نزول شدن آنحضرت به پسر زبای و علی اللعنه رسید مردم طلبید بوجه و عسید نوید دهند و بجه و بجه امام مجید میخواند و حرین برید ریاحی با سب کردگی هزار سوار استقبال آن بزرگوار فرستاد و بگو گفت که در جابجا بنجاب رسی و از زمین که بی آب و علف باشد فرود آور و ملا اعلام کن تا امر تازه از من تو برسد استواران صحرارافرو گرفته و طلب آن مولای مخلص پس چون آنحضرت از بطن عقبه تشریف آوردند و امر فرمود تا اصحاب آن بسیاری برداشتن و تا نصف روز راه فرستند ناگاه یکی از اصحاب گفت ای خدا که بر حضرت سب بگرفتند رسیدند عرض کرد درخت خرمایان شد بعضی از خرمایان گفتند بخدا قسم که در این مکان نخل نباشد **وَاللَّهِ مَا تَرَاهُ آيَةُ الرَّيَاحِ وَإِذَا نِ الْخَيْلِ** بخدا که این سرهای نیرهای شما را و کوشهای بیان ایشان است که نمایان است چون این را دیدند حضرت فرمود تا اصحاب از راه میل کردند تا خود را بد چشم که مو صخی بود برسانند که اگر امر بمغانه کشد آن پناه ایشان باشد چون اصحاب حضرت میل کردند اصحاب خرنیز میل نمودند تا آنکه حضرت دار و امکان شدند فرمودند

خیزد و ند که لشکر خوار شدند	چو کرد لشکر در آنجا زول	مدانم چه بد حال ال رسول	زمانی که لشکر عنیده برین
ز وحشت ندانم چه حالت شد	ندانم بران کو و کان صغیر	چه بگذشت از دیدن تیغ و تیر	دل از دست الهه پر یک بد
کسی یارب انسان که اینان مبار	القصه لشکر خراجه در مقابل حضرت صف کشیدند و چون هوای گرمی بود حضرت آثار تشکی از ایشان فرسید		

فرمود تا ایشان و اصحابی ایشان آب دادند و همین قوم که با سر ساقی کور سیراب و کامیاب شدند بعضی شمیرهای آیدار بر بدن ما زمین آن بزرگوار زدند **هَتَاوَهُ فِي الْبَيْتِ لِكُلِّ طَائِفَةٍ مِنَ الْمَنَاءِ فَتَمَلَّكَهُ الذُّنَابُ فَجَرَدَا كَسْتَهُنَّ** آن غریب مظلوم را در میان بیابان بلب تشنه و حال آنکه کرکان وادی صلوات سیراب بودند و با بجه تر با آنحضرت بود تا ظهر شد حضرت فرمود بجه بن سروق که اذان بگوید حضرت بیرون آمدند با از زر و نعلین و با آن قوم فرمودند من روی شما نیامدم مگر آنکه نامه های متواتر و قاصدهای متوالی من از شما رسید که ما را امامی نیست و هدایت کننده نه و چنان دانستم که شما طالب هفتاد پس بسوی شما آمدم حال اگر بموتی خود هستی عهدی من کنید که من مطمئن از شما شوم و اگر ناخوش دارید آمدن مرا بر میگردم ایشان همه ساکت شدند حضرت فرمود تا اقامت بجه رفت میخواستی با اصحاب نماز کن گفت همه با تو نماز میکنم و لشکر و عقب آنحضرت صف بستند و نماز کردند و خرمایان خود رفت و حضرت خرنیز مبارک تشریف فرم شدند و چون عصر شد پس از نماز وی مبارک با آن قوم شادان باز کرده فرمود ای قوم ما اهل بیت پیغمبر ما اولی ما باشیم ازین قوم که دعوی ریاست که حق ایشان نیست میکنند و بجه و حدوان سلوک نمایند و اگر راضی نشوید و کار بهیدار آمدن من و رای شما برشته از آنچه در نامه های خود نوشته بر میگردم تر گفت بخدا قسم که من خرنزارم ازین اصحاب که میفرمائی پس فرمود بعقبه بن سحاکه بیا در خرنجینی را که نامه های ایشان در آن است آوردند و در پیش روی خرنجند تر گفت که من از اینها نیستم من با مردم که دست از تو بردارم تا ترا بزد سپردند و برم حضرت با اصحاب فرمود که با کنید چون با کردند بعضی گفتند که حضرت خوست بر کرد پس خرنجند شد حضرت فرمود **تَكَلَّمْتُكَ أَتَمَّكَ مَا تَقْتَدِرُ** ما درت بعبایت نشید چه اراده داری گفت اگر غیر از تو از حرب کسی متعرض دارم میشد البته جایش را میدادم **وَلَكِنْ مَالِي مِنْ ذِكْرِ أَيْمَاتِكَ إِلَّا بِحَسْنِ تَقْدِيرِ عَالِيهِ** و لکن در حق ما در تو بجه تقصیر و تکمیل چیزی نمیتوانم گفت باری چون کلام در میان طول کشید تر گفت من با مور بقتال تو نیستم و ما مردم که ترا با خودم تا ترا بگویم برم اگر میخواهی پس رایی بگو که نه بگو فرودند بدیند یا پسر زبای و بنو سیم شاید خدا مر خلاص کند از آنکه ضرری از من نسبت بشما واقع شود و حضرت میل بجه راه کرده و خرنیز با آنحضرت می آمد

از روی سید محمد باقر

نوشت که شنیده ام که امام حسین در میان چاه میگذریدین آن من کابروی سخت کن و مجال بروی نکت اگر این کار از تو ساخته نمی شود فرمان ایالت ری بشرفی الجوشن و گذار چون آمد بن سعد سید محترم ب امام غریب که دید فاین واقعه در روز هشتم محرم بود حضرت چون از آن واقعه مطلع شد کس نیز از ابن سعد فرستاد که میخواهم با تو ملاقات کنم آن ملعون قبول نموده با سپر خود حصص و یکت غلام از لشکر جلایده حضرت نیز با عباس و علی کبر از یاران جدا شد

در میان لشکر با یکدیگر ملاقات کردند	از آن مقابل هر حسن نشینی است عیال	چنانکه زهدی از شقاوت چو بل	چنانکه ایستد ابلیس در بریزون	بلی ساختن آشیای بقصد سبسی کرد
-------------------------------------	-----------------------------------	----------------------------	------------------------------	-------------------------------

پس چون آن مکر دایر بود مقابل آن ملعون مردود رسید فرمود و قیلت یا بنی سعد انما نزلنا فی الله الذی لیه

معادله اتفاقین و آفان من عقلت دای بر دای سپر جدا یا غیر سی از خدای که بارگشت تو بسوی اوست ای ابا من بمقابله میکنی و میدانی که فرزند کیستم یا و ازین اندیشه ناصب در گذر این سعفت یا ابا عبدالله قیرسم خانه مرا خراب کنند حضرت فرمود من انما خود خانه از برای تو بهتر بنا کنم گفت

قیرسم مرز خود را بگیرد حضرت فرمود من مرز خود از خود مجاز بودیم	حق پرستی هم مگر کرد و زیاده	باشد ازین سعد یا این زیاده	چونکه مأمورند سیکان آله	که بگر ایمان نشان بدهند راه
قابل و ناقابل مردم بنام	میشناسد آنچه آنان با تمام	قابل و ناقابل مردم بنام	دارد انداز ضلالت در جهان	در همه شهرت یا باشد سنان
لیکنش انعام حجت کرد باز	که چه واقف بود شاه دین زند	لیکنش انعام حجت کرد باز	لیکن در تمام حجت هم تمام	جمله مأمورند بر زمره نام
نان سبب انعام حجت کروشا	بچنانکه با تمام آن سپاه	نان سبب انعام حجت کروشا	تا نیارد در قیامت مایوسی	که ره حق را بن سنسوداوی

سر خود زیر کفنده ساکت شد آنجا حضرت فرمود و قیلت الله علی فراشاتک ولا تعفرتک یوقر الحشیر خدا ترا در میان رخت حاشا

بقتل رساند و آخرت ترا نیاورد امیدوارم که بعد ازین برادر سی و خان کرب اگر رسید چون شمار ملاقات امام حسین علیه السلام و ابن سعد مطلع شد برین کیفیت نوشت که با هم مشورت و تدبیر میکنم آتش غضب آن ملعون مشتعل شد نامه نوشت بن سعد که از تجارت حسین فرستادم نه بصاحب او شنیده ام که با یکدیگر ملاقات میکنند تا کس قبایل عرب میفرستد و مدعی طلبد اگر در همین روز بجز با و مشغول نشوی ترا با هر که باست بیاست رسانم چون نامه رسید بن سعد مخالف شد و فی الحال سوار شد و با تمام لشکر بجز آنسور شافت فاین در روز نهم محرم بود در آنوقت مظلوم کربلا سبزه ناری غم و آهنگار در خواب رفته بود چون خروش مخالفان و نعره سواران بلند شد و قهقهه سلاح سپاه پدیدگشت زینب خاتون مضطربانه سجده برادر و دید برادر را در خواب یافت ولی اچار او را بیدار کرد عرض کرد ای برادر بخیز و بین چه شورشی درین صحرا برپا شده و لشکر دشمن بسوی خیمه های ما می آیند حضرت فرمود ای خاچر در اینوقت خواب دیدم که برادر و برادر من آمدند و گفتند ای حسین درین زودی نزد ما خواهی آمد زینب منظر ایش زیاد تر شد حضرت او را تسلی داد و برادر خود عباس را فرمود برود بر این قوم و ایشان را رضی کن که قرار مجاری بر ریزد و دهند و امر و مشایطت طلب کن چرا که شب جمعه است شبی که مرا هم طاعت و وظائف او را درین در این شب برقرار ماند و دوواع عبادت پروردگار بجای آورم که پیوسته مشتاق عبادت و بندگی خدا بوده ام پس حضرت عباس کبار آن لشکر حق شناس آمد و فریاد بر کشید ای قوم جگر گوشه رسول الله یکت امشب از شما حملت میخواهد و چنین میدانم که این شب بار سپین از عمر اوست و میخواهد دوواع عبادت پروردگار خود نماید بن سعد مضایقه نمود و دل از زانفره زد که شمار امانی نیست یکبار از لشکر ابن سعد با بجا آورد بر آمد که این چه سخت دلی است اگر کافری از شما حملت طلبد امان میدهد بخراش جگر گوشه پیغمبر شماست از شما یکت شب جمعه را از برای عبادت پروردگار امان میخواهد و شما اشیاع میکنید از خدا ترسید و از خلائق شرم کنید چون ابن سعد چنان دید که در که حسین امشب حملت دادیم لشکر با بجا آورد آمدند و بخیمه ها

خواهند گذاشت و فوج فوج از راهها و جاهای دور مسافت نزدیکی است زیارت قبر را خواهند آمد و جمعی از ایشان مجاورت این محله تمکان اختیار خواهند کرد
میخواهم این زمین بارین بفروشید تا ایشان وقت کم آن قوم قبول کردند آنجا ببلع خطیری آن زمین را از ایشان خرید و بر شیعیان وقف نمود تا چون این زمین
شدند که حضرت بزین ماریه نزول اجلال فرموده نامه حضرت نوشت که یزید نوشته است یا بیعت از تو بگیرم یا با تو محاربه کنم حضرت نامه آن ملعون را خواند و بنیاد
و فرمود ما الله اعلم بی جوابی گفت حققت کلام الله این را در نزد من جوابی نه و من زاری و جز کلام عذاب چیزی نیست و چون رسول این زیاد و صورت
حال را با آن ملعون گفت پیش چشم آن مرد و مشعل گشت و مستم حرم پسر رسول خدا شد پس عمر سعد را طلبید و در آن تکلیف کجرب امام نمود آن ملعون اقول اباه و ما
عمر و آخر بلع ایالت ری و طبرستان قبول کرد و گفت میدانم حرم فرزند خدا و دنیا موجب عار و در عقبی مستوجب ناست اما ایالت ری و حجب جاه و دیده
بصیرت مرا اگر کرده پس آن ملعون عذاب ابدی و شقاوت سرمدی اختیار نمود و با چهار هزار مرد روانه کرد بلا شد سجان الله یثرب با و رفت تخمیر خاک شام
بطلی خراب شد بتمنای ملک می داد و نظرف این زیاد و حرام را و مسجد آمده امر کرد تا همه اهل کوفه جمع شدند و بجز رفت و گفت ای مردان شما میدانید
که آل ابوسفیان با دوستان خود چه نوازشها میکنند و با دشمنان چه سیاستها بجا می آورند انیک دشمن یزید بگر بار سیده هر که خواهد بچوایز و انعامات یزید
فائز شود باید بچاره بوی رود و از منسب یزید در خزانه را کاشده شروع بپندل بخش نمود و اکثر آن قوم نابکار حق دین ابدینا فروخته پی در پی نزد
آن ملعون می آمدند قدسی از حقیقه دنیا می گرفتند و بچنگت امام زمان و محبت خداوندانش و جان روانه کرد بلا میشدند و اول کسی که بعد از عمر سعد رفت
رفت شمر ذی الجوشن بود که با چهار هزار کافر بر جم روانه کرد بلا شد بعد از آن یزید بن رکاب با دو هزار سوار و خوار روانه شد و حصین بن نیر با چهار
هزار یزیدین روانه شد شیش بن ربعی با چهار هزار یزیدین شکنج دل رفت محمد بن شعث با هزار سوار جز رفت القصبه این زیاد پی در پی لشکر روانه میکرد تا
انکه در روز ششم محرم در کربلا سی هزار نفر بقصد فرزند ساقی کوفه جمع شدند و از بعضی اخبار میرسد که صد هزار لشکر از کوفه و شام در کربلا تا آن روز
جمع شده بودند و محض لوطن بچی از وی مدد و بیست و دو هزار کس فکر کرده و سپه سالاران سعد بود و پسرش حفص و زبیر بود و شمر و مصعب و
ابن سکره و پیادگان بود و دیگر نقیب لشکر بود و سان بن انس نخعی لشکر نویس بود و خلی و حرمله طلحه را بودند و محمد بن شعث و دلالت را سکره و تیر اندازان بود و این ملعون
بشکرانه کشتن امام حسین در کوفه مسجدی بنا کرده و عمر بن صبح صیدوی سکره سنگت اندازان بود لعنهم الله و ای حامی چمدلی و هشتمند در آن وقت حیا و اطفال آن
مظلوم کسی را طاقت شنیدن این عداوت نیست آمدین چه رسد بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول پس ابن سعد و بن حجاج را با پانصد نفر بر سر آب فرستاد
فرستاد که آب بر روی اهل بیت رسول الله بپاشند در آن وقت عبدالله بن حسین از وی ملعون فریاد زد که یا حسین آب فرات را نظر کن که چنان صاف و در
بجد قسم که جرعه از آن نخواهی چشید تا تشنه بگردد شوی حضرت فرمود خدایا او را برض تشنگی بکش و او را هر چه کردی یا مژده عای حضرت ملعون برضی مبتلا
شد که متصل آب بخورد و قی میگرد و فریاد العطش العطش میکرد و باجهنم وصل شد و چون تشنگی بر اهل بیت اطهار و اصحاب آن شهر یار فلک کرد و فریاد العطش
از اطفال بلند شد حضرت بزین است و بحسب خیره مخدرات مطهرت برآمد و از طرف قبله سه گام برداشته فرمود تا آن موضع را کند و چشمه آب شیرین خوشگوار
پدیدار شد حضرت و اهل بیت و یاران و اصحاب آن آب شامیدند و چارپایان نیز سیراب شدند پس آن چشمه ناپدید شد و بعضی نوشته اند که در آن شب
آن جناب حضرت عباس با سی سوار و بیست شتر بجهت آب فرستاد و چون بر سر آب آمد عمر بن حجاج گفت کیستید هلال نافع بخی گفت از قبیل بنی تمیم
تو مستم بجهت آب آمده ام گفت که ما را با تو را هلال گفت و ای بر تو چگونه بمن بخت آب خوردن میدهی و حسین و یارانش باید از تشنگی بگردد ملعون
گفت راست میگوئی و لیکن ناموریم هلال بیار آن گفت آب بر داری ملعون فریاد زد که کلداریا اینجا بخت عظیمی در پیوست بعضی بخت کردند و برخی آب
برداشتند تا مشک را از آب کردند و آوردند کسی از حضرت کشته نشد از آنچه عباس راست می گفت می نامند چون آن خبر با بن زیاد رسید با بن سعد ملعون

جاری بود و احسن نامی که در دنیا است و کتب اولاد فاطمه البتول و او یازدهمی که در صبح او کشته میشود
 فرزند سید بنیاد میشود و اولاد فاطمه زهرا و احسن نامی که در دنیا است و کتب اولاد فاطمه البتول و او یازدهمی که در صبح او کشته میشود
 و احسن نامی که در دنیا است و کتب اولاد فاطمه زهرا و احسن نامی که در دنیا است و کتب اولاد فاطمه البتول و او یازدهمی که در صبح او کشته میشود
 سادات الاقلام و عظماء اهل الاسلام بسبب اهل الشریک و الاقلام و احسن نامی که در دنیا است و کتب اولاد فاطمه البتول و او یازدهمی که در صبح او کشته میشود
 پاره پاره میشود اعضای آقا بان بی آدم و بزرگان صحیح عالم تیغ ارباب کفر و ظلم چون سحر شد حضرت در لحظه خواب در بود و گریان بیدار شد و بابل بیت
 که در خواب مکانی چند بر من حمله کردند و سکت یعنی بشیر از همه حمله میکرد و مکان دارم که قاتل من پس باشد نگاه چشم با روح ملائکه در نزد من آمدند و فرمودند
 ای نور دیده زود تجمیل کن که ساکنان عالم بالا و مقربان طایفه اعلیٰ بابتقبال روح مقدس تو آمده اند و با آنحضرت مکی بود که شیشه بزمی در دست داشت
 حضرت فرمود ای حسین این مکی است که از جانب پروردگار آمده که چون تو شهید شوی خون تو را درین شیشه کند و نگاه دار پس اهل بیت همه آغاز کردند و ناله
 کردند و حضرت ایشان با وداع نمود و فرزند از باطراف خودشانیده و پرکت را می بوسید و نوازش میداد و ولاری میکرد و روی خود را بر سینه پرکت
 می نهاد و می بوسید و از دل خونین ناله میکرد و می فرمودم بر شما میسوزد که با وجود غریبی تمیم خواهید شد و هنوز زود بود که شما تمیم شوید پس بحرم محرم و خواب
 کریمه سفارش اطفال را نمود و فرمود بعد از من گذارید کسی ایشان را از ارکند و مراعات کنید ایشان را لمؤلفه

در کجا بود آن زمان آن شصت	از سنگی شش در راه و دفنان	سیر برینه پاره پاره پوریش	سیر بر شفته از جوال خویش	هر چه واقع شد بر ایشان دیدن	آنکه باشد وقت از ترس آن	
چون نباشد وقت از شرعیان	با جمله زینب خاتون و ام کلثوم چون این سخن را از آنحضرت شنیدند شیون بر آوردند و گفتند کاش ما امروز	میردیم و ترا با بیخالت نمیدیدیم جدا میمصطفی آردینا رحلت نمود و پدر اعلیٰ بر نفسی شربت شهادت نوشید و مادر فاطمه زهرا از مفارقت نمود و بر ما	ما حسن محبتی ما کام بر بر جانا از جان و گردنشت تو یادگار نشان دشت و پناه ما مظلومان و محروم با یکسان و محرومان بودی حال که تو هم میروی	پس محرم و هوادار و غمناک و پرستار ما که خوابید و بستی و چه خواهیم کرد در این صحرای پر خوف و خطر و این لشکر بی رحم کافر ای برادر جان ما با بعد از تو	بار دیگر که بر وضو رسول الله خواهد رسانید و گویا زبان حال می گفتند لمؤلفه	
جواب گوید که با چه گوئیم ای برادر جان	تو برود جهان کوفی و خلیفه کشت در	در آن ساعت که با کرم ترا خواهد چشید	بیابان بود و تابستان آب گرم و استخفا	چندان جمع آوریم این طفلان و دوستان	ولیکن با چساریم ای برادر جان کن	
حضرت چون ضراب و واژه ایشان را دید قطرات عجزت از چو بارید بارید و فرمود اگر میکشد شند مرا با سرحات هرگز خود را بمسکد نمی افکنم زینب گفت آه این شیر	دل ما میکشد از که راه چاره از برای تو منقطع گشته و ما چارتین بکرت داده و ما را مانگیر در میان این قوم شریر میکشند ای پس آن فخره دستهای خود را بلند کرد و در خساره	خود را خراشید و از شدت اندوه خروشید گریان را پاره پاره کرد و مفضل از سر کشید و بهوش بر زمین افتاد اما غم غریب بر جویست و سر او را بدمن گرفت و چون	بهوش آمد حضرت فرمود ای خواهر محرابان بعضی از اعضای اش و صبر کن بلکه همه اسل اسماننا فدینا شربت ما کوارمکت را خواهند چشید زنها که چون از	شدید غمید کلکونه خود را خن غم فرخید و مفضل از سر کشید و گریان چاک مسازید آنجا تبه سفر حضرت را رهاست کرد و چون صبح دمید از وطن آسمان ندان	رسید که یا خبیل الله از کفوا ای لشکر خدای سوار شویم که وقت شهادت و هنگام ربودن کوی سعادت رسید پس امام مظلوم با کت نماز گفت و اصحاب	جمع شدند و چون آبی نبود همه تمیم کردند و با حضرت نماز گذارند بعد از فراغ از نماز حضرت با صاحب خود فرمود که ای میبهم که امر و زبیر از امام زین العابدین

حضرت چون ضراب و واژه ایشان را دید قطرات عجزت از چو بارید بارید و فرمود اگر میکشد شند مرا با سرحات هرگز خود را بمسکد نمی افکنم زینب گفت آه این شیر
 دل ما میکشد از که راه چاره از برای تو منقطع گشته و ما چارتین بکرت داده و ما را مانگیر در میان این قوم شریر میکشند ای پس آن فخره دستهای خود را بلند کرد و در خساره
 خود را خراشید و از شدت اندوه خروشید گریان را پاره پاره کرد و مفضل از سر کشید و بهوش بر زمین افتاد اما غم غریب بر جویست و سر او را بدمن گرفت و چون
 بهوش آمد حضرت فرمود ای خواهر محرابان بعضی از اعضای اش و صبر کن بلکه همه اسل اسماننا فدینا شربت ما کوارمکت را خواهند چشید زنها که چون از
 شدید غمید کلکونه خود را خن غم فرخید و مفضل از سر کشید و گریان چاک مسازید آنجا تبه سفر حضرت را رهاست کرد و چون صبح دمید از وطن آسمان ندان
 رسید که یا خبیل الله از کفوا ای لشکر خدای سوار شویم که وقت شهادت و هنگام ربودن کوی سعادت رسید پس امام مظلوم با کت نماز گفت و اصحاب
 جمع شدند و چون آبی نبود همه تمیم کردند و با حضرت نماز گذارند بعد از فراغ از نماز حضرت با صاحب خود فرمود که ای میبهم که امر و زبیر از امام زین العابدین

برگاشتند چون شب درآمد حضرت امیر فرمود تا خیمه یا متصل یکدیگر روزه و جمیع باران و خوششان و صحاب با جمیع نیت و نهایت فصاحت عنوان کرده فرمود
 الحمد لله على التشراف والخصر اما بذكره من عكس الازا فارب و صحاب خود با وفاتر و سیکرتی یافتیم بجز آنکه الله عجباً حسبنا خدا شام را
 از من برای نیت پدید و بدینکه مشب شام عرض کردم و بخت خود از گردن شمار بر شتم و در ای وقت ظلمت عالم را فرود گرفته بر طرف که خواهید بود
 پس باران و خوششان و فرزندان بر نخواستند و عرض کردند یا بن رسول الله ما دست از دمان تو بر نمی داریم و نمی خواهیم که بعد از تو زنده باشیم و زنده گانی بجا
 ما نمی آید پیش روی تو جان خود را نثار کنیم دست از تو بر نمی داریم جان با چه قدر و قابلیت که نثار خاک پای مبارکت کنیم و سر را چه مقدار و پای که گوی چو
 میدان ارادت چون تو شریاری نمائیم آنگاه اولاً مسلم بر نخواستند و عرضه داشتند که یا بن رسول الله هر گاه ما از تو مفارقت نمائیم در پیش خدا چه گوئیم و در
 نزد خدایت چه بمانیم و بر پدیت علی رضی و مادرت فاطمه زهرا در روز جزا چه گذاریم بجز آنکه تا جان خود را در کاب تن سپاریم و خون خود را در یاری تو نریزیم
 از تو جدا نشویم و آنگاه صحاب با وفای آن مولا بر نخواستند و عرض کردند خدایت شویم **المؤلف**

سرو جان چیست که اندر قدم چون	نفسی با تو بر از زنده که خضر بود	نفسانیم در دیم از پی هر بوالهوسی
از بشت سرگومی تو کجا خست گسیم	بیتو ما راست فراخای جان بر جل جان	که بگوئیم سپاسی چو تو و دادری
بست در دید با سر و کل باغ	سکت این سلسله هستیم و بجای نریزم	بی کل و سر و رنج و قامت تو غار و
با همای غلغله باز کجا پر ریزیم	ساخت از در کاین پاک نشان دهی	که در تو فلک زیر بر آرد کس
مسلم بن عوسجه عرض کرد ای فرزند	گر چه هستر ز تو باشد درین گوی	

سید آخر الزمان اگر بدانم که بقا در مرتبه کشته و سوخته می شوم و خاکستر ما بر او میدهند از تو جدا نمی شوم و دست از دامن ولایت بر نمی دارم و حال آنکه کاین
 کشته شدنی بیش نیست بعد از آن رهبرین قیس عرض کرد یا بن رسول الله اگر دنیا همیشه از برای من باقی بود کشته شدن ما در راه تو بر بجای ابدی ختم
 میگردد چه جای آنکه زنده گانی و پیار روزی چند بیش نیست بجز قسم که من بخورم هزار بار کشته شوم و زنده گردم و باز جان خود را فدای چون تو خداوندی کنم و کم
 برین حسین عرض کرد ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله خدای بر امت نهاد که در پیش روی تو جهاد کنیم و عصابی ما پاره ما پاره کرد و وجد تو در روز
 قیامت شفع ما باشد و بر سیم بدرجات عالی و سعادات نامتناهی و هر یک از رضا جان صحاب چنین عرضها با بجا بفرمودند در آن وقت حضرت فرمود
 ان کنتم کذالک فانظروا الی منازیکه و قصود کفی الجنتا که شمار محبت ما چنین است در سنجید و مضایقه از جان خود در رستی اندر اید پس
 نظر کنید منازل بیغیر و قضاوی رفیع و درجات عالی خود را در بهشت و بدست مبارکت اشارت فرمود و پس پردهای حجاب از نظر ایشان مرتفع گردید و حور
 قصور و مقامات خود را که زبان از وصف آن عاجز است و هیچ چشمی ندیده و کوشی نشنیده است و کبند اندیشه و ادراک احدی در نیاید و دیدند حضرت
 منزل و مقام هر یک را نمود و همه بطور یقین مشاق شهادت شدند و زخم شمشیر و نیزه و خنجر و تیرا چنانکه شنیده ای بجان میخزیدند و میگفتند بدوستی که
 بر راه تو ضربت شمشیر چنان موافق طبع آیدی که ضرب اصول در آن حال چنان مسرور و خوشحال شده بودند که با هم مضاحکه و مطایبه میکردند برین حسین
 بعد از آن میگفت من هرگز در ایام شباب هم طعوب و مطایبه مایل نبودم و ایست از بس فرحانم میل طعوب و مطایبه دارم پس حضرت ایشانرا خست داد
 که منازل خود فرستند که در آن شب بطاعت و عبادت پروردگار مشغول شوند آن سعادت مندان همه کسند و نشسته بمنزل خود رفته روی میز بدرگاه کریم پنا
 آورده و بتضرع و مناجات و ذکر الهی و درود حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم مشغول شدند و امام مظلوم روحی و روح العالمین
 فدا مستغرق در یاری عبادت پاک ایزد متعال شده کما هی بتضیع و کما هی در مناجات زمانی بتسبیح و تقدیس ساعتی بگریه و زاری و لطمه
 نیاله و عجب از بی بود القصد و هم را نشب ناله و افغان آن لب تشنگان با و ج آسمان بند بود و داشت غریبان با و در رنج و عانا با و با و

بغیر صبر و شکیبائی دیگر چاره ندارم با عدم سامان و قلت انصار و اعدان و با قلیل از بزرگان و کثرت با دشمنان و میگویند که هر کس که شهادت بخشد و از دنیا برود و من توکل بر خدا کردم شما آنچه خواهید کنید پس مرکب برابر گردانید و بنزد صاحب آمده دل بر محراب و مجاهد و لشکر کفار نهاد و الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس ششم ذکر شهادت خرو بر او سپرد و غلام آن سعادتمند نیک نام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى الْأُمَّةِ وَالشُّكْرُ عَلَى نِعْمَتِهِ حَتَّىٰ نَسْتَعِظَ سَكَانَ أَرْضِهِ وَسَمَاءَهُ وَالْقُلُوبَ وَالسَّلَامَ عَلَى أَصْفِيَانَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خَلْفَانِهِ وَعَلَىٰ أَوْصِيَانِهِ وَأَمَنَاتِهِ خُصُوصًا سَيِّدِنَا الْمَظْلُومِ وَإِمَامِنَا الْمَعْمُومِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ أَجْمَعِينَ أَيْدِي دَهْرٍ لَدَائِمِينَ تَأْمِنُنَا بِمَا جَدُّ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ كَانَ يُبْدِي الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا اللَّهُ مَا بُرِّدُنَا جَبَلْنَا اللَّهُ حَتَّىٰ نَبْقِيَهَا مَأْمُونَةً وَمَا مَدَّ حُجُورًا وَمِنَ الْأَخْرَجِ وَسَخَّرَ لَهَا سَيِّئًا وَمُؤْمِنِينَ

فَأُولَٰئِكَ كَانَتْ سَيِّئُهُمْ مَشْكُورًا ظاهراً معنی از شریف این است یکدیگر خویش نماید متاع دنیا را و از خستیا نماید بر آخرت عطا میکند از انبیا که میخواهم و بر کس که خواهم در آخرت از برای او جهنم را قرار میدهم در حالیکه مذموم و ممنوع است از رحمت خدا و کسی که اختیار کند آخرت را و سعی کند بجهنم و مؤمن باشد یا سعی او نیکو جزا داده میشود بقدر سعی خود ازین آیه بسیار نیز معلوم میشود که هر که اختیار کرد دنیا را و بعضی از آخرت نیست بجز عذاب و غضب غیر قاضی و از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده **طلب الدنيا اضطران من الآخرة و طلب الآخرة اضطران من الدنيا** و طلب آخرت ضرر است دنیا و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده **الدنيا والآخرة عدوان متفان و قان و سبيلان مختلفان فمن احب الدنيا و قولاها افضل الآخرة و دنیا و آخرت دشمن یکدیگرند و دوراه مختلف اند که رو بگردانم آوری از گرد و ایمانی و دور میگردی و هما بمنزلة الشوق و الغریب هما صفتان** و آن دو بقره شرق و مغرب اند که میانه ایشان دوری بسیار است و آن بیژوی یکدیگر هستند و هر کرا یکدیگر نمی سازند باری فریب نماند است اهل دنیا را که حلاوت ظاهره او که هنوز کامی از آن شیرین نکرده که از بهرهای باطن او تنگام خواهد شد خوش مشو با هزار رحمت و عرش منوط با هزار ذلت است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید شما در این دنیا شانه تیرهای بلاهای دنیا هستید بدستیکه با چرخه شری از آن تشکلی در کله میاید و با هر کله کلک رفتنی میاید نفسی نمیرسد که از رفتن نفسی را عرش با غصه فراق مخلوط وزمانی با ادراک نمیکند که زمانی از عرش رفقه اینها به سهل است که هنوز چشم نگشوده که باید رفت هنوز اساس بنجید و کربان بر جید **الدنيا قشر و قشر و قشر و قشر** دنیا فریب میدهد و چون فریب داد ضرر میرساند و دست را از آخرت کوتاه میکند پس میگردان تو دور میرود **فَأُولَٰئِكَ كُلُّ أُولَٰئِكَ يَبْعُ بَعْثًا إِذْ أَمَّ الْبَقَاءَ بَكِيْرًا تَقِي وَخِرْقَةً زَائِيًّا** برای آنکه نفهمد ای بر آنکه نفهمد ای را فرود شد باره نانی که فانی میشود و پارچه کشته نماند نانی که ماند پس میگرد و در بعضی از احادیث قدسیه وارد است که ای سپردم اگر راضی شدی با آنچه قسمت کرده ام ترا در راحت خواهی بود و در نزد من پسندیده بسیار و اگر نه بر تو مسلط میکنم محبت دنیا را تا در عقب آن مجوی مثل دویدن حیوان وحشی پس بنویس آنچه رسیده که آنچه مقدر شده و باین حال مذموم بیایستی نزد من ایضا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که زبان کارترین خلق در قیامت کسی است که بدن خود را کند دینی آرزوی خود و مساعدت نماید برای او تقدیرات الهی پس با اول رحمت از دنیا میرود و با بارهای محصیت و در آخرت میگرد و مانند کسی که بجهت بزرگی و ریاست و بطمع در بهم دنیا دنیا را بر آخرت اختیار کردند و بجزب سید بار و جگر گوشه احمد فخر بیرون فرستند بجهت آنکه هیچکس بر او خویش نرسد و بدست ترین درکات نام وارد گردیدند و بشدیدترین غذاها غلام شدند شیخ صدوق علیه الرحمه در عیون بسند روایت کرده از حضرت امام رضا علیه السلام که آنحضرت از اجداد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمودند کشته حسین در با بوقی است در پیش که نصف عذاب جمیع اهل دنیا را با او می کنند

یکی شهید خواهیم شد و از شهادت و مجاهدت روزگار خلاصی خواهیم یافت هنوز مشغول اوراد نماز بودیم که آواز کوس حرب از لشکر مخالف برآمد و صدای شمشیر اسبان
 بلند شد و سواره و پیاده لشکر ابن سعد متح و متکل بمیدان آمده صدای بل من مبارز در دادند چون شاه کم سپاه آنرا دید امر فرمود تا یاران و موالیان سوار شدند و
 نهایت شوق روی بمیدان کارزار نهادند و حضرت بخیمه مبارکه درآمد و عماره رسول را بر سر نهاد و در آنجا حضرت را در بر کرد و شمشیر نجاب را حایل نموده و بر
 آنحضرت سوار شده در برابر آن شکر آمد و از برای تمام حجت فرمود ای بل کوفه و شام شمار بجدا سوگند میدهم که من غیره فخر مصطفی ام و پدرم علی مرتضی
 که مولای من و مولای بر مؤمنان و مؤمنه است و ساقی حوض کور است مادرم فاطمه زهرا است و جد ام خدیجه کبری است که قبل از همه زنان عالم ایمان آورد و
 برادرم حسن مجتبی است و عمم جعفر طیار و عم پدرم حمزه نامدار است و می بینید که عماره رسول خدا بر سر و دماغه مبارکش در بر من است و این شمشیر است
 که حایل کرده ام و سب اوست که سوار شده ام **اَلَمْ تَقْلُوْا اِنَّ اَبْنَتِيْ مُحَمَّدٍ وَوَالِدِيْ الْكَرَّارُ لِلْبَيْتِ كَقَلَابِهَا** یعنی من سپردم خیمه
 شمایم و پدر من حیدر گز است که دین با کمال گردید **فَهَلْ سَنَتْهَا غَيْرَهَا اَوْ شَرَعِيَةً فَهَلْ كُنْتُ فِيْ دِيْنِ الْاِلٰهِ مُبْتَلَا اَيَا مَنْ تَغْيِيْرَتُنْتُ يَا حَيْتُ**
وَادَامَ يَا تَبْدِيْلُ بِنِ خَدَامُوْدِهِمْ اَحَلَّتْ مَا قَدْ حَقَّ الْعَظِيْمِ اَحْمَدُ اَحْمَدُ مَا قَدْ كَانَ قَبْلَ حَكْمَلَا مگر من حلال محمد را حرام کرده ام یا حرام
 او را حلال نمودم آخرت خیمه شما مرا کمر بوسیده و بارها فرموده حسین منی و آنا من حسین و مگر فرموده که حسن و حسین آقایان جوانان هستند ای قوم لوط

برای قتل من چه راهی از رویارویی	شدید مشفق حسین میاید سواران	که حلال بر شما شده است خون ما که خود	کنند و اید چنین بر اینکار را
چه کرده ایم بر شما که باید اهل بیت ما	گند دیدگان زخم چنانکه چو سیاه	بخیمه کوکان من نهاله انداز عطش	بلن فطکه تشنگان بدت و کوه سینه

پس جمعی کثیر از آن قوم بی شرم و جفا فریاد برآوردند که یا حسین آنچه میگوئی صدق است حضرت فرمود پس چا خون مرا حلال میدانید که آنچه که دو دوام و بهبودی
 نصاری از آن می شامند از من بحیال و یاران من منع میکنند در این اثنا صدای العطش کوکان و ناله وزاری دختران از خیمه بلند شد و آن کاوان سخن گفتند
 شنیدند و رحم کردند حضرت از اجتماع آن ناله ها و زاریها بسیار متأثر گشت و گفت لا حول الا بالله العلی العظیم و عباس و علی گفت که بروید و بپای
 گوئید که بعد از ساعتی چند بسیار خوابید گریست اینک گریه وزاری کنید چون پیغام حضرت بر آن غریبان بکس رسید لابد خاموش شدند پس دوباره حضرت
 با گریه و بیروت گفت بگردید که من بر روم و بجزم بد خود روم و خستگان پیغمبر شمار از غریبی بکسی نجات دهم آخر شما دعوی میکنید که از خطبه مسلمانان و
سَيَا نَا مِرَامَا قَبْلُكُمَا اَيْهَا النَّاسُ رَا حِمُّ لِيْغِيْرَةَ اَوْلَادِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَي مَرُوْمًا اَبُوْرَمِيَانِ شَا حَمَّ كُنْتُمْ نَسِبْتُمْ بَرَاوَلَادِ سَعْدِيَّةٍ اَقْتُلُوْهُمْ اَوْ قَدْ نَا
مَاعِلِيْمٌ بَا نَ لَيْسَ فِيْ الْعَالِيِيْنَ مَرْمَرٌ عَزِيْمٌ وَ تَمَّ شَهِيْدٌ خَوَاهِدُ كَرُوْحَالِ اَلَكُمُ وَ نَسَبْتُمْ اِيْدَامُ رُوْمَانُ مَن رُوْمِي رَمِيْنِ نَسِبْتُمْ اَلنِّسَابُ اَبِيْ خَيْمَرٍ اَلْوَصِيْبِيْنِ
كَلِمَتُهُمْ اَمَّا اَنَا لَطِيْفُ النَّبِيِّ سَلْبُكُلَا پدر من بهترین اوصیان است و ایان من فرزند پیغمبر شایسته دعوی از دماء الفرات و دونه که اقلی ضعیفان
لِلنَّظْمِ عَلَيْهِ كَمَا رِيْدَا مَن سَبَّ اَبَ فَرَاتِ رُوْمٍ وَ تَعَرَّضَ مَن نَشُوْدُكُمُ جَرَمُ اَزْ شَكْلِي كَبَابُ شَدُوْ طِفْلًا نَمَّ قِيَابُ شَدُوْ فَاذُوْهُ مَهْلَا يَا اَبْنَتِيْ مُحَمَّدٍ
 و دع ما نقول و یان اَبْنُ اَبِيْ فَرَاتِ پس ان قوم بجای در جواب گفتند ای پسر فورات و اکلدار این سخنان را نیست از برای تو راهی آنچه میطلبی و دست از
 تو بر نمیداریم تا شربت مرگ بجوشی در آنحال ابن سعد تیری بر کمان نهاده و گفت ای بل کوفه و شام شاید باشد اول کسی که تیر بجانب لشکر حسین انداخت
 من بوم این بخت و آن تیر را بجانب مظلوم که بلا اندخت چون آن ملعون چنین کرد و یکبار جمیع لشکر کفار تیر را بر کمان گذاشتند و بجانب حضرت انداختند
 و کم کسی بدان حضرت دار صاحب مانده در آن تیر باران مجروح نکشت آنجا حضرت دست فرا کرده محاسن خود را گرفت و در آنوقت پنجاه و هفت سال از عمر
 شریف آنجناب گذشته بود و گفت شدید شد غضب الهی بر میورد و وقتی که گفتند غریزه خدایت و شدید شد خشم پروردگار بر نصاری و مستیکه گفتند مسیح
 فرزند خدایت و شدید خواهد شد مخط پروردگار بر این گروه اشهار که فرزند پیغمبر خود را اقبل میرسانند پس فرمودند ای حجت خدا را بر شما تمام کردم و حال

فرموده این ذکر است **مَنْ لَيْلٍ أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ وَحَضْرِي وَشَيْمٍ وَسَبِّ وَتَطْرِيدٍ وَكُتْرِهِدٍ وَأَنَّ أَوَّلَ مَا يَنْجُو عَلَى الْقَتْلِ رَأْسُ**
وَأَدْنَى الْحُسَيْنِ یا کردم آنچه را که با اهل بیت میرسد از دست خدا کار از کشتن و زدن و ناسزا گفتن و زدن ایشان از بار خود اول سری که بر نیزه زنند سر زدن
 حسین خواهد بود و خبر داد مرا از این ماجرا که بجز بیل از جانب خداوند جلیل در آنوقت حسین حاضر بود عرض کرد یا جدایا کی مرا خواهد کشت فرمود میگذرد بدترین مردم
 و اشاره فرمود بجز سعد بن ابی وقاص بود که اصحاب پیغمبر چون او را میدیدند میگفتند یا قائل الحسین روزی آن ملعون سجدت سیدالشهدا عرض کرد که یا ابا عبد
 جماعتی از سفهای قوم کمان میکنند که من ترا خواهم کشت حضرت فرمود بخدا که ایشان سفیه نیستند و میباشند دانا یان و بلاگر دیده من شست که کنم بر اهل بیت
 من نخواهی خورد مگر قلی و زود کشته خواهی شد بروایتی آن ملعون گفت اگر کنم رمی نباشد کندم عراق میباشد حضرت مرتضی علی علیه السلام برایت این میگوید
 که از صبح بنامه ذکر کرده است در وقتی بعد واقف فرمود که در خانه تو بچه ملعونی است که قائل حسین من است در آنوقت عمر طفلی بود که تازه بر آقا داده و در برابر
 آن ملعون راه میرفت شیخ مفید و طبرسی نیز این حدیث را نقل کرده اند و اینها واروده است که روزی حضرت امیر علیه السلام عمر سعد را ملاقات نمود و فرمود
 چگونه خواهی بود هرگاه با بیستی در مقامی که خیر شوی بیان هست و دروخ پس دروخ خستیا کی گفت معاذ الله که چنین باشد فرمود **سَيَكُونُ ذَلِكَ**
بِإِذْنِ اللَّهِ واقع میشود بلا شک بعضی از علما نقل کرده اند که چون سپریا و خواست کسی را کرده شکر نماید بچوب سید الشهدا احدی قبول کرد پس بچوب
 تکلیف کرد او هم قبول کرد و گفت فرمان ایالت رمی را در کن گفت مشباه ملت ده و بمنزل خود آمد و مترود بود پس بدوستان خود مشورت کرد چه کند صلاح
 تر نماید نسیم و در زنا و بود رمی از اهل خیر که کامل نام داشت و در عقل کامل و تمام بود و با پدرنا صدیق آن ملعون رفیق بود او را مضطرب دید گفت ترا چه
 گفت سرواری لشکر را من داده اند از برای حرب حسین بن علی بلکه در فکر میباشم لیکن کشتن او و اهل بیت او در زمین لئمه طعامی است که آنرا بخورم یا شربت است
 که آنرا بیا شامم و بعد از آن ملک رمی را مالکم کامل گفت آن بر تو و بر دین تو با و ایاتی با فراموش کردی و گمراه شدی و نمیدانی که بچوب که میروی و با که خنک میکنی

آنانند و اما الیه راجعون لعلهم	بروح پیغمبر بزدان پاک	که بدیندم از ملکتاب دخالت	یکت از استان رسول خدا
نسا زم شهید و نیارم خفا	تو خواهی کسی پوران نامدا	نداری که شرم از ان شهریا	چه عذرا و رسے زود پروردگار
چو پرسد ازین ماجرا در شما	چه بدهی بر روز قیامت جواب	درین باب چون حدیث آرد عبا	جواب علی با چه خواهی سرود
چو پرسد کنا حسینم چه بود	چه سازی چو خنجر از تو در شور	درار و اوج انداز از ناله شور	ندانی که این پوران پیشواست
که پشت ملک بر غارش و دوتا	ندانی که از جانب کرد کار	قسیم است با بش بخلد و بنا	ندانی که موجود از او شد و جو
که گرا و نبودی وجودی نبود	پدید آنچه آمد به لاد است	سر سر نسبتی او یافت هست	ندانی که امروز بر خاص و عام
ز بعد پذیرفت جزوی امام	ندانی که این کل رباع خداست	جگر کوشه حضرت مصطفی است	نسا بدلی عیش ده روزه طول
کسی تیغ بر قصد آل رسول	یکت جا وید عقبی ز دوست	بی جا ده روزه دنیای هست	پس گفت شهادت میدهم که اگر

با او خنک کسی با در خون و شریک و حسین شوی زنده نخواهی بود بعد از رمی مکرمان قلی آن ملعون گفت مرا از مرکب میرسانی من اگر از کشتن او فارغ شوم میر
 بغا و هزار لشکر خواهم بود و ملک ملک رمی خواهم شد کامل گفت نقل میکنم اگر گوش دهی و قبول کنی شاید ازین امر شنیع بگذری بلکه باید است بشامم قسم
 از فاطمه و درشتاوم و راه کم شد و حیران در بیابان اندم و تشکی طبریه کرد و بدیر راهی که در آنجا بود فرستم و در ویرانم راهب برام آمد گفت چه میخواهی
 کتم قسم ام گفت آیا تو از بیت آن پیغمبری که یکدیگر امیکند بجهت دنیا و متاع دنیا کتم آری گفت شما بدترین تبت هستید و ای بر شما که در قیامت اهل
 بیت پیغمبر خود را کشته باشد و متفرق نموده بایفاتی یاجید فی کتبنا لکن نقولون این بیت نیشکر و کشتن و نساء و تقبون اموالک

دوستان و یارانش را برنجیرهای آتش در آورده اند و او را سرگون در جهنم می اندازند و فرمودند ما فرجه را که در بیخ بنوعی است اهل النار را که در آن است
 شدت عذوبت و در آن است که اهل آتش پاره پاره شدند از شدت عذوبت او و با جمیع کسانی که یاری او کرده اند و قتل آنحضرت و مخدوم جهنم خواهند بود
 و شدیدترین عذابها با او خواهد رسید و هر چند پوستهای ایشان بسوزد پوست نوبر ایشان برودید تا بچند عذاب را و اینها از آنحضرت مرویست که بعد از فوت
 ما دون موسی استخاره کرد که پروردگار ما را بر او مریا میزود و می آید موسی او که یا موسی لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَقْبَانِ وَالْآخِرِينَ لَأَجْتَابَكَ مَا خَلَا
 قَاتِلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَإِنَّ نَفْسَهُ كَأْسِي مَوْسَى الْكَرِشَاعَةِ كُنِيَ أَوْلَىٰ مِنْ وَأَخْرَجَ رِشَاعَتِ تَوَرُّوهُ مِثْرًا قَاتِلِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ كَمَا سَأَلْتَهُمْ خَوَافَهُ
 از و اینها شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب الاعمال هدایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند ان في النار منزلة لا يكون بيت تحتها احد
 من الناس الا يقتل الحسين بن علي و يحيى بن زكريا في جهنم منزلي است که هیچکس استحقاق نمیشود مگر قاتل حسین بن علی علیه السلام و قاتل
 بن زکریا و در حدیث دیگر فرمودند اشراط امت من بر ایشان خروج میکند و اگر جمیع اهل آسمان و زمین خود بیهوشی از ایشان رشاعت کند قبول نخواهد شد
 و ایشان مخدوم آتش خواهند بود بلی کم کاری کردند و اندک مصیبتی با ترکب نشدند اهل آسمان و زمین را سوختند و چشم اهل عالم را گریان نمودند و در
 پیغمبر خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا را بده آوردند بلکه با قیامت خاطر جمیع ذرات کائنات با افسرده کردند و جراحی در سینه شیعیان نهادند که هرگز مندرج نخواهد شد

که در باره کرد کسی عیش نصیب	گشت از این واقعه افسرده چنان خاطر خلق	که علاجش نشود ما بجز طیب	لطفه ماند روی بل از غم شاه و غیره
که ز خون بن چاک شدش رخسار	که گریه شیعه بر آن گشته بی غسل کفن	می نبوشش بی دفع عذوبت	گریه کن شیعه بر آن شاه که جز گریه و آه
که کسی گریه کردش بر نفس غریب			خون مبارک می برآورد بر آن مظلوم

عَمُونَ النَّبِيِّ الْخَيْرِ وَ آخِرُ قَوْلِكَ لَوْ حَيَّيْنَا لَكَ أَرْثُيَلْ لَهُمْ مَا ذَا يَقُولُونَ حِينَ يَرْضَوْنَ وَمَا ذَا يَقُولُونَ حِينَ كَيْسَاؤُنْ
 هُنَالِكَ تَبَاوَأَ كَلْفَيْسَ مَا تَسَلَفَتْ وَ دَدُّوا إِلَى اللَّهِ عَوْلَهُمْ مَرْحَمِي وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَنُونَ نَسِيْدِيْنَ اِسْمَاعِيْلِيْ شَرِيْرِيْتُوْتِ چگونه در غیاب
 دوستان خدا گداشتهند و چگونه در دل اسلام نمودند چه عداوتی با خدا و رسول در نیدند چه آشوبی در عالم بر پا کردند و یهود و نصاری بر ایشان خندیدند
 و لعنت کردند و ظلمی کردند که ظلمهای نمرود و ضحاک از خاطر با محو شد و بگریه آوردند و بدکان پیغمبر را سوختند بگر حیدر صغیر را پس وای بر ایشان چه چیز است
 جواب و غذای این کافران چون در قیامت سوال کنند چگونه سلوک کردید با اوست پیغمبر خود این قولیه گوید که چون امام حسین علیه السلام سجدت پیغمبر
 می آمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را بجانب خود میکشید و لعن میگفت او را نگاه دار و خود را بروی حسین می انداخت و کلوی نازنینش را می پوشید
 میگفت پس امام حسین علیه السلام عرض میکرد یا آیت الله بتی که ای پدر چرا گریه میکنی میفرمود آیت الله موضع الشیون هیتک و آیتک ای جان
 پدرم مثل شمشیر دشمنان را میبوسم لهذا گریه میکنم عرض کرد ای پدر میکشند فرمود ای و الله أبوک و آخوک و آنست پدر و برادر تو همه گشته
 میشوند عرض کرد ای پدر قبرهای ما از هم دور خواهد بود فرمود بلی عرض کرد پس کی زیارت قبرهای ما خواهد کرد فرمود لا یزود فی و آباک و آخالک
 و آنست الا الصید یفنون من لقیته زیارت میکند پدر و برادر ترا و ترا که درستان از دست من و شیخ ابی جعفر ما روایت کرده از ابن عباس که چون رسول خدا
 وفات نزدیک شد میخواست روح مقدسش از بدن مبارکش مفارقت کند حسین را بسینه چسباند و عرق از روی مبارکش بر روی او میریخت و میفرمود مرا چه
 کار هست بایرید خدا یا اورا لعنت کن پس زمان طویل غش کرد چون بهوش آمد دیدیم حسین را می بوسید و میگفت میفرمود اما ایتک و لقیاتک مقام
 بین بدی الله عز و جل و حاتم مقامی هست در نزد خدا که با او حاضر نمایم این معبود گوید که روزی در مسجد در خدمت رسول الله بودم که جمعی از قریش وارد شدند
 و با ایشان بود عمر سعد و چون نظر پیغمبر بر آن لعون افتاد رنگ مبارکش متغیر شد سبب پرسیدیم فرمود خداوند از جهت من دایم بیت من آخرت را حسبان

فرقت دوستانه و براسان سوار و در نهنگ در حالیکه علمای بر بالای سر ایشان است با بی نظیر حرکت می کنند از حارث بن اعور مروی است که گفت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که پروردارم فدایت باد ای حسین مقول بجزا قسم که گویا می بینم که انواع وحوش بقبول کردن کشیده اند و شب روز بر خرمی و مظلومی و اذو حده و گریه میکنند پس هرگاه امر او چنین باشد ای بنی آدم باید شما با دشمنان و حضرت صادق علیه السلام فرمود که فاطمه همیشه بر جدم حسین علیه السلام میگردد و با اوست هزار غیر و هزار صدیق و هزار شهید و هزار هزار ملائکه که او را یاری میکنند و گاهی آنچنان صیحه میزنند که جمیع فرشتگان آسمان بناله و فریاد میزنند آنگاه غیر می آید و فاطمه میگردد بکایت بخت آسمان را گریه آوردی و از تسبیح و تسبیح خداوند جلیل از دوستی اینک ساکت شود و نیز سید تجا و علیه السلام چهل سال در مصیبت پدر بزرگوار خود گریست و در این مدت همه را در راه میبرد و چون غلام طعام بجهت افطار آن امام نام می آورد تا چشم مبارکش بر طعام می افتاد و آهی میکشید و میفرمود **قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ جَانِحًا قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطَشًا** فرزند رسول خدا گرسنه و تشنه شد و مثال این عبارت را تکرار میفرمود و چنان میگفت که آن طعام با اشک چشم مبارکش مخلوط می شود و همچنین هرگاه آبی میدید از یاد پدر مظلوم دلش کباب میشد پس هرگاه گریه کند در مصیبت آنحضرت یاری گشته

چرا چو در غمنا لیم در مصیبت او	چرا چو از غم غمنا لیم بجز غم است او	چرا چو بی نهار و سینه خالی بودی	چرا چو بی نهار و سینه خالی بودی
چرا بیا دنیا را بر ما سر می که چو ما	چرا بیا دنیا را بر ما سر می که چو ما	چرا بیا دنیا را بر ما سر می که چو ما	چرا بیا دنیا را بر ما سر می که چو ما
چرا بیا دنیا را بر ما سر می که چو ما	چرا بیا دنیا را بر ما سر می که چو ما	چرا بیا دنیا را بر ما سر می که چو ما	چرا بیا دنیا را بر ما سر می که چو ما

برادر بر خیز و به بین که از مفارقت قول ما چگونه مجروح گشته و آخر ما از برای فاطمه دختر حسین در آن حالیکه جسد مبارک پدر را می بوسید و میگفت ای پدر امروز جدم محمد مصطفی وفات کرده امروز موسی و عیسی و نوح از دنیا رحلت نموده اند امروز آدم و حوا با هم مشغولند امروز مصیبت عظیمی روی داده امروز ما بر تو خون می بارند امروز آفتاب منکسف شده شیخ فخر الدین طبرسی در مقتل خود ذکر کرده در فاضل کرمانی در مصائب العارفین نقل نموده که چون سر و قامت بوستان امامت را کوفیان و شامیان بد عاقبت بازه جنازه را آوردند مرغ سفیدی آمد و بال پر خود را از خون آن شهید مظلوم رنگین کرد و پرواز نمود و درین مرغ غالی چند سید که بر شاخه آسایش نشسته و در اندوه بر روی خویش بسته و بنجات و ایمان خوش شورو نوای داشتند آن مرغ خون آلود بایشان سرود **يَا قَتِيلَكَ أَتَعْبَأُونَ بِالْمَلَأِ فِي وَدَيْكَ الدُّنْيَا وَالْمَلَأِ فِي الدُّنْيَا وَذِكْرُ الدُّنْيَا وَالْمَلَأِ فِي الدُّنْيَا وَذِكْرُ الدُّنْيَا وَالْمَلَأِ فِي الدُّنْيَا** ای وای بر شما که مشغول لهو و لعب و در فکر دنیا و امور باطله آید و حال آنکه در این گرام فرزند رسول خدا نشسته شهید کرده اند و بدن او را برایت تقصیر میکنند و خون از جوارسیت پس آن مرغ غالی آمد بدنی دیدند پاره پاره در خاک و خون غلطیده و بی غسل و بی کفن و در آن صبح آمده و با دها خاکهای بیابان را

پیکری دیدم که قسم ستور	استخوانهایش شده چون خاک کور	گردش از هر ریارت با حروش	ز آنسوی فلک تا زینسوی خاک
صنیان بادیه با می و بهوی	عطفه ما تم زده بر دور او	گردش از هر ریارت با حروش	ز آنسوی فلک تا زینسوی خاک

چون مرغ غالی آن حالت از آن صید و خون طسیده مشاهده کردند یکی یکبار بفریاد و دفغان برآمدند و خود را در خون شهید غریب را کشند و هر یک با حیه پرواز نمودند که خبر شهادت حضرت را رسانند از آنجمله مرغی بدینه آمد و بحرم رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و بدور مرقد منور مقدس آنجناب طواف میکرد و خون از بالهایش میریخت پس باواز بلند فریاد و صیحه میزد و مرغ غالی بدینه نیز بر دور یکدیگر جمع شدند و گریه و نوحه کردند و مردم بدینه آن مرغ خون آلود و این مرغ غالی را دیدند که نوحه و صیحه میزنند و میکشند و باعث از آمدن استند تا وقتی که خبر شهادت حضرت رسید فهمیدند که همان روز بود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که یکی از آن مرغ غالی آمد بدیوار خانه فاطمه صغرا نشست و آغاز نوحه نمود فاطمه سر را بلند کرد و او را دید گریست و گفت **نَعْبُ الْغُرَابِ قَتَلْتَنِي تَعَاهُ وَبَيْتِكَ يَا غُرَابِي** مرغی صیحه کشید کفتم وای بر تو ای مرغ خبر من که را آوردی

و خوانده ام در کتابهای خود که فرزند زاده پیغمبر خود را میکشد و زنا نشناسد و اموالش با غارت میماند که قسم ای راهب این عمل را میگویم گفت بی و چون این عمل قبیح و
 شیخ از شما صادر شود و بجز این آسمان و الارضون و البحار و الجبال و البراري و القفار و الوحوش و الاطيار بالکثیر علی قاتله
 بناله در می آید آسمانها و زمینها و دریا و کوهها و بیابانها و حشیان و مرغان و لغت میکند کشنده او را پس قاتل او زندگی نمیکند مگر قلبی پس مروی بر خواهد خواست
 که طلب خون او را نماید و نگذارد کسی که دخل در خون او شده باشد و همه قاتل کند پس گفت بگمانم که ترا با قاتل او قوتی باشد بخدا قسم که اگر من می یافتم حسین را
 و بودم در خدمت او جفا میکردم تا جان خود را تا او میکردم که قسم ای راهب من پناه عیبرم بخدا که اگرسانی باشم که با او جنگ کنم لغت اگر تو نیستی پس او کسی است که
 یا تو زودت میباشد و بدستیکه بر قاتل است غلبه نصف جنم و غلبه او بر راز عذاب فرعون و هارون است پس اخل دیر شد و مرا بخانه خود راه داد و آبم
 نداد پس من آمدم تا رسیدم بر رفقای خود که گفت با بدت بیان کردم گفت رست میگوئی و گفت من نیز کینه در آن دیر رفتم و آن راهب من گفت که توئی
 کشنده فرزند پیغمبر و من سخت از آن کلام ترسیدم و قسم میبادا سپرم این کار را ترکب شود و من بشومی او بدلا بشم پس بر پیوستم ای عمر که آن باشی که نصف غنا
 جنم سخته تو باشد راوی گوید که پنجه کوش سپر زاید رسید و کامل اطلبید و زبان او را برید کرد و ریاضت زنده بود و رحمت ایزدی پیوست رحمة الله علیه
 علی ای موالیان این مصیبتی است که از بد خلق آدم و عالم تا حال کسی مثل آن نماند و نشنیده و پنجه غلی بر هج آفریده واقع شده هرگاه متذکر آفایان
 خود میشوم و لم یبردی آید دلزده بر اندام می افتد عقیبه **فَمَا أَكْثَرَتْ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ سَكِينَةَ قَبْرِهَا لَمْ تَمُوتْ وَأَمَّا مَا لَمْ يَمُوتْ**
فَوَيْلٌ لِلصَّوَارِمِ مَسَلُوا آه فراموش نمیکنم سینه دختر امام حسین علیه السلام را در حالتیکه سیرت فارغمه خود می رسید که ای عمه چه روی داری
 که طفلان ما را زنج کرده و مردان ما را شتدای عمه چرا زان ما را برهنه کردند و چرا ما را خوار و ذلیل نمودند آیا عمتانها هذا الحسین علی الغری سکیب الی
 من حوله **الْبُحْبُوحَةُ** ای عمه این حسین بدین است که بی غماه در آه بر خاک افتاده و مرغان بر بالای سر او پرواز میکنند مسلمانان کشتن فرزند پیغمبر که مصیبتی نیست
 و داغ بر جگر فاطمه زهرا نهادن که بچهای نیست **قَبِيلٌ تَكْتُمُونَ عَنَّا مَا نَعْلَمُهَا** و صاب که دم مع علیه هو ای حسین کشته است که بروی گریست
 از روی حزن و اندوه آسمان در پنجه شد از مصیبت او شکمهای ریزان آیا فراموش خواهیم کرد حسین را در حالتیکه تیر باران کرد و ما را و آیا از خاطر ما میروان
 وقتی را که بچم سپر زاید و اسباب جسد مطهر آن مظلوم تا خندا برای بزرگی مرتبه و علو شان آن بزرگوار بهین است که غیره محمد مصطفی و فرزندار محمد فاطمه زهرا
بِنَفْسِ أَهْلِ عَائِشَةَ حَوْلَهُ **لَدَى الطَّغْيَانِ مِنَ آلِ ابْنِ مَرْثَدَةَ** جان باطل من فدای او باد در حالتیکه در زمین گریه افتاده و خساره مبارکش بر خاک
 چسبیده و در روزی از کشتگان از اولاد رسول افتاده بودند و جسد نازنین او در میان کشتگان چون ماه تابان که در میان ستارگان نمایان باشد میوه هفتی
ظَلَمِيَا وَاللَّاءُ ظَلَمَ بَصَدُّكَ **شَرَّاءُ الْقَوْمِ عَن وَدِيهِ** و قتل شدت و حال آنکه آب بسیار بود و لیکن اشرد و اولاد ما در آرزای منع میکردند و

میکند گفت های ناپسندیده و تلافی	اندم از خاطر کجا خواهد شدن	که می میگفت زینب این سخن	ای برادر ای که مانند هلال
چون شدی بدر و رسیدی در کجا	مانگمان کردی غروب از چشم ما	چیره تر شد آسمان چشم ما	تیره کردی روزگار بیکسان
ای ایس و مونس بی مونسان	بعد از آن میگفت کاسی یاران دروغ	که حسین نشسته شدسته به تیغ	با وجود آنکه جشش مصطفی است
هم بر دم حجت از کیا خداست	ای خدا آخر کجا باشد روا	تا بدین حد دولت و خواری بما	پاک فرزندان خیر که سلیمان
خوار و سرگردان بغربت یحیی	آل بوسفیان بغزو و فحش	شاد بشته بقصر زرنکار	میگفت وَالْعَلِيَّ فِي الْقُبُورِ
اذا آل مکتوب بگفته تکون	وال آل سفیان بجز در کون	بچشم بزم تحت الثور جولو	فرزندان علی در غل و در پیغمبر جولو

و از رحمت سفر و مرض رنجهای ایشان متغیر است و چون بیماری و کتبه خاطر ای از ایشان بناله در آید همه زمان بگریه و زاری می آیند و آل ابی سفیان در دنیا

تو خواهی نمودن بر این یکم مرد	در این دست امر در زرم و نبرد	بگفتا کنم زرم و از زرم من	چه بسیار هست سر و دست و تن
بگفتا ازین کرده روز حساب	رسول خدا را چه کوفی جواب	بگفتا مرا نیست هیچ خستیار	که حکم امیر است این کار زار
پس خر نامدار از آن نابکار اعراض کرده بجای خود آمد و سبانه سبک بآب اذن از لشکر کا بیرون رفت و بجانب لشکر امام علیه السلام آمد و لشکر مخالف			
نگاه کردند که بچنگ حضرت امام حسین علیه السلام میرود	همه سی لزر زان بسوی حسین	روان بود و سگس روان از دین	
زیمش چنان ل بریط پید	که هر کس نپل و صدایش شنید	یکی گفتش ای چون تو در کار زار	مذیده است کس دیده روزگار
نیزه است در هیچ ناوردگاه	بجوایب من هم و اندیشه را	سبب چیست گفتا که در خلد و نا	مذاتم که امین کنم خستیار
از نام هر سان و گز نه چه پاک	مگر فرزند لشکر از اب و خا	بگفت این فزون تره آشکار	که ایچکرم بهشت اختیار
پس آنکه بر تاخت تازی همند	سوی لشکر آن شه از جند	پس عنان مگر بسمت سپاه حضرت معطف کرده در عرض راه میگفت	
اللهم انک انت قنبت علی فقتنا عیت کلوب اولیا شک خداوند بسوی تو انا بیکم پس قبول کن توبه را تحقیق که برسانیدم دلهای دستان			
ترا آنکه بنزد حضرت رسید یاد شد و رکاب آن جناب را بوسه داد و روی خود را بهم مرکب آن شهسوار نهاد و دستغفار کرد و عرض کرد یا بن رسول الله			
التوبه التوبه منم که ابتدا سواره بودم و گفتم که بر روی دول و دستان تو را بجان و پریشان کردم اما نمیدانستم که این کاران با شما چنین خواهد کرد			
اینک بخدمت آمده ام و دست معذرت بایمان عفو تو دراز چشم امید بدرگاه بجایشت باز دارم آیا توبه من قبول است یا نه و شما سراجی خواهید کرد			
وار تقصیرم در خواهی که درشت یانه	لطفه چو شه دید آن مجزاه و خرو	بر آمدش در یاسی رحمت بچوش	چنان بچو عفو ش در آمد موج
که ماضی کردون ربودی با وج	در رحمت از وی چنان باز گشت	که از قائل خویش گفتی که درشت	حضرت چون آن حالت از خرابا
سعادت دید چنانکه سواره بود دست رحمت بر سر روی وی کشید و فرمود توبه تو قبول است و من ترا بجل کردم و از تو راضی شدم خدا هم از تو راضی باشد تر عرض کرد یا بن رسول الله درین شب پدر خود را در خواب دیدم که گفت ای سپردین روزا بگزارفته بودی گفتم نه توبه م سواره بر امام حسین علیه السلام بکرم فریاد کردی			
گفت و او ای سپر زار با فرزند رسول الله چه کار است اگر میخواهی در غلب جنتم غلبه باشی با او حرب کن و اگر میخواهی رسول الله شفیع تو باشد و در بهشت جاوانا			
همسایه پیغمبر باشی برویاری اکن و با دشمنان وی جفا کن و چون مصعب برادر خودی که ترا خرت را بر دنیا گرفته است سب برتخت و بنزد خرد گفت لطفه			
ای برادر خضر راه من شدی	در شب تاریک ماه من شدی	منم ایم از پی تو در بهشت	چون تو کردم توبه زین کردار شد
آدم منم چو تو در خیل شاه	تا بهم باشیم در محشر گواه	خرد لیلیش گشت و پیش شاه برود	شعبان ابدال دان هم سر سپر
قطب عالم دستگیری کردار	دانم از میدان مروی بردگوی	پس خر عرض کرد ای مولای ایل عالم اذن ده تا اول من بگرب کاروانم	
و در راهت جان دهم حضرت فرمود تو همان مانی صبر کن تا دیگران بمیدان روند عرض کرد ای فرزند خاتم پیغمبران دای من و دستر بهتر جانیا چنان اول کسی که سواره بر تو			
گرفت من بودم میخواهم اول کسی که یاری دجان شاری و راه تو کرده باشد بهم من باشم چون حضرت مبالغه ویرامشاده فرمود در اجبها و ترخص نمود خر خوشنود شد بر			
بجولان آورد و روی بمیدان نهاد و گویند که آن نامدار شجاعی بود که در کار مقابل با هزار سواره عینود لطفه			
بغزید چون آنکه در بهشت شیر	که ای مردم از خندا بخیر	چه خواهد سیدار سبط خیر الهی	نشیند در کمان ما در ان
چه خواهد سیدار سبط خیر الهی	بخواندید در نزد خود اینجا	ز چه پس کشیدید تیغ از قربا	بچه دین و امین و کیش و کتاب
بهمان نموده است کس منع آب	بیود و نفساری و بیم بود و دو	ازین آب نوشند و براوست سد	مذاتم جواب تخریب شد

قَالَ الْإِمَامُ فَقُلْتُ مَنْ قَالَ الْمَوْفِقُ لِلصَّوَابِ لَمْ يَلْفِ

گفت دارم خبر مرکب اهام

گفتم آن کسیت کور از تسم

گفت امامی که موفقی شو با

گشت و شد غرقه بخون با سما

گریه میکنی بحسین از یاری

سجد چشم مهیبا در واری

فَلَمْ يَكُنْ لِحَسَنِ قَوْلًا بَلَىٰ فَقَدْ سَكَنَ الرَّابِيبُ مِثْلَهُ كَيْفَ تَمَّ أَيْ مَرِغْ مِيسْ تُو خَيْر مَرِك حَسِين بِرَا آورده گفت اری بحقیق که حسین در میان خاک آرام
پس بال آن مرغ بی حس حرکت شد و دیگر طاقت نداشت که جواب بگوید پس خبر شهادت پدر با بیل مدینه داد و بعضی از مخالفان گفتند که این دختر سحر آ
طلب تازه کرده بعد از زمانی که خبر شهادت آنحضرت بایل ریث و حجاز رسید نهند که آنچه فاطمه خبر داده بود راست بود در همان روز این واقعه کبری
واقع شده بود یکی از آن نیز بهستانی آمد که از شخص یهودی بود بر شانه نشیبت و شروع با فغان و ناری نمود و خون از بالهایش میچکید آن یهودی را دختری بود کور و
لال و مجرور زمین گیر بچکت امراض کونا کون دستگیر بود بجهت تغییر آب و هوا از اربابان باغ آورده بود و خود بهرینه رفته بود و عارضه روی داد که آن مرد یهود
نتوانست بهستان مرجعت کند فان دختر شب را در آنجا تنها بود و بسبب تنهایی او را خواب نبرد تا گاه آواز آن مرغ را شنید خود را بزوی آن مرغ گشتی قصدا
گفتا ان و سخن و صناح و بکی نجا و به من قلب حیرین لطف

گشت با آن مرغ مالان پنهان

باله میکرد این چو فیال بیان

صیحه میسر چون که او میجو

در غم شاه شهید از بنجو

تا گاه قطره خونی از آن بر کین چشم آن دختر حکید و بنیاشد قطره چشم

دیگرش آمد آن نیز روشن گشت با قطره بر پیش چکد دستش صفت یافت و قطره بپایش رسید پایش صحت یافت و همچنین بر هر عضوی از اعضایش قطره خونی

چکید و همه اعضایش صحیح گردید

لطف اری ای فیض مردان

درجات و درجات آید با

فیض آمان میرسد در هر وجود

و در مسلمان است و کبر و بود

بخل اندر و که فیاض نیست

بلکه جووش در هم آید کسیت

چون صبح طلوع شد پدرش باغ آمد

و دختری دید که در آن بستان مانند سرو خرامان و ماه تابان تفریح گمان است یهودی از او پرسید که مراد دختری بود علیه و بسیار در این باغ بود و قدرت به حرکت
نداشت آیا او را دیدی دختر گفت و اندمتم دختر تو چون یهودی آن سخن شنید اتفاقا او به پیش شد بعد از ساعتی که بهوش آمد دختر کیفیت را بیان کرد پس یهودی
با اتفاق دختر را می انداخت آمد مرغی دید خون آلوده از سوزنل میآید و یهودی گفت بالذی خلقک ایها الظیر ان حکم بقدره الله ای مرغ
فرخ فال بیا یون بال ترا بخدائی که آفریننده است که بمن تکلم کن بقدرت خدا و بیان کن حقیقت احوال خود را پس آن مرغ بجهت هدایت بقدرت خدا تعالی بزبان
گفت ای یهودی من با جمعی از مرغان بدختمی نشسته بودیم در وقت ظهر شدت گرما گاه مرغی در رسید و گفت ای مرغان شما در اکل و تغذیه مشغولید و حسین در
کر بلا این شدت که ما بر زمین کر بلا افتاده و سلا و بار بریده اند و بر سینه کرده اند و نشاوه سبایا و بغاله حفاة عث یا نا و زمان او را سپردند
و دختران او را غارت کردند تا که این را شنیدیم بجانب کر بلا روانه شدیم و چون بان دادی رسیدیم دیدیم همه آنا حقیقت است پس خود را با او و افغان بچون
آن مظلوم انداختیم و هر یک بجائی رفتیم و من باینجا آمدم پس آن یهودی گفت اگر حسین بر حق و خدا و پیغمبر خدا نبوی این کرامت از خون او ظاهر نشدی پس آن
یهودی شهادتین گفت و سلام قبول کرد و بروایت صاحب مصابیح العارفین آن یهودی با نصد نفر از یهودان بشفاف سلام فایض شدند و مشرف گشتند و این
همان خون بود که چون بران نامبارک ابن زیاد کج بنیاد چکید ریش سوراخ شد در آنجا موجب جراحت و ابتلا شد و در آنجا باعث صحت و شفا گشت و قیم
ما قبل کخطر الکذاب فی الاخذاب ذرا و فظیل الا فاعی شامتا مخفی ما نا که از جمله وقایع کر بلا و سوانج آن دادی پرینج و بلا حکایت شهادت سعادت است
خرین بریدر یاحی کتفیت شهادت برادر و پسر و غلام آن سرور گشته شدن ز بهیرین حسان سدی است علماء اخبار و سیر رضوان الله علیهم در کتب خود
ذکر کرده که چون حضرت سیدالشهدا روحنا فداه اقامه حج شافیه بر آن قوم بی شرم و جفا فرمود و هیچ اثر و نفوذ قاسیه آن قوم بد کوه نماند حضرت بناچار در
پارو و سو چون شدار است

باید بچیل حسرت و سیر

بر این سعد و کجفت ای شیر

شاید آن خلدو مذکور که کس از نظرنا

نایدش ز رحمت و شکری و پستیاری

حضرت چون تاخته تحریر شهید در حال مرکب ساخت و لشکر مشرق ساخت و

حرار بر داشته زود سحاب آورد و هنوز معنی از جفا داشت و خون از کفای من او میرفت حضرت سید الشهدا علیه السلام سر او در کنار نواوه آن سنین مبارک
هزار از شمار نازنین پاک میکرد و میفرمود لیس الخیر حنین الطامح صبور و عین مختلف الملاح خوشحال نمای حرکت خوشحال حرور بهنگامیکه حسین را
نذا داد و بزوی آمده جان خود را در راه او نثار کرد پس خریدید باز کرد و سر خود را که در کنار آن بزرگوار وید تسمی کرد باز گفت ای فرزند رسول خدا از من رضایتی
حضرت فرمود همچو آنکه من از تو هم خدا را تو رضی با پس جان با جان آفرین تسلیم نمود آنگاه مصعب را در خدمت حضرت آمد ما اجازت طلبید و میدان رفت
و جدا کرد تا شهادت نمودن سیدنا بجا سپهر که علی نام داشت و غلامی داشت که عرقه نامش بود چون آن واقعه دیدند بیطافت شده بجانب امام حسین
مرکب آخته آمدند و علی بن حریر پادشاه شد و رکاب همیون حضرت را پوشید و او و بعد بر نش پادشاه روی خود بر روی نش پادشاه نش و نخی بر روی کرستی
گفت ای پدر خوشا بر احوال تو که جان خود را بر فرزند رسول در باختی حضرت فرمود این طفل کیست عرض کردند که این سپهر است آن طفل بر خسته زمین آید
بوسید و عرض کرد ای رسول الله منم سپهر حر که در راه تو سر داد و جان نثار کرد و من نیز آمده ام که جان خود را فدای تو کنم اجازتی فرمائید تا از شهری که پدرم نوشید

من هم نوشتم حضرت فرمود ای علی پدر تو در راه ما کشته شد و خلقی که از زبان فرمود	لغفه و دیگر که تو کودکی و جوان	که شهادتی با میهمان
نشاید که میمان کشد	همه زهر که از جایش چشد	چرا کشته شد پس حسین از جفا
بر بسینای شیعیان حسین	که چون شد بفرزند حیرتین	حسین آن همین و اورانس و جان
کسی که بدی میمان دارد	بریدند قوتش ز فریغ و نهر	پس علی بن حریر عرض کرد ای رسول الله شهادت در راه تو بهتر است

از زندگانی چون بسیار التماس رضت نمود حضرت او را دعا کرد و اجازت فرمود آن شیرجه میشه شجاعت و سعادت مرکب با بچولان آورده میدان آمد و بر کعبه
او در جنگ ذلت می افکند تا اینکه لشکر هجوم آورده او را نیز از پای آوردند و بیدر عیش طحی کرد پس چون غلام دید که خواجه و خواجه زاده اش هر دو شهید شدند
دلش از مفارقت و شهادت ایشان بدو آمد و سرشک حسرت از دیده بارید صبر و سکون از او قطع شد و عثمان اخیار از دستش ربانگشت بدون اجازت
حضرت بمیدان رفت و جمعی باقیل آورد و بخدمت حضرت مراجعت کردند و ازین رو بوسید و عرض کرد ای رسول الله بکرم خود این روسیاه را معذرت
دار که گساختی کردم و بی اجازت شما روی بجزب اشقیان نمودم و لیکن از فراق آقا و اقا ناده خود سوخته بودم طاقت از من سلب شده بود و حال مرا خص فرمای
که بروم و جان ناقابل خود را بر اهدایت فدای تو کنم و فدای قیامت بر همه خواجگان افتخار کنم لغفه غلامی خودی خواجه سر فرزندم کن با فدیای خود جان کن و بنام کن

کر چه ام پایسی از کسی کوتاه است	چون با سایه کسب و شکارم کن	بکن از دم ازین نام نفس در آن سپا	باز کن چشم و نظر جانب پرورم کن
کن سفید از احسان جوین و می	چون غلامان و مکر مطلع از نام کن	پس چون حضرت دید که از اهرام سعادت اثری و از عالم شهادت خبری	

او را نیز اجازت فرمود آن غلام باز بمیدان آمده و جمعی با بطلت رسانید تا بدرجه شهادت رسید و با فایان خود طحی کرد وید الالغنه الله علی القوم الظالمین

مجلس هفتم ذکر شهادت سحاب و یاران و همراهان خامس ال عبا تریب علی سبیل الاجمال و بیان شهادت ظهیر بن حسان بطور تفصیل است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ الَّذِي عَلَى مَعَالِجِ الشَّهَادَةِ وَ لِقَاتِهَا لَمْ تَضُوتِ اللَّيْلَاءُ وَ عَوَضَتْ عَنْ الْجَبُوتِ الْغَائِيَةِ حَيَوةً بِأَمِيَّةٍ وَ نَعِيمًا بِإِمْنَاءٍ وَ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ عَلَى سَيِّدِ الْبَرِيَّةِ الْأَضْفِيَاءِ وَ عَمْرِيَّةِ الْأَجْبَاءِ السَّعْدِ لِيْ خُصُوصًا عَلَى خَاصِرِ أَحْسَنِ الْكَسَاءِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ سَيِّدِ الشَّهَادَةِ الظُّلْمِ أَنْبَابِ الْوُدِّ وَ الْوِلَاءِ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمُ الْأَشْفِيَاءِ

چه خواهد گفتن چو کردید نشر

شمارا خلاصی خدای غفور

به بند ز سوز عظمش در نشور

چون عمر سعد وید که حربی حسین

بمیدان آمده مضرب شد صفوان بن ضحله را طلبید و از شایسته شجاعان بود گفت بود حر الفصیح کن و از یاری حسین علیه السلام اور مخوف سازد
اگر قبول نکرد اور قبل رسان صفوان آمد و بگفت از عقل تو بعد است که دست از یاری پدید بر داری و روی امام حسین آری حرکت وای بر تو ای غافل
یزید شخصی فاسق فاجر است و حسین فرزند پیغمبر و بنده شایسته خالق اکبر است تزویج ما در او در پشت شده و جبرئیل کورده اور حسب سائیده و محمد مصطفی اور یاری
خود نامیده کی رسد کسی دست از او بردارد و روی او را در آرزو تو ملعون رویا هم از این آگاهی ولی بسبب حجب دنیا که اهل کفر حق را انکار و باطل را اختیار

یکی صفوان کاین شنید و غضبش

سبک کرد و کین عمان در گاه

سنان کرد پس دست بران جاب

بز و نیزه برینه اش حر چنان

که شد نیزه آن عدلی سنان

چنان در بودش نیزه زین

که گفتند هر دو سپه افرین

بز و بز زمین ناکه نش چنان

که شد سره سارش همه آخون

اما صفوان با سره بر او بود چون چنان دیدند هر سه یکبار بر خیزند از حمله کردند آن عالی مقام بکانت علام را بکانت
یا در دو نفره از جگر کشید و کمری را گرفته از زمین بلند کرده چنانش بر زمین زد که گوش خورد شد و دیگری را با تیغ بدیدنچ بدو پاره کرد و دیگری روی بوی
نهاد و از عقب می آخت و نیزه بر پشتش زد که از سینه اش بیرون کرده بجهنم وصل شد پس خیزد حضرت آمد و عرض کرد یا بن رسول الله از ضعیف عنی ای ایا
من راضی شدی حضرت فرمود نعم و آنت حو حکما متتک اتمت آری من از تو راضی شدم و تو از آوی چنانکه آوردت نام نهاده بار و دیگر آن مادر
رو بمیدان کارزار نهاده خود را بر قلب آن لشکر با بکار زد و بیک حمله چهل نفر را بر خاک پلک نهند و از هر طرف از کشته پشته می ساخت و هر جانب که
اسب می آخت سوار و پیاده رو بگری می نهادند نگاه نامروی فرصت کرده اسب اورانی گردان و لا و پای پیاده متوجه حرب شد و مضرب شمشیر آید
دما را ز روزگار انقوم با بکار و او چون حضرت امام حسین دید که حرب پیاده خفت میکند یکی امر فرمود که حر را در یاب و دیگری بوی رسان پس گری
بگرسانیدند حر سوار شد و بجای عنی که در اطرافش در آمده بودند باز حمله کرده بعضی را کشت و برخی را متفرق ساخت و با ناراده کرد که بجانب امام آید گفتند

که ناکه ندانی بر اندر عیب

که ای پلک ذات تو خالی ریز

کجا می روی از صف کارنا

که حوران حلدت بر ندانم خطا

چو آمد بگوشش ندانی چنین

بر آورد فریاد کای شاه دین

بجنت روانم کنون باشتان

بگو که پیامی است بر جند و با

حضرت گریان شد و فرمود ای خر خوش باش که ما هم از عقب رسیدیم در آنوقت از سخن حضرت خروش از پر و کمان عصمت بلند شد پس حر دوباره
باده ماند و خود را بشکر مخالف رساند و آنقدر کوشش و کشتن کرد که نیزه اش ریز ریز گردید پس شمشیر از نیام کشیده دور در یابی حرب غوطه ور کردید لغوا

بر تیغش ادا کرده فاف

ز سر تا ر ناف داوش سگاف

ز همش گریزنده غرنده شیر

ز همیشه هر اسنده مرویدر

تو گفتی که از برق خشنود تیغ

فرورخت در یابی آتش زمینغ

سرو دست و پا بسکه از آن گروه

فرورخت شد خاک مانند کوه

چنان لشکر از هم پراگند کرد

که از سیل و صحر می رینت کرد

شمر ملعون که این شجاعت دید دل

در برش تلپید بانکت سپاه زد که یکجا

از جای در آید بروی حمله کشید لشکر متفرقا از جای بمانده اطراف اور چون کین اکثری فرود رفتند و از هر جانب بحسب مبارکش زخم نیزه و تیر و زوبین و
شمشیر میرسد و آن نامدار در کار کارزار میجو شد و میجو شد و میجو شد و میجو شد و میجو شد که نگاه کافری رسید و نیزه بر سینه بی قرینه اش زد و سینه اش بر خاک
و خون از وجاری شد بچو که خر بی طاقت شده دست از کار خفت کشید و پای از تکاب و از مرکب سناک افتاد و فریاد بزد که یا بن رسول الله او گری ایضا

بیا در این دم آخر مراد یاب از یاری

که یاری ای بجز یاری کسی ناکره غمخواری

که چه بس کنه کارم ولیکن چشم آن دارم

که بر جرمم چنانی و سیر خفاک کنده ای

ز من جرم و ز تو بخشش منرا و است تمام

بلی از بنده جرم و از خدا غفرت و شاک

شما نیدان جوانمردان کتاب ابراحتان

بجز از ریشورستان همه جا باشدی جاری

امیرالمؤمنین پیاوردند با بجز طریق حق پرستی مسدود و خداجی مستور گشت آثار پیغمبری بر طرف شده و علامات کفر و کفری بر پاکت کار بجای کشید که بود
 و نصاری زبان طعن و طعنه اهل اسلام کشود و کوشی که سالها پیغمبر خدا و علی مرتضی درین خاندان بودی روی با ضحلال گذشت پس چون کار تمام
 رسید سیدالشهدا که جان اهل عالم بقضای غیرت همت آن بزرگوار باو قدم نصرت در میدان حق پرستی گذاشت و علم همت در عرصه جان بازی برآورد

<p>گفته پی نصرت دین بخان پان شد تیغش ارشاد در از سنیا بزوی کسی نام یکتا خدا بجز زنده و پازند در روزگار بزید پلید آن سگ رویاه ذکره چراغ خدا اسپر بلی سحر که غفلت آید پی گر میا بردان شب زنده د</p>	<p>بر او داشت پرچم بگردون نفاق صباح جهان تیره گشتی چو شام نه آیین سنجیده نیک را نماندی کتابی ز کس یا و کا بهیچوقت دست داد او را بریدی سرازیر تیغ جو رو چنا زحق رو شیطان کند چون زین که خود ساغر از خواب غفلت بر</p>	<p>بغیرش پیدا شدن سان کمال همی غاف غاف کیت حق پرست چنان کفر عالم گرفت قفس روی غلط گفت آن مردم نام صبا خدای بیچواست کردن مکر همیکیش آمد زحق مانده به بند و دل اندر جهان خراب</p>	<p>که گذشت از جان و مال و عیال نماندی حساب از ابلا و پست گزایان نمرودی کی گفت کوی به نکه استندی به عالم کتاب چو فرعون و نرود و سید او که بدین خواستش رنج بیفت ز غفلت خدایت در راه آ</p>
<p>پس چون حضرت دید که دین جد بزرگوارش منسوخ خواهد شد و مقصود کلی که پادشاهان خدو سجات از تیره ضلالت آنهاست از میان خواهد رفت دست از جان و دل از جهان برآورد و بجز خدا از پر چیز و پیر کس گذشت سینه مبارک خود را پد شمشیر جهاگردون شریف لطیف را سپهر بلا فرمود تا آنکه نوجوانان و فرزندان صغیر و کبیر و صحاب و اقوامش از برنا و پیر گشتند و سرش بریدند و عیالش را اسپر کردند و بشرها عبودانند و همه کس دید و شنید و این امری نبود که بتوانند کسی شسته کنند یا انکار نمایند و همچنانکه اعمال شنیده و قلبی معویه را انکار و توجیه میکردند که مجتهد بود و خطا بر مجتهد جایز است و لکن کشتن کسی با که همه کس شنیده بود بلکه اگر مردم وید بودند که پیغمبر مکرر میفرمود که حسین از من است و من از حسینم چگونه توجیه و تأویل میفرستند که و بر دست دشمن معلوم بود که زمان و اطفال بکیا به نقصیری نیست و همه مظلوم بودند بلکه مظلومیت سیدالشهدا علیه السلام بر احدی از اهل اسلام و غیره مخفی نبود هر که دید یا شنید حکم بر مظلومی آن غریب کرد و علاوه بر اینها چون این امر واقع شد چنانکه پیش ذکر آن گذشت آثار غریبه در عالم پدیدار شد که هرگز نشده بود اوقات و ما بر آید و دیدند از هر طرف صدای نوحه جفیان را شنیدند آسمان خون گریست چنان شد که آثار غضب الهی را در هر جا مشاهده کردند مانند از هر گوشه و گوشه بر آن گروه لعین شوریدند و همه نیستند که آنچه اینها کرده و میکنند باطل بوده و حسین و دین حسین بر حق است و این علامات همه بر حقیت آبا و اجداد آن بزرگوار ولایت و ادویس در وضع آن گروه بیدین بی ایمان کوشیدند تا آنکه ریشه آنها را از زمین برکنند و بعمتهای ایشان را بر طرف کردند و اهل حق کم از هر گوشه سری بر آوردند و با آیات علوم و معارف آشکار گشت بلکه صحاب آنجناب همه بزرگان و علمای و زاهد و عرفا و عبا و بودند جمعی از ایشان از اکابر صحابه امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که در جهاد با کفار در خدمت آن بزرگوار حاضر بودند و مردانیکهها از آنها بظهور رسیده بودند و دل ایشان متلو از معرفت خدا و ولایت علی مرتضی و فرزندان آن مولا بود و با بر این ترک مال و جان کرده و خدمت ذی سعادت سیدالشهدا ماندند بجا و در رکاب حضرت امام حسین علیه السلام کردند تا بدرجه رفیع شهادت رسیدند و صحاب سیدالشهدا را میخواستند و میدانستند که کی در رکاب حضرت امام حسین علیه السلام گشته خواهد شد چنانکه شیخ کشتی روایت کرده از فضل گفت میثم تا که از صحاب حیدرآباد بود برسی سوار بود و میرفت حبیب بن مظاہر باور رسید و جالی که جمعی نشسته بودند این دو مشغول صحبت شدند حبیب گفت میثم شیخ اصلع فخر البطنی را که بطیخ فروشی میکند نزد دارالرزق</p>			

پس چون حضرت دید که دین جد بزرگوارش منسوخ خواهد شد و مقصود کلی
 که پادشاهان خدو سجات از تیره ضلالت آنهاست از میان خواهد رفت دست از جان و دل از جهان برآورد و بجز خدا از پر چیز و پیر کس گذشت
 سینه مبارک خود را پد شمشیر جهاگردون شریف لطیف را سپهر بلا فرمود تا آنکه نوجوانان و فرزندان صغیر و کبیر و صحاب و اقوامش از برنا
 و پیر گشتند و سرش بریدند و عیالش را اسپر کردند و بشرها عبودانند و همه کس دید و شنید و این امری نبود که بتوانند کسی شسته کنند یا انکار نمایند
 و همچنانکه اعمال شنیده و قلبی معویه را انکار و توجیه میکردند که مجتهد بود و خطا بر مجتهد جایز است و لکن کشتن کسی با که همه کس شنیده بود بلکه اگر مردم وید
 بودند که پیغمبر مکرر میفرمود که حسین از من است و من از حسینم چگونه توجیه و تأویل میفرستند که و بر دست دشمن معلوم بود که زمان و اطفال بکیا به
 نقصیری نیست و همه مظلوم بودند بلکه مظلومیت سیدالشهدا علیه السلام بر احدی از اهل اسلام و غیره مخفی نبود هر که دید یا شنید حکم بر مظلومی آن
 غریب کرد و علاوه بر اینها چون این امر واقع شد چنانکه پیش ذکر آن گذشت آثار غریبه در عالم پدیدار شد که هرگز نشده بود اوقات و ما بر آید
 و دیدند از هر طرف صدای نوحه جفیان را شنیدند آسمان خون گریست چنان شد که آثار غضب الهی را در هر جا مشاهده کردند مانند از هر گوشه و گوشه
 بر آن گروه لعین شوریدند و همه نیستند که آنچه اینها کرده و میکنند باطل بوده و حسین و دین حسین بر حق است و این علامات همه بر حقیت آبا و اجداد آن
 بزرگوار ولایت و ادویس در وضع آن گروه بیدین بی ایمان کوشیدند تا آنکه ریشه آنها را از زمین برکنند و بعمتهای ایشان را بر طرف کردند و اهل حق
 کم از هر گوشه سری بر آوردند و با آیات علوم و معارف آشکار گشت بلکه صحاب آنجناب همه بزرگان و علمای و زاهد و عرفا و عبا و بودند جمعی
 از ایشان از اکابر صحابه امیرالمؤمنین علیه السلام بودند که در جهاد با کفار در خدمت آن بزرگوار حاضر بودند و مردانیکهها از آنها بظهور رسیده بودند و دل
 ایشان متلو از معرفت خدا و ولایت علی مرتضی و فرزندان آن مولا بود و با بر این ترک مال و جان کرده و خدمت ذی سعادت سیدالشهدا ماندند
 بجا و در رکاب حضرت امام حسین علیه السلام کردند تا بدرجه رفیع شهادت رسیدند و صحاب سیدالشهدا را میخواستند و میدانستند که کی در رکاب حضرت
 امام حسین علیه السلام گشته خواهد شد چنانکه شیخ کشتی روایت کرده از فضل گفت میثم تا که از صحاب حیدرآباد بود برسی سوار بود و میرفت حبیب بن
 مظاہر باور رسید و جالی که جمعی نشسته بودند این دو مشغول صحبت شدند حبیب گفت میثم شیخ اصلع فخر البطنی را که بطیخ فروشی میکند نزد دارالرزق

وَبَعْدَ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَصْدَارًا لِلَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَصْدَارًا لِلَّهِ تَعَالَى
تَحْتِ أَنْصَارِ اللَّهِ فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ
جناب اقدس بری میفرماید ای گروه مؤمنین یاری نمائید خدا را و دین او را چنانکه عیسی بن مریم گفت بخوارین که گویست از یاوران من بسوی خدا حواریین
گفتند ما نیز یاوران خدا پس طایفه از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طایفه کافر شدند پس تا نیکو رویم مؤمنان با بر دشمنان ایشان و غالب شدند بر ایشان بنابراین
پس لازم است هر کسی را از آنیکه سعی و جهد کند نصرت دین خدا را و علای کلمه حق را مستحکام بهاس شریعت و دفع اذیت شیاطین و فساد مقصدین و تحریف
مبطلین بزبان و دست و مال و جان بر قسم که ممکن باشد و هر یک از انبیا و اوصیا و اتباع ایشان بطوری نصرت دین الهی نمودند و میبایند یکی بجایک چنان
یکی بر عطف و نصیحت اقبال گردند امر پروردگار خود را در داخل و در خارج الله و جناب الله و انصار الله شدند و کسیکه فاقدا این مراتب باشد همین قدر که از روزگاری که کاش
منم از یاری کنندگان دین خدا بودم و سرور ما و امیدم تا ازین عطیه عظمی بهره و میثم بیگیت شریک است در ثواب کسیکه یاری دین حق کرد و چنانکه از
خاتم انبیا سلام الله علیه دار است که فرمود هر کس عاجز باشد از نصرت و یاری ما در نماز لعنت کند بر دشمنان ما و از او را بجمع ملائکه که از تحت الشری فوق
السماء بیابند میسر سازند و ایشان مساوت میکنند او را در لعن کردن و ضاعف میگردانند لعن او را و میگویند اللَّهُ صَلَّى عَلَى عَبْدِكَ هَذَا الْقَدْرَ
بِذَلِكَ مَا وَسِعَهُ وَكَفَى قَدْرَ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ هَذَا لَفِعِلْ لَفَعَلْ خداوند اسلام در صفت فرست بر این بذات که آنچه در وضع او بود بجای آورد پس خدا
از جانب الهی رسد که مستجاب کردم و عاصی شمارا و رحمت خود را با و فرستادم و اوصا از نیکو کاران گردانیدم بدانکه افضل کسیکه نصرت الهی و دین او کرد و حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بود که سبقت گرفت بر همه مجاهدین بدست و زبان و مال و جان و از قوم خود او بیتا کشید چنانکه در کتب اخبار و سیر مشون است
و همه را تحمل شد و هیچ پیغمبری بدان پایا نیت و آثار رسید چنانچه خود فرموده ما اَوْ ذِي نَبِيٍّ مِثْلًا مَا اَوْ ذِي نَبِيٍّ ظَلَمَ و اَوْ ذِي نَبِيٍّ مِثْلًا مَا اَوْ ذِي نَبِيٍّ ظَلَمَ
گردانان بود که در همه مقامات بر همه مکانات سبقت گرفت و بعد از آن حضرت ولایت آیت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام بود که عمر خود را
جان فشانی در راه حق نمود تا آنکه اصل و سب کفر از ساحت روزگار بر کناری گریخت او بنودی عموم اسلام بر پانصدی و اگر سعی سازد ننمودی لای ایمان
بر آسمان نسودی و بعد از آن فرزندان جهنم ساق و تمندش جناب امام حسن علیه السلام بود که رحم نصرت الهی بر او داشت و جان و مال مجاهد فرمود و چون دست
که در مقام جاد و بر آید و بر دشمنان سخت گیر و آن چند نفر مسلمان حق پرست هم که باقی مانده اند گشته میشوند خدا را انور و تقضای وقت صلاح بر صلح دید
از اینجا است که در حدیث وارد شده که خیر صالحه آنحضرت با سمویه افزونتر است از آنچه آفتاب بر او میتابد لکن چون اولیای کفر و نفاق اهل حق و حق
پرستان را ضعیف و نیکو فرصت یافته در صدد استحکام بنای کفر و طغیان و تشدید اساس شیطان بر آمدند بعضی از مؤمنین را بظلم دست و پای بریدند و
بعضی را بتجویف و تنهید قتل و زنجیر نشین کردند و بعضی را بطمع سیم و زر از راه دین بیرون بردند و درین احوال موضوعه مجوله مردم خواندند و فیض
بنی اتمیه و دیگران را نیکو نمودند و اقرا در روغ با اهل حق نسبت دادند و کلهای مردم را از حق و اهل حق بری کردند و محبت بنی اتمیه و غاصبین حق اهل بیت
علیهم السلام در سینه های ایشان جای گرفت تا بجائی رسید که سب علی و فاطمه را از لوازم شمرند و در قوت های نماز و بعد از خطبها و اذان لعن میگرد
بلکه اگر فراموش میکردند قضا نموند چنانکه بعضی از علما ذکر نمودند که خطیبی در مصر روزی فراموش کرد و بعد از نماز خود لعن بر حضرت را در این راه
متذکر شد از آنکه در وجه تبرک در آنجا مسجدی بنا کرد و آنرا مسجدی ذکر نام نهاد و کسی که مشتمم بشع میگرد میکشند و معویه بهمال ولایات خود نوشت
که بر جاشیعه را کمان کنید کسی که نامش علی و فاطمه و حسن حسین باشد او را کبشید و باین سبب چندین هزار نفر از اہمیت کشتند و هر که شعری در ذم علی
و فاطمه سکفت و بدح شیخین و بنی اتمیه میکرد و در اجازیه فاخره میداد و معتلمین طفلان سفارش میکردند که طفلان ما در کتب بعد از شما و دین لعن و سب

بر زمین فشانند لمؤلفه	پس آنکه سپاده سپاه خدا	مانا و نذر و جانب استغیای	بمردم چنان شورش آوردند
که شد شورش روز محشر زیاد	بجالم چنان فتنه شد پدید	که نشنید کوشش و چشمی ندید	بهر جانی نهری روان شد خون
زهر سوی مروی ز مرکب کون	ز خاک زمین تیره چشم سپهر	بدانسان که ساختن طران ز مهر	انگاه وقت نماز پیشین رسید

و اما در حجاز زوجات احوال لشکر داشتند پدیدار گردیدند و تا آنجا که می آمدند حضرت عرض کرد که دشمنان نزدیک شدند و وقت نماز رسید دست دارم که این بار هم در خدمت تو بزرگوارا دایم فریضه پروردگار نمایم حضرت فرمود ذکر گفت الصلوة جعلک الله من المصابین خدا ترا از نمازکنندگان کند که نماز بسیار داد روی پس بیاریان فرمود که بر این قوم التماس کنید چندان با محبت و بهند که نماز پیشین بگذاریم باران طمس آن جناب با باعداد رسانیدند حصین بن نمیر حرامزاد گفت نماز حسین مغفیل نسبت حبیب گفت ای ملعون تو چنان میکنی که نماز فرزند رسول خدا در جبهه قبول نخواهد یافت و نماز چون تو حرامی مقبول خواهد افتاد ملعون در غضب شده عمداً او را حلیب شیری بروی سب آورده سب میدادند و لدا از تار بر زمین انداخت پادشاه یاری کرده او را بود پس حضرت فرمود که زهیر بن القین و سعید بن عبداللہ با سعدوی چند در پیش او ایستادند نکایت خصم را از او باز داشتند نمازکنان و آنجا سعید بن عبداللہ الحنفی خود را در طرف تیر بلا ساخته بر جاسی که امام علیه السلام توجه نمود و او پیش پیش آنجناب میرفت و تیر می انداخت تا ابلش فرارید بعد از آن عبدالرحمن بن عبداللہ الیبری پای در میدان نهاد و گفت انا عبد الله من آل الله و چندان متعذر کرد تا شهادت رسید بعد از وی یحیی بن سلیم المازنی آمد و کشته شد بعد از وی قره العین بن ابی قره العفاری بیاریان طعن کرد و آنجا مالک بن انس المالکی شربت شهادت چشید بعد از وی عمرو بن مثنی الجعفی شهادت یافت بعد از آن حبیب بن مظاہر سدی در جبهه شهادت رسید بعضی گفته اند که بدیل بن صریم حبیب بر سرانید و سر او را برید و بگردن سب او بخت و بگم رفت و بعد از آن جوئی مولی ابی ذر غفاری شهید گردید بعد از آن زهیر بن القین التجلی با مقام سرافراز شد و بعد از وی بروایتی نافع بن الہلال بریاض جان خرامید سیزده کس را کشت و در آخر با نهای مبارکش را بضر بگریختند و قتل رسانیدند و شمر بدست خویش مراد را برید آنجا جازة ابن حارث انصاری بیاری حضرت بجار به شافت تا شهادت یافت آنجا پسر او عروان جباره رفت و شهید شد پس از آن جوانی که پدرش کشته شده بود عزیمت حرب کرد حضرت فرمود پدرا بیجان کشته شده میکن که مادرش را ضعی نباشد عرض کرد من بجز کت و رضای در مرکب این امر میگویم و چون ایچوان میل بر وضو نمودن نمودن مخالفان مراد را بریدند و بجانب لشکر امام انداختند مادرش سر را برداشته و بر سینه کشت و گفت مرجای اسپر نیکو جان فشان کن روی من از تو رضی شدم خدا از تو رضی باد پس سر را از دست بچوید کرد و دو نفر از آن مخالفان بجهنم فرستاد پس حضرت امر فرمود که برگرد و بروی دعا کرد بعد از آن عمرو بن قرظ بن الانصاری و عبدالرحمن بن عروه متعاقب یکدیگر بجهت شهادت رسیدند بعد از اینها عابس بن شیب الشاکری آنست محاربه کرد و بغلام خود گفت امروز با او چه متعاقب می گفت در رکاب تو شمشیر منیم تا کشته شوم یا گفت که ظن من بر تو همین بود اکنون قدم پیش نه فلان هذا یبغی لنا ان نطلب جیة الاجر کل ما قد ذنا علیة فانه لا عمل بعد الیوم پس بنزد امام حسین علیه السلام آمده سلام کرد و گفت یا ابا عبد الله بخند قسم که بروی زمین بچکس را عزیز تر از تو ندارم و اگر خیزی نفیس تر از نفس خود میداستم آنرا و قایم ذات مقدس نفس کرم تو میگردانم که او می میدهم که تو چون پدر خویش سالک طریق مستقیم پس رخصت گرفته بمیدان رفت بیخ بن نمیر گوید که من او را در معارکت دیده بودم بلکه آن کس کسی بجز شما آمده که بر شیر زبان و پیل و بان غالب است الف

بر رسیدن مرد کار از مومن	بتر رسیدن مرد کار از مومن	بتر رسیدن مرد کار از مومن	بتر رسیدن مرد کار از مومن
که اکنون گذشت در یاسی خون	بتر رسیدن مرد کار از مومن	بتر رسیدن مرد کار از مومن	بتر رسیدن مرد کار از مومن
برادرمند فلک در کسند	بتر رسیدن مرد کار از مومن	بتر رسیدن مرد کار از مومن	بتر رسیدن مرد کار از مومن

اور اجبت آل پیغمبر و او را میزند و شکم او را در بالای دار میدزد پس میگویم با او گفت لا یعرفون رجلاً اتهم که صلیب بر آن نهاده اند و این صلیب است
و وقتیکه بجای ایستادیم که گفتیم هم میباشم مروج روی را که بیرون میروید بجهت ماری سپرد ختم پیغمبر صلی الله علیه و آله خاور میکند و سوار او را که میگردانند
پس از یکدیگر جدا شدند اهل آن مجلس گفتند که دروغ گو را زین و دروغ نپذیریم درین گفتگو بود که رسید بجزی رسید سوال کرد که ایشان چه شدند گفتند رفتند
در چین و چنان میگفتند رشید گفت خدا رحمت کند میثم را فراموش کرده بود که بگویم قاتل صیب با صد همدم زیادتر از جایزه دیگران خواهند داد و آنجا رفت
گفتند که این از آن دروغ گو است همان جماعت گفتند بجزی قسم که زمان بسیاری نگذشت که دیدیم میثم را بر در خانه عمرو بن حریث بار زده اند و شکم پاره کرده
و هم حبیب بن مظاهر را دیدیم که با حسین بن علی کشته بودند و سوار او را بکوفه آورده بودند صاحب روضه الصفا گوید که چون صبح روز عاشورا شد و خورشید
خروج کرد از نسیب آن واقعه عظمی لرزان بر بام این نیلی حصار بر آمدن سعد بن جعفی شکر پر ختم میسمه سپاه را در عهد عمرو بن حجاج زبیدی که شست و
شمر ذی الجوشن را کاشت و فرمان داد تا سواران از صلاب دیدند و بن قیس و پیادگان از اشاره شیبان بعضی در گذرند و علم را بخلام خود ریخته
حضرت امام حسین علیه السلام فرمود ما زهیر بن القین در دست راست باشد و حبیب بن مظاهر در جانب چپ توقف کند و راست را بر او خود عقاب
تقلین فرمود و چون صفها راست شد اول کسی که بمیدان رفت و بشهادت رسید بود چنانچه ذکر شد بعد از آن بعضی نوشته اند که بر او و سپه و غلام حریص
شهادت فایز شدند و بعضی گویند که بعد از زهیر بن الحفیر الهامی پای در معرکه جلال نهادند مبارز طلبیدند و بن معقل نیز آمده و گفت ظن من است
که تو از جمله کربانی بری گفت بیا تا از خدای من است نهانیم که هر که مبطل باشد بروست محی مقول کرد و بیکدیگر ایستادند تا که بر خدایا فکوه یعنی چنان بفرق
آن بی ایمان زد که تا داخل شکار شد نگاه طعنی که مجربان و سن نام داشت آنکست جنک وی کرد و بریر را بقتل رسانید بعد از آن و هم بن عبد الله
الکلبی که کیفیت شهادت او و تفصیل ذکر خواهد شد در جبهه شهادت رسید بعد از آن عمر بن خالد بمیدان رفت و شهید شد بعد از آن پیش خالد رفت
و بشهادت رسید بعد از آن سعید بن جندب التمی که یکی از اعیان سید الشهدا علیه السلام بود متوجه کارزار شده میگفت حبیب اعلی الاکسبیا و الاکسبیا
صبراً علیکم بدخول الجحیم ان شریه شجاعت محاربه شدیدی کرد تا کشته شد بعد از آن مسلم بن عوفه الاسدی روی بمیدان نهاد و از
عقب آن نافع بن هلال التیمی روی بر انقوم نهاد و شخصی مبارزش درآمد نافع او را بقتل رسانید ابوالوئید خوارزمی گوید که چون نافع بن هلال خصم خود را بقتل آورد
و عمرو بن الحجاج از میرو سپاه فریاد زد که ای جماعت دل برکت نهاد و از سر جان گذاشته اند تا چند کس از آنها کشته نشود یکی از آنها کشته نشد و او را
که اگر اتفاق بسکت با ایجماعت جنگ کنیم همه کشته شوند پس بیکبار بیات جماعت حمل آوردند و چون با امام حسین علیه السلام رسیدند عمرو بن حجاج
گفت ای اهل کوفه و شام بر جاده متابعت ثابت باشیم و با جماعتی که از دین بیکار گشته اند مقاتله کنید حضرت فرمود ای حجاج تو مردم را بر محاربه تحریک
میکنی و مرا از دین بیکار میخوانی بجز آنکه غنایم معلوم خواهد شد که بدین و سزاوارش نیست پس عمرو حمله آورد و صاحب هدایت انساب در وقت
ایشان سعی طبع نمودند اما مسلم عوفه زخمی گران باقیه از پشت زین بر زمین افتاد اما امام حسین و حبیب بن مظاهر رسیدند حضرت فرمود خدا ترا میامرزد که
مسلم و حبیب گفت اگر من میدانستم که بعد از تو زنده خواهیم ماند در خواست و جتنی از تو میگردم مسلم گفت و صیت من تیران است لکنه که تا جان
نیازی بر این شهرت چون دست از دهنش بردارد حبیب گفت برت کعبه که چنین خواهم کرد پس چون مسلم رحمت خدا رفت صاحب این سعید
زند که ابن عوفه را شیم شیب یعنی زبان پشیمان کشاد که بکشتن شخصی اظهار شادمانی می کند که در غزوه او را بیکان پیش از آنکه صفها بهم پیوند نشدند کسر
بقتل آورده بود در این حین شمار از میسره حمل کرد و صاحب حضرت بدافه درآمدند و لشکر کفار منهزم شدند چون عمر سعد دید که
لشکر از یکدیگر متفرق شدند امر کرد تا حسین بن نمیه با پانصد تیر انداز بر صاحب حضرت حمل آوردند و میان سپاه امام شهیدان زخم سها

چون حاکم من بجانب لشکر کریم انجا که لشکر از کین کاه برآمده کاروی با بازند پس سید سوار کین نشسته و ظهیر از آن کید و کر غافل بود
بجز در میدان ایستاده بالب تشنه و جگر خسته و دهان از گردوغبار میدان پرازان کشته جگر در نهایت نهطراب میدان داده ظهیر گفت یا بن رسول الله

که بسپوش عیضاک در خون گدا	لؤلؤه ظهیر بخون وی جان بخشید	که بسپوش عیضاک در خون گدا
کشد سینه در جگر حله در کوی	که بخت سوی کین کاه جگر بر کردید	رسید چون کین کاه آن گروه ظهیر
زهر کساره گرفتند در میان بخت	که تا با حاح حق کین شد زوخت	ظهیر از دیدن آن گروه صلا اندیشه کرد و او ایمنه نمود و نیزه کشید و برایشان

حمله کرد و بجز که نیزه اش میرسد بر خاک غلت می افتاد ایقدر محاربه کرد تا نیزه او ریزه ریزه گشت انگاه شمشیر از نیام بر آورد و چون شیر زبان در میان
آن روه صفقان افتاده تا پنجاه سوار را بقتل رسانید تا از بسیاری زخم و ککرات مقاومت و محاربت نداشت زیاد از نود زخم بر بدن شریفش زده
بودند و مانند باران خون از زخمهایش روان بود طاقت سواری از وی منقطع گشت و از مرکب بجاک افتاد و فریاد بر آورد که یا بن رسول الله در کتی حضرت
بعد غلام امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ظهیر را در یاب سعد با نچه از غلامان حضرت میدان رفته ظهیر را آوردند حضرت پاینده شد و بر سر بالین وی
آمد ظهیر دیده کشود امام حسین را بر سر بالین خود دید ایقدر سعی کرد که روی خود را بدم مبارک حضرت نهاد و بزبان حال گفت **لؤلؤه**

خاک آن کس که اندوم من چون چوینا	که ای در خاک من مرا و کله رو کینا	خرم آن کس که دید بر بره چون چوینا	خوشدل آن کس که دید جان بره چوینا
---------------------------------	-----------------------------------	-----------------------------------	----------------------------------

پس حضرت فرمودای ظهیر شریف مردی ددوستی بجای آوردی خدا ترا جزای خیر دهدای ظهیر یا من سخن بگویی دو صیتی کین ظهیر گفت یا بن رسول الله
جام آبی از برایم آورده اند صبر فرمائید ما بنوشتم بعد از آن سخن بگویم حضرت فرمودای ای این شراب شربت است که بوی داده اند پس ظهیر جان را بجان
تسلیم نمود حضرت بر او گریست و فرمود **طوبی یا ظهیر یا حشاشان فان منیرة کة فی الجنة فی جوارحی** خوشحال تو ای ظهیر که در شربت
بسیار من باشی اما الله و اما الیه را چون **مجلس سبتم در بیان شهادت و هب بن عبد الله کلینی علیه السلام**

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَنَا مَا مِنْ رَحْمَةٍ كَهَذِهِ كَهَذِهِ وَأَنْتُمْ عَلَيَا مِنْ نِعْمَةٍ فَحَمْدٌ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ
سَيِّدِ الْكَوْنَيْنِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الْمُصْطَفَيْنِ سَيِّدِ الْمَظْلُومِ الْعَرَبِيِّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ**
لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى قَاتِلِيهِ وَظَالِمِيهِ مَا اسْتَقَامَ نِظَامُ الْعَالَمِينَ وَبَعْدَ ذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

اتَّقُوا اللَّهَ وَأَمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُخْلِقْ لَكُمْ مِمَّا تَشَاءُونَ وَيَغْفِرْ لَكُمْ اللَّهُ عَفْوًا كَرِيمًا که روی که ایمان آوردهاید تقوی و پرستگاری الهی را پیش
نمائید و ایمان آورید بر رسول را که عطا می نماید شما خدا و نصیب از رحمت خود را و قرار میدهد چه شما نوری را که بان راه یابید و ظلمات و خدا امر نماید
و رحمت کند است بدانکه کفل حظ او فریضه عظم را گوید و مراد از کفلین از رحمت بره مندی دنیا و آخرت می تواند بود و خلاصی از آتش و دخول در شربت
می تواند باشد چنانکه بعضی از مفسرین گفته اند و علی بن ابراهیم و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت کفلین از رحمت را
بحسین علیه السلام تفسیر نموده اند و نور را بعلی تفسیر فرموده اند مؤید این حدیثی است که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است و چند
طولی که میفرماید سخن خود را بچنینا و هدی این اهتدی بنا و من لکن میا فلیس من الاسلام فی نتیجی ما یم نور روشنی و پسند
بجهت کسی که پیروی نماید ما را و راه نمایند کسی که هدایت یابد و کسی که از ما نیست نصیبی از اسلام در نیست بنا فتح الله و بنا حتم الله و بنا اظحکف
حَسْبُ الْأَرْضِ وَبِهِمُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أَنْ تَوَلَّوْا وَبَيْنَا نَزِيلُ الْعَيْشِ مِنَ السَّمَاءِ بِمَا ابْتَدَأَ اللَّهُ بِهَا خَلْقَ الْبَشَرِ وَبِهَا خَلَقَ
گیاه از زمین میرود و برکت آسمان و زمین را که میدارد و بجهت ما باران از آسمان میریزد و بواسطه ما شما را در و یا از غرق نگاه میدارد و در صحرا

چو شمشیر برین کند از نیام

بخواهد نهر سوی هستی امان

چو شمشیر آورد بر بستیر و کمان

ز پیش همی چون کند نیزه را

مانند عدو سر کجا با کجا است

در آثناء این قیل و قال عباس نزدیک رسید و فریاد کشید که رجل رجل عمر سعد سپاه را گفت تا عباس منکند انداخت

گرفتند عباس چون جهان دید دروغ و مغفرا مذاخت در وی بلشکر مخالف نهاد بر سر کوی که و مانند دیدم دوست نوزاد زاده در پیش روی انداخته میراند و بسیاری را بدکت جهم فرستاد تا بدرجه رفیعه شهادت رسید بعد از وی عبد الله و عبد الرحمن که از بنی غفار بودند نیز حضرت امیر شرفیاب شده عرض کردند

ما دوست داریم که در مقابل تو کشته شویم و گرنه دی بتوزسد لکن تو کفرا

چه عزم از خشن و بستن کمانی و گندگی

از سگد که وجود تو ازین قوم گرنه می

بایدی سر و وجود تو سرافراز بماند

که بهستان امامت تو بدین شاخ لبان

بجز خسار تو ما هست بسی سخت تر از آن

که بسوزند چو در آتش سوزند بسوزند

حضرت فرمود در جابجا بجای آنکه حال نمائید رفتند و از کشته شدن ما غنچه تا بقصو جهان شایسته پس از آن سیف بن حارث بن سیرع گریه گریه های بسیار
امام زمان آمد حضرت سلب گریستن آنها را پرسید عرض کردند بوی مطه بکسی شما میگیریم و قدرت دفع آن قوم نتوانیم کرد حضرت برایشان دعا کرد
رفتند و کوشیدند تا بریاض بیست پرواز کردند بعد علام ترک حضرت که قاری و حافظ قرآن بود جمعی را بدکت نیران فرستاد چون قتل رسید حضرت
سیر و قش شریف آورده در وی مبارک خود را بر روی آن علام نهاد و علام چشم کشود و نظر بروی مبارک آنجانب نمود غمی کرد و در پای مبارک افتاد خدیجه
جان داد بعد از آن حنظله بن سعید بن العجلی در میان دو وصف آمده فریاد کرد ای قوم من بر شما از عقاب قوم نوح و عذاب عاد و ثمود قیرسم بیاید دوست
از قتل این مظلوم بر دارید حضرت فرمود ای قوم متحقق عذاب خداوندی پیدا کرده اند که دعوت ترا قبول نمیکند و کلام خیر و صلاح از ایشان
توقع توان داشت که برادران صالح ما را کشته اند و قاصد جان ما کشته اند بعد عرض کرد اکنون داعیه دارم که با خوان خود طمی شوم حضرت خست فرمود
سعد گفت سلام بر تو و اهل بیت تو امید دارم که در بهشت خدا ما را دورا بهم رساند حضرت آیین گفت و سعد بر مخالفان حمله آورد و جنگهای نمایان کرد
تا شهادت یافت بعد از وی بر میان زیاد و اشعاب شست تیر سحاب ایل نفاق انداخت و پنج تن را بجنگ هلاک بخشید و هر تیری که می انداخت حضرت
سیر فرمود *اللهم سدد دمه و دمه و اجعل ثواب الجنة اخرا لامر مخالفان* غلبه کرده او را بر وضه رضوان روان کردند بعد از آن یکگانه صیبا
امام می آمدند و رخصت میکردند و میرفتند و کشته میشدند باقی ماند اولاد حضرت و برادران و اولاد جعفر طیار و اولاد عقیل و کیفیت شهادت آنها در
جای خود ذکر خواهد شد اما واقعه شهادت ظهیر بن حسان اسدی رحمه الله علیه بعضی از علماء و رضوان الله علیهم گفته اند که بعد از
شهادت عرظیر بن حسان اسدی که از ظایفه بنی سعد دوران نزدیکی بود دست از مال و اهل و عیال خود برداشته بسیاری فرزند فاطمه آمده بخدمت حضرت
رسیده اجازت محاربت با اعدا نمود و آن شجاعی بود یگانه در مبارزت مروان در کار جنگ طاق در دلاوری مشهور آفاق بود چون کنار لشکر گفاریه
سام از وی با برابن سعد در برابر او آمد و نیز جنگ آوری بود نامدار و بر سب کوه پیکری سوار و سلاح مویکانه در برداشت ظهیر گفت ای بدبخت از خدا
نمیگویی که شمشیر روی در تیر رسول الله میکشی سام خواست سخن گوید که ظهیر نیزه بر او پیش زد که سان نیزه از پشت سرش بیرون آمد فی الحال از مرکب
در افتاد و جان با لکان و درخ داد ظهیر فریاد کرد که ای اهل عراق هر که مرا شناسد و اندوید که شناسد بداند منم ظهیر بن حسان اسدی کیست از شما که تیر
من آید تا مردان ما مرد معلوم کرد چون اهل کوفه اسم او را شنیدند همه ساکت شدند زیرا که همیشه صحبت شجاعت او بکوش ایشان رسیده بود پس
تخریص ابن سعد جمعی از شجاعان معروف مثل نصر بن کعب و برادر او صالح بن کعب و سپه و کعب بن نصر در مقابل ظهیر آمدند و همه ضرب تیغ آن
نامدار بجهنم وصل شدند و یک کسی جرأت نکرد که بمیدان او آید این سعد بجز الاحجار گفت تو سپاه لشکری برو و منم ظهیر را با او رجه گفت هیبات
او شجاع بنی اسد است و با نیر سوار برابر است مگر من از جان خود سیر شده ام چاره او نیست و مرا آنکه لشکر انوشی در موضعی کین کند و من میدان بودم

با مر خدا ما نیم خواندگان خلق بسوی خدا ساخته شد خدا بوظیفه ما و اگر ما نبودیم کسی پرستش نمیکرد خدا و شیخ صدوق از جابر بن عبد الله روایت کرده است
 گفت از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود خدا من و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه هدی را از نور خود خلق کرد و شیعیان ما را از نور ما خلق کرد پس ما خدا
 تسبیح و تهلیل و تهجید و تحمید و تسمیه کردیم ایشان نیز چنین کردند پس خلق کرد و آسمانها و زمینها و ملائکه و ایشان صد سال کشت کردند و منی شناختند
 تسبیح و تهجید و تقدیس را پس از ما و خاندان ما و شیعیان ما خدا را یاد کردیم بوجدانیت ایشان نیز یاد کرد و نور او قرار بجای کسی خدا را بجای کسی پرستش
 نمودیم در حالی که بجز ما مؤمنان نبودند و حسین و کافل رحمت و در نصیب عظیم از کرامت الهی میباشند و ابن عباس گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کسی که
 دوست دارد ایشان را با من میباشد و بهشت و کسی که دشمن دارد ایشان را مثل او در جهنم خواهد بود یا الحسن اعظم یا الحسن و یا الحسن
 فتنان و بیکشوقش فرمود که بوظیفه حسن شایسته احسان و بوظیفه حسین سعادت می یابد و بوظیفه او شقاوت آگاه باشد که حسین درسی است از
 درهای بهشت هر که او را دشمن دارد حرام میشود و روی بهشت از این است که حضرت صادق میفرماید کسی که بجهت زیارت سید الشهداء علیه السلام بیرون میرود
 باقل قدمی که بر میزد و خدا گناهای او را می آمرزد و پیوسته او را مقدس و مطهر میکند و اند تا برسد نزدیک فریج مبارک آنحضرت ان شاء الله تعالی او مناجات
 کند که ای بنده من مؤال کن ما عطا کنیم دو عالم تا مستجاب کنیم در کشف الغم مذکور است که روزی حضرت امیر و فاطمه و حسین در خدمت حضرت دست
 حاضر بودند پیغمبر فرمود چگونه خواهد بود و قسمتی که شما از دنیا برودید و قبور شما متفرق باشد حسین علیه السلام از همه کوچکتر بود عرض کرد یا جد امیر
 یا کشته می شویم فرمود ای فرزند تو بر او تو بطلم کشته میشوی و عیال شمار متفرق میکند عرض کرد ولی ما همیشه فرمود که روی از شما را خلق گفت یا بعد از کشتن
 کسی ما را زیارت میکند فرمود بی کرده ای از امت من زیارت میکند قبور شما را و گریه و زاری میکند در مصائب شما و چون روز قیامت شود می آیم پاسی
 حساب و میگیریم بازوهای ایشان را و از هولها و شداید قیامت نجات میدهم این قول را از محمد بن مسلم روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرمود لَوْ
 يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِيَّ زِيَارَةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْفَضْلِ لَمَا تَوَاقَفُوا شَوْقًا وَ تَقَطَّعَتْ عَنْهُمْ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٌ اِذَا مَرُّوا مِنْهُ لَمْ يَسْتَنْدِ فُضَيْلَتِ
 زیارت حسین علیه السلام با هر آنکه میرود از شوق و خود را پاره پاره میکرد و عرض کردند چه قدر فضیلت دارد فرمود کسی که بروی زیارت او از روی
 شوق نوشته شود برای او ثواب هزار حج و عمره مقبوله و ثواب هزار شهید از شهیدان بدر و ثواب هزار روزه دارد و ثواب هزار صدقه مقبوله و هزار
 بنده که در راه چند از او کند و در آن سال از هر اقلی محفوظ باشد که آسان تر از آن است که شیطان است و اگر در آن سال میرد ملائکه بجهت غسل او حاضر شوند و او را
 مشایعت کنند تا باستغفار قبر او را وسیع کنند تا مد نظر او را بر فشار قبر و هول منکر و کفرین گردانند و روی بروی کبشایند از بهشت و نامه اش را بدست
 راست دهند و در قیامت او را نوری باشد که فیما بین مشرق و مغرب را روشن نماید و ندانند که منادی که هَذَا مِنْ نَوَارِ الْحَسَنِ شَوْقًا إِلَى
 پس نماند در آن روز کسی که اگر آنکه آرزو کند که کاش من هم از زیارت کنندگان آنم بودم و بسند معتبر از داود بن فرقد روایت شد که صادق آل محمد فرمود
 کسی که زیارت کند جدم حسین را در هر شب جمعه البته آمرزیده شود و در بهشت همسایه آنجناب خواهد بود و کسی که مذکور شویم ما در آن روز وقت کند بقدری که
 آب آتشش فرود بریزد خدا رویش با آتش جهنم حرام دارد و بهم فرمود که چون جبرئیل خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به پیغمبر گفت حضرت دست
 امیر المؤمنین بر گرفته بخلوت رفتند و آن را در میان آوردند و شروع بگریه کردند پس جبرئیل آمد و عرض کرد که خدا میفرماید عَفْتُ عَلَيْكَ يَا صَبْرًا
 قسم میدهم شما را که درین مصیبت صبر کنید پس صبر کردنای ایمان ملاحظه کنید بزرگی مصیبت را که محمد مصطفی و علی مرتضی را با این همه صبر و سکون و حلم

درباره باری گریه و زاری در آورده اند	آنوقت از زمین بگفتند شاه کربلا	بر سر زمان پیرو صاحب عز خدا	بر خلق آسمان و زمین نسبت رحمتی
تا این لای افند و غم در جهان پستان	در هر غمی که هست بعالم نهایی است	الاغتم حسین که بیرون زانهاست	خلق دو عالم از غم او نوحه میکنند

از نور

از فرود من زمین مصون میدار و مثلنا فی کتاب الله مثل الشکوة فی القنديل نُورٌ علی نورٍ ما یم که خدا ما را در قرآن تشبیه کرده
 بچراغ بسیار نوردهنده فانضیاح محمد و نور علی نور علی و فاطمة بهدی الله لنوره من نساء بهدی الله لولا انیتنا من کتابة
 هدایت فیما بدین ولایت ما و کیک ما را دوست دارد و سر او است که خدا او را بیعت نماید با روی نورانی بر این سوال است آنچه وارد شده است در تفسیر آنکه
 الله و فی الذین امنوا یخیر جهنم من الظلمات الی النور الذین کفروا اولیاء لهم الطاغوت یخیرونهم من النور الی الظلمة
 و کلمتی از ابی خالد کاتبی روایت کرده است که از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از تفسیر این آیه قائموا بای الله و رسوله و النور الذی انزلنا
 حضرت فرمود ای ابی خالد سجد قسم نوری که خدا امر کرده بایمان آوردن آن ائمه از آل محمد تا روز قیامت سجد قسم که ایشانند نور که نازل شد و بعد که
 نور امام در دل مومن روشن تر باشد از آفتاب روشن شیخ صدوق رحمه الله در کتاب بحال الدین و علل الشیخ و حیون اجابا لرضا نقل کرده بسند خود از
 حضرت امام رضا علیه السلام از پسران خود از امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت از رسول خدا روایت کرده فرمودند که خدا خلق نکرد خلقی را افضل از من
 و گرامی تر از من امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد که تو فضل یاجبرئیل فرمودی یا علی خدا پیغمبران را بر ملائکه مقربین تفضل داد و فضیلت و زیادتی من بعد از من
 تراست و ائمه بعد از تو ان الله کنت خدامنا و محبتنا بدستیک ملائکه خدام دوستان ما پیدا علی عالمان عرش و ملائکه که در اطراف عرش
 استغفار میکنند بجهت کسانی که ولایت ما را قبول کردند یا علی اگر ما نبودیم آدم و حوا و زمینها و آسمانها خلق نمیشدند چگونه ما افضل از ملائکه نیستیم و حال آنکه ما
 سبقت گرفتیم ایشان را در معرفت الهی اول چیزی که خلق شد ارواح ما بود پس ما اطلاق شدیم بتوحید و تجمید الهی و چون ملائکه ارواح ما را بکیت نور و دیدن ما را
 عظیم شمرند پس تسبیح کردیم خدا را تا ملائکه بدانند که ما مخلوقیم و خالق مثره است ارضیات پس ایشان نیز تسبیح کردند خدا را و ما تسبیح کردیم خدا را
 پس ایشان نیز تسبیح کردند پس ما بگفتیم ایشان هم بگفتند پس ما هم تسبیح کردیم ایشان هم تسبیح کردند پس ملائکه بسبب راه یافتند و هدایت شدند
 بسوی معرفت خدا و تسبیح و تسلیل و تجمید و تسبیح او پس خدا آدم را خلق کرد و ما را در صلب او قرار داد و امر فرمود تا ملائکه بروی سجده کنند بجهت تعظیم
 و در شب معراج چون با آسمان رسیدم جبرئیل اذان و اقامه گفت و من گفت با بیست که تویی مقدم گفتم آیا بر تو مقدم شوم گفت بل زیرا که خدا خیر ما
 بر ملائکه تفضل داده و برابر همه ما مقدم داشته پس مقدم شدم و نماز کردم و فخری نیست بر این ما چون بجهت نور رسیدم جبرئیل ایستاد و گفت پیش بر
 گفتم آیا در چنین موضعی از من جدا می شوی گفت بل این منتهای قرب من است و اگر از اینجا تجاوز نمایم پرانیم میسوزد پس بردند مرا انقدر که خدا میخواهد
 انگاه ندانی رسید که با محمد عرض کردم لیسک با دیت و سعادتک تبارکت و کتبتنا انما کنت تویی بنده ما و منم پروردگار تو ما پرستش کن و بر من تکل
 بدستیک تویی نور من در بندگان من و رسول و حجت من بر ایشان من بجهت تو و ما بجان تو خلق کردم بهشت را و از برای مخالفان تو آفریدم آتش را و
 بجهت اوصیای تو قرار دادم کرمت خود را عرض کردم اوصیای من کیانند خدا آمد که با محمد اوصیایک لکن تون علی سباق العرش پس نظر
 کردم بر ساق عرش و دوازده نور دیدم دور هر نوری بخط بنبراهی از اوصیای من نوشته بود اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان محمدی عرض کردم
 پروردگارا ایشانند اوصیای من خدا را در ایشانند اولیای من و صفیای من بعد از تو بجزت و جلالت که با ایشان ظاهر میکنم دین خود را و بطن میکنم
 کلمه خود را و با خراشان پاک میکروم زمین را از دشمنان خود پس از این حدیث دانسته شد که ایشانند انوار واقعی صرفا که باین لباس در این عالم ظاهر
 شده اند از جهت ارشاد و نجات خلق و مقصود اصلی که معرفت خالق و قرب احدیت است میرسد مردم بواسطه ایشان و هر کس راه بسوی بندگی
 خدا یافت با قوال و افعال ایشان یافت چنانکه شیخ مفید رحمه الله از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود یخیر العالمون بآمر
 والداعون الی سبیله نبی اعرف الله و نبی اعبد الله عن الأدلاء علی الله و کولانا ما عبدا لله ما یم عمل کنده

سجین و الفار و خویش و تبار و یار و یار کونا که گشته میخوابیم که نقد جان در طبق خلاص برآرم و در پیش وی گذارم چون سایر یاران او و زیارت بهشتیان

سفا حرت نمایم و عروس کاین سخن را از نو و اما دشمنی از دل برانید کشید و گفت ای یار و فادای او جوان ای پسر

کلی ز کلین بر دیت برور کار بخیم	اگر چه بود مرا زود بجز بچو تو جیتی	چرا که من بهوای تو زاشیا نه پریم	دومی که با تو نشستم ز هر که بودستم
چو دل بهر تو بستم ز هر چه بودم	ولی بر بسلامت بی اعانت شایم	که خوب روز قیامت بر او چشم بستم	ز روز کار سیا هم اگر چه هست کاست

ولی بر بند حسد بانوان بخت سپیدم

ای شوهر مردبان و امی به عیش عاودان هزار جان چون منی و بهتر از من بگذای گیارموی حسین با کاش در این شربت زمان مانیز بجا و اجازت بود تا منم جان خود را تا قدم این مظلوم بکنا کرد نمی تا چون میلفم که هر که در راه حسین جان تباری کند فرمای قیامت در بهشت با او همسایه باشد با حوریان پاک سرشت هم صحبت اکنون بیا در خدمت امام حسین علیه السلام عمل کن که بی من داخل بهشت نشوی و دست از همسری من برندار و در آنجا زن و شوئی را از کیریم و هب قبول کرد و هر دو بخدمت حضرت آمدند و هب عرض کرد یارب رسول الله میخوامم که جان خود را قربان تو کنم زن و هب عرض کرد فدایت شوم میلفم که هر که در راه تو شهید شود و میبکند از مرکب افتاد حوریان جان با او معانقه کند و در بهشت با او قرین باشد و این نو جوان که شوهر من است میخواد در قدمت جان سپارد و من میلنی بصره انوی بروم و در دنیا از دستش نیافتم و با وجود این غریب و بی یاری و مدد کار ماندم و در این صحرا بی خویش و تبار و غمخوار میباشم یا بن رسول الله

با این همه درو با فرانش حکیم

با خلق نکو و القاش حکیم	بی یاری و یکسی و بجران سگ است	بر کوی شهناز اشیا قش حکیم	کویا عرض میکرد ای آقا و مولا
ای که همه مشکل بدگاه آید	در دهر کس از مدد او میجو	چاره فرما که با او باشم اندر باغ غل	اگر من اکنون جدا این ماه تابان شو

ای داور هر دو جان فای داد و کرائس و جان توقع من از تو است که در روز قیامت هم مرا طلبد و وقتی که به طه جد بزرگوار و پدر عالی تبار حضرت و خول بهشت با بی من قدم در بهشت گذارد و نیز از شما توقع دارم که مرا بخوابان و اهل بیت خود بسیار بدید که در حرم محترم شما در سکت گیران و خدمتکاران باشم که در سرفرا عصمت و طهارت دست نامحرم بیامان عفت کسی زسدان سرور را از اجتماع سخنان آن زن و شوهر حالتی پدید آید که تقریر نتوان کرد و با یاران لطیفی گریستند و نجوا و هب عرض کرد یارب رسول الله کواه باش که بی او قدم در بهشت گذارم و او را بشناسم که شما او را بجزم محترم بسیار بدید پس اجازت طلبید و روی بمیدان نهادم و چون بکنار میدان آمد نیزه بر زمین استوار کرد و گفت ان شکر وین فاقانین الکلبی سؤف تزوین و تزوین حتریب و حلیق و صولحیة فی الحجری اذ و نادی بعد دار صحنی و اذ فاع الکرب امام الکرب لیس جهادی فی الدعا و اللعیا کرینا سید ابراهیم فرزند کلین در نو باشد که ببیند جان فشانی و ضربت استرا و حلهای مردانگیهای مرا در حرب میگیرم خون خود و خون یاران خود را و اندوه از خاطر خود خواهم برد از طلب خون ایشان و جهاد کردن من در جنگ بازی و باز بچینستان این بجز را صاحب میبج الاخران از هب ذکر کرده و بعضی این بجز را از نوشته اند که گفت امیری حسین و قتم الاکبر لملعة کالترج المنیر بدانید که امیر و آقای من حسین است و نیکو امیری است و نوری است تا شمع افروخته پس مرکب لبیدان در جولان در آور و و نصیده در روح امام حسین علیه السلام خواند آنجا مبارز طلبید هر که می آمد آن شیر سینه شجاعت او را بر تیر و تیغ آتشبار میکرد و بجهنم وصل میکرد تا آنکه جمع کشیدی را با مالکان دوزخ سپرد و بنزد ما در آمد گفت یا ائمة ارضیت عقی ای در آیا از من رضی شدی گفت خدا از تو رضی باد که در نصرت پسر فاطمه سعی کردی تا من وقتی از تو رضی خواهم شد که سر خود را در راه امام حسین علیه السلام داده باشی و

مور که خون خود غلطید و باشی لولعه	من آنکه توشیر خود را حلال	نمایم که بنیم سخن این نعال	و هب گفت تا باشی فرستم
بی خمیه رفتن بدو جستم	که تا بار دیگر آه و فوسس	و داعی نمایم بدان نوحوس	به بنیم که چون است از فرستم

مخصوصا همین برادر و بکاست	در هر جماعتی چو کسی نیکت بسکرت	در روز قتل تشنه لبان ناله و نوبت	اور کسی که از در مرد و فارغی است
اور کسی که از زمین و خاک دست	زید اگر که قهر نساید بر او لیا	مانده و هب که گزین قهر او لیا	مخفی نماید که از جمله مصائب دل لیا

که شیخ از موجب جهان جهان غم و عالم عالم است کیفیت شهادت سرور صاحب محنت و شب حضرت و هب است و آن حکایت چنین است که بعد از شهادت طبر بن حسان و بعضی از اصحاب و موالیان حضرت سید الشهدا علیه السلام که بیرون آمده و سلام بحضرت کرده میفرستند و شهید میشوند در آن وقت میان زمین و آسمان بر بوزار طلا که و مشا پده میگردند سربازی و جان فشانی آن بزرگواران را آنجا و هب بن عبدقادر بن جاب یکی غم جان فشانی کرد و آن جوانی بود در نهایت حسن و جمال و صباحت کمال چهره و دست چون ماه تابان قاضی چون مهر خزان

دو بر چون کمان آورده تا گوش	بزرگتره اش خسار چون بدر	فروزان چون قدر لیل القدر	لطفه و کیسو چون که افکنده بر روی
که نیل و فرکت آراب جوان	نخایش ایوان فرشته نگیر	شهر چون خنجر بر تذه خون ریز	خوش تازه و میدار لب آن ساق
برج آرزوم کلزار ستاری	ولی با اینکه بودی تازه و اما	دلش بود از غم آن شاه شاه	بقامت شرم سر و جو بیاری
ز خون از هر شری بگری کشادی	ز آه دل بجال شاه مظلوم	همی آتش زدوی در آن بر و بوم	چو از سوز عطش اطفال آن شاه
ز دند آتش همی بر خرمن ماه	دل از کف داد و جان گرفت برد	بی سربازی سلطان که سبست	گویند که هفت روز از او دادی آن

تا کام گذشته بود و همراه خود و عروس خود را در آن صحرا آورده بود چون برخی از بهادران شاه کم سپاه بدو شهادت رسیدند مادر و هب که فر نام داشت بنزد پدر آمد و گفت ای فرزندانم چندان ای بس دل مستمندی جوان پسندید و ای سرور بنی غمیده لطف

ای راحت جاودانی من	ای شمع شبان تار ماور	ای کلین نوبهار ماور	ای مایه شاد و مانی من
تو دانی که محبت من نسبت تو			

بشاید است که یکدم با فراق تو صبر و زینت نتوانم کرد و الفتی با تو دارم که دقیقه میتوانم نذارم اما نگاه کن که فرزند شافع قیامت و نور دیده شاه ولایت و جگر گوشه بانوی حمله گریمت چگونه در این وشت خونخوار بقید غربت گرفتار گشته و بسکس و بی یار در میان این کفار مانده و بکار خویش در مانده است میخواهم خون خود را الحال در کباب این غریب مظلوم نثار کنی تا شیر سپاسم بر تو حلال گردد و حق باقی فافض من رسول الله برخیز ای پرکت من پس یاری کن سپهر رسول خدا را لطفه بر خیز و چون یاران گوی بر از میدان چون کوی کین سر را اندر سرین چو کان این مرکز وحدت را نگذار در این کثرت پر کاصفت ماند سر گشته و سرگردان کرد صلحی خایه ای شاه به قرب حق باید که فاسا سازی جان در این جانانی اسی ماور اگر در قیامت شفاعت خدا و اطالبی و در پشت رفعت حسین با رنجی اینک قامت مردانگی بر افراز و در محبت او جان و سر در باز و هب گفت ای در مهربان هزار جان من فدای حسین با و حاشا و طلا که من این نیم جان از فرزند فاطمه دین و مضایقه کنم سر چه باشد که اندر قدمش اقسام جان چه باشد که در راه عزیزش بریم ولیکن این عروس سحایه محروم که با ما در این غربت موافقت کرده و از خویش و تبار و بست کشیده و با وجود این هنوز از من تمتعی با و نرسیده و از شاخ وصال من شرمی نخیده دلم بر او میسوزد و از غریبی و بسکسی او خاطر ممشوش و دلم در پیش است اگر رحمت فرمائی بروم و از او حلیت بطلبم و با او دوا می کنم و بعد میدان شهادت بدم ما در گفت برو تا ما بهوش باش که زمان ناقص عقل اند لطفه

مبادا که فریبت دهد ز غمخواری	که دست ازین شه و الا تبار بر داری	خدا کند هب با داکه حید ساردا	که این سعادت عظمی ز دست بگذرد
------------------------------	-----------------------------------	------------------------------	-------------------------------

و هب گفت ای مادر خاطر جمع دار که که محبت این آقازاده چنان محکم بسته ام که بدین افسانه ناتوان کشود پس و هب بنزد عروس آمد و گفت ای یار دیرین دای همسر بقرین ای مونس دل افکار و ای نسیم خاطر سقیر بدانکه امروز فرزند محمد مصطفی در این صحرا غریب و تنها مانده و دست او از

جایاب شده بزودی روید و بجسدش چسبید و خاک از او دور میکرد و خون وی بر روی خود میمالید و فریاد میکرد و شمر ملعون بسلام خود گفت تا عمر وی بر سر آن مرد
 زد و با ما وطن شد ما در هب چون عروس و پسر کشته دید دست ببرد خیره رویان آمد کفایت این تجوز استبدیدی ضعیفه خایه بالیه
 ضعیفه آخیر بکویت عتیقه ففتت فاطمه الشرف بعد از خواندن این بر سر نه نفر با نقل رسانید حضرت فرمود ای زن صالحه بر که که جواد بر
 زمان جایز نیست آن زن برکت و کفایت بن رسول الله معذورم و اگر در پیران فرزند سوخته بودم و بنا کامی عروس یکس افزوده بودم بعد از شهادت
 و هب جمعی دیگر از اصحاب حضرت آمدند و حضرت جواد علیه فرستند و شربت شهادت نوشیدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین الی یوم الدین

مجلس هشتم در ذکر شهادت با ستم نیکوین ابی وقاص و صلوات بر اهل بیت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
 حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ مُحَمَّدٍ وَعَازِلِهِ الطَّاهِرِينَ وَوَعْتَهُ اللَّهُ عَلَى آعْدَائِهِمْ وَغَاصِبِي حُكُومِهِمْ وَمَنْ كَفَرَ بِمُضَاهِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ
 مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَبَعْدَ فَقْدِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِآلِهِمْ لِيُجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ
 وَتَقَاتِلُوا وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْبَةِ وَالْأَنْجِدِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبِشِرُوا بِمَا بَيْعَكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ
 بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ بر ستم که خدا خرید است جانها و مالهای ایشان را و عوض گرفت و عطا فرموده است بهشت ناپس میکند و کشته شود
 در راه خدا حق و ضار و توره و انجیل و قرآن عهد فرموده که کسی وفا کند بعد از او پس شادت با او و با آن معامله کرده است و نیست رستگاری عظیم و باز فرمود
 که فضلك الله الجاهدين على الفاعدين درجة یعنی ندادی داده است خدا جا و کندگان از غیر ایشان در وجه و حضرت صادق علیه السلام
 از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام روایت میکند که فرمود از برای بهشت در است در ای زمان را داخل میشود غیران و صدیقان
 دوری را داخل شوند شهیدان و صالحان و شیخ طوسی بسند معتبره از خواجگه کایات علیه افضل البرکات روایت کرده که آنحضرت فرمود لیسبیت
 خصال من الله باو لقطرة من دمه مغفورة كل ذنب یعنی از برای شهید هفت خصلت است اقل قطرة که از خوش میریزد همه گناهانش
 آمرزیده میشود و دم چون افاد سرش در کنار حور العین میباشد ستم جامه از جامهای بهشت بروی او پوشانند چارم آنکه خازان بهشت مبارک میکند
 و او را بهشت میریزد پنجم آنکه منزل خود را در بهشت می بید ششم آنکه بروج او میگوید بهر جای بهشت که خواهد منزل کن و السابعة أن ينظر في وجهه الله
 و انظر الى آخر كل نبي و شهید و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بهشت در است که باب الجاهلین می نامند ایشان داخل میشوند از آن در در حالیکه شمشیرها
 خود را حمل کرده اند و ملائکه ایشان را مبارک با میگویند و اهل مشرک ایشان تحیت میکند و در پنج البلاء اخرا و صیا علی تقوی روحان الفداء روایت شده که
 الجهاد باب من ابواب الجنة فتح الله لخاصته اولیائه و هو لباس التقوی یعنی جواد است از برای بهشت که از برای خاصان خدا
 کشوده است و این است لباس تقوی و ذریع الله الحسینة و الجنة الوبیقة الا من اهل ذلك الشهادة من الاضداد و الاخر باو
 آگاه باشید که میباشند آن شهیدان از یاران و خویشان ما و حضرت سالت آیت فرموده بالا تر از هر نیکی نیکی میباشد تا کشته شود و چون شخص در راه خدا کشته شد بالاتر
 از آن نیکی نیباشد و باز فرمود جبرئیل بن خبزی داده که چشم از آن روشن و خاطر از آن خورند است که گفت تا محمد هر کس از امت تو بجنگی رود
 در عرض ماه هر قطرة بارانی که بر سر او برسد یا سر روی بروی روی دهد شهادتی است از برای او تا قیامت و بدانکه شهادت که بر علیه السلام از جمیع شهادت
 ابتدانا انتهای عالم افضل و افضل میباشد چنانچه جناب ولایت اب مرتضی علیه السلام در حدیث طویل میفرماید که بهترین خلق و ستم خطن بعد از
 فرزندم حسن برادر مظلوم است که در زمین کربلا کشته خواهد شد الا ان اصحابه سادة الشهداء یوم القیامة آگاه باشید

چنانش گذرد دل از خرمتم

آن جوان نامراد اجازت را نداد گرفته رو بچشم عروس نشاندند و چون نزد یک خیمه رسیدند که آن دختر کتیر

با سوز دل بیاید و مضمون این ابیات میراید

موقوفه جدا از من ای من دل چنان

چهار چنین روزی از من جدا شدی

چنان رفتی از پیش چشمم که ترسم

پی پرشم بار دیگر نیامی

بیا بار دیگر به وقت یاران

که حیف است از چون توئی بیوفای

دمی از فراق تو رفتم هست و سوختم

امان از جدائی امان از جدائی

بیا بار دیگر به بسیم جمالت

کل با چسبیم ز باغ جمالت

دهم با ز کب پیاده شد و رفت

ای دختر چرا چنین بسوز دل میانی از خرم چون صدای یار در بان شنید از خیمه بیرون دوید و گفت ای حبیبل مستز و ای طیب دل در بند چرا نمانم و چگونه

موقوفه بی روی دل آرام ندارد

آرام دل هست آنکه دل آرام ندارد

دل بی تو آرام ندارد چه توان کرد

آری نزد دل آرام دل آرام ندارد

تتانه مراد دل کبند تو سیر است

آن کیست که این از بر این نام ندانم

خیز از قلموزون تو که این من چشم

سروای بجان بسته و باد نام ندارد

غیر از سر کسوی تو در راه شب بچم

آغاز ندیدیم که انجام ندارد

نومید لب است آنکه بتو حرف نگویم

نکام دل است آنکه بتو کام ندارد

پس هب بشنیت و سراور در کنار گرفت و بزبان حال میگفت موقوفه

با وجود کل رخساره و سرو قد دوست

جلوه طوبی و کلوز جان اینهمه نیست

بالای سر شک من و لعل لب یار

یار اگر جان طلبی باون جان اینهمه نیست

راستی خواهی اگر آنچه بدل سبب تو مرا

کوه بار کبر بار گران اینهمه نیست

قیمت بردن بار غم و اجر شب بچم

نیکت دانسیم ولی آب و نوان اینهمه نیست

ویدن باز پسین است و زمان میگیزد

وقت بشمار غنیمت که زمان اینهمه نیست

چه غم از سو و در بیان تا بحسبیم سوفا

که بسودای جان سو و در بیان اینهمه نیست

و من چاکریش از کف همت نهم

که مر سلطنت کون و مکان اینهمه نیست

همت پر مغان هم کرا در کار می

دره ساغر اثر طبع و بیان اینهمه نیست

و هب با عروس خود در دوا بود که ناگاه از میدان مخالف آواز بل من مبارز بلند شد و هب برخاست گفت ای دختر احوال کن خدا حافظ موقوفه

افتاد و قیامت دیدار ما و تو

ما کفنه منقطع شکفت از او تو

کونی دل سپهر رنگ است خنجر

کاکه نشد زاه شش در ما و تو

از هم جدا شدیم بحسرت و بیخ و در

بمید خدای بل انکار ما و تو

پس سوار شد و بمیدان آمد و دوباره جمعی از معاندین را بجا کت هلاک کردند

خود را در قلب لشکر کتند بر روی کس قیامت و ملعونی را بسران بر بوده بر زمین می انداخت تا آنکه بمیت و چهار پیاده و دوازده سوار را بچشم فرستاد و

بیزه جنگ کرد که نیزه اش در شکست پس دست بر تیغ آید و از هر طرف که روی میکرد آن لشکر را چون نبات الخش را کند میساخت و مادری در کنار

مهر که ایستاده بود و او را تخریب بر جا و میکرد و با او از بلند میگفت ای جان ما در پدر ما درم فدای تو باد و در یاری حسین جنگ کن تا کشته شوی و بسجادت

سرمدی فایز کردی حضرت امام حسین علیه السلام که این سخنان از آن شیر زن صالحه شنید فرمود ای پرهیز زن خدا شمارا جزای خیر دهد که در یاری دژی

پیغمبر گونا می گوید و حقوق اهل بیت را بجای آوردی من صالحه بشارت باد که تو و پسر تو را علی در جبهه شست با جدم پیغمبر خواهد بود اما و هب انقدر

مخاربه نمود که لشکر کفار با مان آمدند پیش سعد بنک بر آورد تا کرد و روی را گرفت لشکر از جا بر آمدند ملعونی یعنی بر دست راست و هب زد که دستش جدا

شد و ملعونی دیگر دست چپ آن نوجوان را انداخت و بدبختی دیگر هب او را به تیر زدن نگاه از اسب بر زمین افتاد پس سراور از بدن جدا کرده بجانب

لشکر امام حسین علیه السلام کتند و درش دوید و سراور را بر پشته روی بروی او نهاد و گفت جهنت جهنت لفظ

فسرزند حلال را زده من

شیرم با و اکنون حلات

ازین کشته شدن خوشا بحالت

رضی شدم اینک از تو مانده

سیراب شوی ز خوش کوشم

پس آن سرمنور را آورد و در برابر عروس

نکام گذشت آن عروس غمیده فراق کشیده چشمش که بسوزد و ما در

افتاد و آبی از دل کشید و روی بروی او نهاد و جان بجان آفرین تسلیم نمود و بوصول شو بهر خورد رسید و بروایتی چون دید که و هب از هب افتاد و هب شد

افتاد و آبی از دل کشید و روی بروی او نهاد و جان بجان آفرین تسلیم نمود و بوصول شو بهر خورد رسید و بروایتی چون دید که و هب از هب افتاد و هب شد

يَوْمَ الْعَطِشِ الْاَكْبَرِ وَتَدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ وَتَقُولُ عَلَيْهِمْ الْحَيَّا بِرَحْمَةِ رَبِّكَ الَّذِي ضَاعَ عَنْكَ
 از خوش کردی سیراب کنی و بیابان داخل کنی در شبت معوی که بود مدت هشتاد و نه سال حضرت در سجده بود و دعا بگریه کنان میفرمود چون فارغ شد نزدی
 رفتم و سلام کردم دیدم روی مبارکش بر فروخته داشتند و سرش را بر خنجرها بر سرش چسبیده عرض کردم فدایت شوم سبب گریه شما چیست فرمود که
 غافلگی که امروز چه روز است مثل این روز جدم حسین و زین کربلا این حالت و پیشی که شنیده باللبثه شهادت من گریان شدم و عرض کردم بهترین
 اعمال را در این ایام چه کار است فرمود محزون بودن و بسیار گریستن بر آن مظلوم زیارت کردن و از دور و نزدیک عرض کردم یا بن رسول الله
 همین دعای شما برای گریه کنندگان و زیاران کافی است حضرت فرمود ای سپروهب و عاکنندگان ایشان در همان پیش از زمین اندامی سپروهب ترک کن
 زیارت حسین را سبب خوف از کسی که هر که ترک کند بعد از آن حرمت و حرمت خواهد داشت و از نو کند که قبر او را بیرون اندازد ای سپروهب آیا میخواهی
 که فدای قیامت پیغمبر نبوی صافی کنی ازین حدیث میرسد که هیچ عملی از اعمال صالحه مثل زیارت و گریستن بر آن جناب نیست خوشحال سعادت مندی که گواهی نکند
 گریستن و زیارت آن مولانا مروست که روزی حضرت امام حسین علیه السلام بخیمت فخر کائنات بود و حضرت او را بسیار عیب و نوازش میفرمود عایشه
 گفت چه بسیار دوست میداری این طفل را و چه بسیار تعجب می آورد در او دیدن او فرمود چگونه او را دوست نداشته باشم و حال اینکه **لم يولد**

این فرزند کان من میوه دل است

این آفتاب چهره مرا شمع محفل است

این طفل زینب دوزخ عرش خواهد بود

این طفل زینب دامن خیر النساء بود

ای عایشه بدانکه گروهی از مشرکان من در بقیع رسانند و آنرا محمد در پیش جنت باشد و هر که زیارت او کند ثواب حجی از جهای من برای او نوشته شود
 عایشه از روی استعجاب گفت ثواب زیارت کننده حسین ثواب یک حج شاست فرمود نعم و بختین من حجی فرمود بی ثواب و حج از جهای
 من از برای زیارت حسین است باز عایشه گفت ثواب و حج فرمود بلکه ثواب سرج از جهای من در نامه عمل او نوشته شود و همچنین عایشه تعجب میکرد
 حضرت زیاد میفرمود ما بجانی رسید که حضرت فرمود کسی که زیارت کنی من با ثواب هفتاد حج از جهای من که من کرده ام از برای او نوشته خواهد شد پس فرمود
 ای عایشه هر بنده که مشیت پروردگار در خیریت و سعادت او قرار گرفته باشد در اول او می آید دوستی حسین و دوستی زیارت حسین علیه السلام
 و کسی که زیارت او کند و عارف بحق او باشد خدا او را در اعلیٰ علیین رفیق ملائکه مقربین خواهد کرد و بنده ایضا حضرت صادق علیه السلام فرمود
 که حق تعالی چهار چیز تجسیم حسین علیه السلام کرامت فرموده اول اینکه ایام زیارت زیاران وی را از عمر مقدر ایشان حساب نمیکند و دوم آنکه دعا
 تحت قبه منوره او مستجاب میشود سوم آنکه شغای بر برین بی راز و ترس او قرار داده چهارم آنکه نامه را از زبانه او قرار داده و این چهار چیز را سبب
 ظلمی که بر وی شد با و کرمت فرموده چهارم آنکه شغای بر برین بی راز و ترس او قرار داده و این چهار چیز را سبب
 مصیبت کربلاست **فَمَا أَحْدَثَ الْاَيَّامُ مِنْ يَوْمِ انْشَاءِ وَلا حَارِثَ فِيهَا لِي يَوْمَ بَعْدَ اَعْظَمِ مَنَافِي الزَّمَانِ يَوْمَ يَقَامُ لَهَا حَقُّ الْقِيَامَةِ مَا تَمَّ**
 از روزی که عالم موجود شده تا روزی که فانی شود مصیبتی بزرگتر از مصیبت کربلا حادث نشده و تا قیامت ماتم او بر پا خواهد بود **وَكَانَ انْشَاءُ سَبْطِ**
وَهُوَ ظَائِعٌ بَرِيدٌ مِنَ الْمَاءِ الْمُبَاحِ وَبِحَرَمِهِ فرمودش نیکم سبط مصطفی را در حالیکه تشنه بود و او را آب مباح منع میکرد و قد صرحت
 انصاره و هو مفرد بنادعی الادم من بترجمه تحقیق که باران او بر خاک نزلت افتاده بودند و آنحضرت تنها مانده بود و میفرمود یا رحیم کن
 هست که بر ما رحم کن **يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ عَطِشًا أَهْلِيَّتِي حَيْدًا وَبَشْرِبَ هَذَا الْمَاءِ تَوَكَّلْ وَدَعَيْتُمْ مِيفِرُودًا يَا اَهْلَ بَيْتِ سَمِيعِ ارْتَشَاكَ بِلَاكِ حَيْدًا**
 شد و حال اینکه این آب فرات را ترک و دریم میوشد **تَكَادُ السَّمَوَاتُ السِّنْدُاقَ لِقَتْلِهِ نَفْطِنَ وَالْاَرْضُ وَتَحْتَفِئُ فِيمَ وَكَوَدَتْ اَلْاَوَادُ**
الْجُومُ جَمِيعًا وَاصْطَرَبَتْ لَدَمِ السَّمَاءِ عَلَيْهِمْ نَزْوِيَّتُ شَكَا سَمَانًا سَبَبَ قَلِّ اَنْ مَظْلُومٌ اَزْ غَمٍّ شَقِيقٍ شَدِيدٍ فَرُودًا رَشَاوَاتًا

که اصحاب افاضات شهدا باشند هر روز قیامت از اینست که حضرت سید الشهدا علیه السلام در روز عاشورا شهیدان از ذکیت بیکدیگر میگفتند و میفرمودند که شما ای کشتههای پیغمبران عالم بخیزید و شیخ صدوق از جمله کتیه روایت کرده که گفت از عثم تا شنیدیم که میگفت بجز قسم میگفت این است فرزند پیغمبر خدا و در جسم محرم جان روزگار برکت خواهد گرفت و این امری است که البته واقع خواهد شد و در علم الهی گذشته است و خیر و اوبان قایم امیر المؤمنین است که بر چیزی در مصیبت او خون و خاکستر خواهد بارید و واجب شده است لعنت بر کشتگان آن ظلم چنانچه واجب شده است بر یهود و نصاری و مجوس که قسم ای عثم چگونه از روزگار برکت میمانند گفت بجز حدیث دروغی چند که وضع میکنند و گمان میرند که آن روز نیست که توبه آدم قبول شده و نوبت در آن روز از شکم ماحی بیرون آمده و حال آنکه این دو امر در ماه ذی حجه بود و در جسم محرم میگویند در یا حجه بنی اسرائیل شکافته شد و حال آنکه این امر هم در ربیع الاول واقع شد پس عثم گفت یا جلیله بدانکه حسین سید الشهداء است و قیامت اصحابش را بر سایر شهدا از ادب و فضیلت بسیار است آه ازین مصیبت گران

قیامت قلب اجاب از آن سوزان است و دیده دوستان و صحاب کرمان	لطف این عزیمت که اندول فزات جان	آتش بیستانان گاه بنان گاه عیان
چیت آن آتش سوزان بودی آن آتش	چون نمودار شود ماه خرم ز سپهر	تا در واجب آشوب بود در امکان
چه فرات جهان منقلب از آن شد	چون بود تابع کل جزو از آن در مخلوق	انقلاب اینهمه عیاشد و فرادو
وقت آنست که خون کریتم جای سر	وقت آنست که بر سینه زخم دست فوس	بر جوانی علی کبر در خون حلقان
مان بیاید عزیزان که دمی یاد کنیم	مان بیاید که تا لغت آغاز کنیم	بر مظلومی آن طفل شهید از چکان
مان بیاید که تا فوج کربلا بر سر	مان بیاید که بر عزم بران قوم عیر	که گذشتند براه شد وین با سر و جان

باید شیعیان متذکر شوند از اینکه علم و سبیل تسک و ولایت اهل بیت علیه السلام و فضل اعمال کریمین بر مظلوم لب نشسته که بلا و زیارت آن مولا است معوی بن وهب که از بزرگان اصحاب حضرت صادق است میگوید روز عاشورا آنحضرت امام جعفر علیه السلام رفتم حضرت در سجده بود قسم دیدم در سجده میگفت اللهم یا من جنتنا یا لکرامه و وعدنا الشفاعة و جعلنا الرسله و جعلنا و دنة الانبياء ای خدايکه ما را مخصوص گردانیده که هست و وعده با داده شفاعت روز قیامت و در ما قرار داده رسالت و امامت را و گردانیده ما را وارث پیغمبران اغفر لنا اللهم و لاخواننا المؤمنین و لوزار قریب عبد الله یا مرزای پیروز کار مرا و برادران ایمانی مرا و بیا مرز زیارت کشتگان حسین علیه السلام را که در دوستی ما رخ اند و مالهای خود را بذل میکنند و بدنهای خود را در راه زیارت وی برنج و قصب می اندازند بجهت خوشحال کردن ما و پیغمبر تو را چه امید تو اب ای خدا آنچه تنها کرده از برای نیکوکاران بما مکافات ده ایشان را و کفایت و محافطت کن ایشان را از شر بر ظالم و جباری و حمایت کن ایشان را از شر بر ظالم جبار بنی و حمایت کن ایشان را از شر بر قوی و ضعیف و از شر شیاطین جن و انس و عطا کن ایشان را زیاده از آنچه طمع دارند و در آمدن زیارت سید الشهداء و آمدن بسوی ما و مفارقت ایشان از اهل و عیال و اوطان و گذشتن خویشان و اولاد و یاران پروردگار را و خلیفه ایشان باش در پرستاری و بخدمتاری اللهم فآرم نلتك الوجوه التي غيرتها الشمس في زیارت آبی عبد الله ای خدا رحم کن رویهای ما را که در راه زیارت حسین از آفتاب متغیر شده است و آرم نلتك الاعین التي جرت دموعها رحمة لنا و رحم کن آن چشمهاییکه اشک از آنها در مصیبت جدم حسین جاری شده است و آرم نلتك الخدود التي تقبلت علی قریب عبد الله الخیر و رحم کن بر رخسارهاییکه بر قهر حسین الیده شده است و آرم نلتك القلوب التي جرحت لاجلنا و رحم کن بر دلهاییکه مروح شده برای ما و رحم کن آن مالهایی را که بجهت مصیبت از دلها برآمده اللهم انی استودعت نلتك لا نفس نلتك لا بدان حق توفیقم من التوحین

که این سواران خود را با ششم رسانند و الا دارا زوز کار با برمی آوردند آن هزار سوار خود بخوار سر راه بر آن نفر گرفتند نایره جرب مشعل گشت فضل بن علی که شجاعت را از پدر میراث داشت در میان ایشان افتاده بهر جانب که رو میکرد از کشتهها پشتهها میخفت تا آخر تیری با سب و بی رسیدن نایسه در آمد و او را با آن زعفرانم شهید کردند چون آن ده تن بشرف شهادت فایز شدند آن هزار سوار هم طحی با آن سواران شدند که مشغول جرب باشم بودند و او پلا آنکه دو هزار سوار بر حرم شکنین دل باشم را در میان گرفتند و آن یک سوار میدان مردی تیغ خور را بر آن دو سوار زد خدا را یاد کرده میگفت لمؤلفه

خدا یا تو دانی که این شخص را بخلق از تو جت بود لیکت و سله مانده بقدر در روزگار توئی آنکه باشی پناه همه که تا او این شاه نشند جگر درخت تفاوت زین بر کنم	غریب است و بکس درین کار کار که گوید یکبیتی جز او هیچ نیست بویزه درین قوم ناپایدار شود منتهی بر تو راه ستانم ازین قوم سید و کر دل انسان که میخواهد انسان کنم	شهنشاه لیکن سپاهیش نه بچه پند تو سپه پاشد بغیر از تو او را نباشد پناه پی یاری وی جهان داور نمانم ازین مشرکان در جهان	خداوند تا پناه پیش نه بکان پناه است کهر باشد ز احوال او خود هستی گواه درین روز که ساز یاری مرا رشتیر خونبار نام و نشان
---	--	--	--

سوار از مرکب پیاده کرد و بجنگ پلاک کفند که زوایه مانده درین خونها در کما خشکید و زنگبار از خسار ما پرید و بنام بن مقاتل تحریص سپاه پهل
میکرد و هر زمان باکف میرود که زود باشد و خون برادرم را از زوایه خواهید باشم چون شیر عریان و شاه با ز پران خود را بنام رسانید و کمر آن
طعون را گرفته از خانه زین بر کند و چنان بر زمین زد که استخوانهایش خود شد و بچشم وصل گشت و از آنجا خود را بعلل لشکر مخالف رسانید و بنام خدا
تیغی بروی زد که از مرکب در غلطید و بنام روحی کردید و علم آن رویا غدار زنگبار کردید بنام که این حالت مشاهد کرد و از آنجا
بند کرد و خود شهید شد که منزه شونده چهار هزار سوار دیگر از لشکر این سعد هدایت سیدانگاه قریب بچهارم هزار نامرد کرد و اگر در آن مرد و اگر
و انقدر زخم بروی زدند که طاقت جهاد از مرتفع گشت و تشکیلی بجای بروی غالب شد که زبانش بجام چسبید پس از مرکب بجنگ افتاد و عرض کرد و بان
رسول الله در راه نوشید شدم و بخدمت جدت رفتم آنجا حبیب بن مظاهر سدی از برای دریافتن سعادت ابدی جرحه کش جام محبت و سرگرم جان
کوی اردو گشت و حبیب پیری بود که سن سال و بزرگوار و صاحب حال از جمله بزرگان دین و صاحب سید المرسلین بود بخدمت حضرت مصطفی رسیده
و احادیث بسیار از آن بزرگوار شنیده و بلازم علی مرتضی مفتح و بهر فرزند و بایاران را از پیوسته رفیق و انبار آمد حضرت سید الشهدا علیه السلام
بی اندازه نسبت با و اکرام و اعزاز فرمودی و ملاحظت نمودی که بینه که قرآن را تمام در حفظ داشت و هر شب بعد از نماز خفتن تا بصبح خواب نکردی
و طاوت کلام الله نمودی اما چون از حضرت شاه شهیدان حضرت طلحه حضرت کریم شد و گفت ای حبیب تو مرا از غده یاد کاری و این دل پیران

سرا با تو این بیار است مفارقت توام و شوار و دیگر آنکه پیری تو را فرود گرفته حبیب کرمان شد و عرض کرد لمؤلفه	تفقدی کن و پیرانه سر جوانم کن
بسا ز رعیت و قابل خانم کن ولی بجز نظر بدیل و تو نم کن	فدایت شوم بخوابم در پیش جدت رو سفید باشم و پدرت از من رضی و خوش شود باشد و مادرت مرا هم از جان نثاران تو محسوب دارد و میخواهم که در روز قیامت مرا در زمره شهیدان و کشتگان در راه تو شکر کنند حضرت چون صرار او را دید با نهایت حسرت و اندوه وی را اجازت داد و حبیب بمیدان حرب قدم نهاد و بان پیری و نا توانی و ضعف بنیه بتوجه و محبت حضرت امام حسین شست و دو نفر از آن قوم را بقل آورد و آخر طعونی فرصت یافته ضربی بروی زد که از پایی درآمد و خواست که بر خیزد و حسین بن نهیر و دل الزنا

فدایت شوم بخوابم در پیش جدت رو سفید باشم و پدرت از من رضی و خوش شود باشد و مادرت مرا هم از جان نثاران تو محسوب دارد و میخواهم که در روز قیامت مرا در زمره شهیدان و کشتگان در راه تو شکر کنند حضرت چون صرار او را دید با نهایت حسرت و اندوه وی را اجازت داد و حبیب بمیدان حرب قدم نهاد و بان پیری و نا توانی و ضعف بنیه بتوجه و محبت حضرت امام حسین شست و دو نفر از آن قوم را بقل آورد و آخر طعونی فرصت یافته ضربی بروی زد که از پایی درآمد و خواست که بر خیزد و حسین بن نهیر و دل الزنا

نورسارگان باطل شد و بهمان خون	مؤلفه اری آری از غم لب نشکند	آسمان از دید خون بود اگر باشد	دوست از تن جایی پلین همی باد
چون میادیدن عربان آن گلگون	یارب آن ساعتی حالت دشت نشاکند	خفته در خون بر سر ماران سحاب	از جلد مصیبتی که در روز عاشورا

دل آن آقا را بدو آورد تا روز قیامت کسی از شیعیان آن مولای زیاد نخواهد کرد و شهادت با ششم بن عبدین ابی وقاص است که سپهر عمیق شناس بود مؤلفه

هرگز اگر دو سعادت همیشین	عاقبت بن کرد و صاحب یقین	هرگز باشد تفاوت در نهاد	دین بی و نیبای دون بدید
این یکی با شتم شود آن یکت عمر	گرچه نیک شایخ باشد این بد	این یکی بر هست شیرین لطیف	وان یکی بر باشدی تلخ و کثیف
این یکی در راه دین سرسیرد	وان یکی از شاه دین سرسیرد	این حسین اخون فساند و در کاب	وان یکی از وی سناید منع آب
ده چه خوش گفت آن مثل اساوران	مولوی گزوی سخن دار و طراز	رفشا نذر و سکت خوچون	هر کسی بر فطرت خود می تند

علماء خبر و سیر آوردند که بعد از شهادت سپهر بن عویص و بعضی از یاران سیدان جهان ناکا از میان بیابان سواری مکتل و مسلح نمودار گشت که بر مرکب کوه پیکری سوار بود و خود عادی فولادی بر سر و سپری مدور بگفت و دشت و تنغ یانی جوهری حاصل کرده و نیزه هجده زنجی بر دست گرفته و سایر آلات حرب را بر خود آرمه کالبرق اللاح و البدر الساطع بمیدان رسید بعد از نظریه و جولان روی سپاه مخالف کرد و گفت هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد بداند منم با ششم بن عبدین ابی وقاص پس روی با امام امام کرده گفت السلام علیک یا بن رسول الله که سپهر عمر سعد بجزب شما آمده است من بیاری شما آمده ام التماس دارم که مرض فرمانی تا بروم و جان خود را تا قدم مبارک سازم و فردای قیامت مرا نیز از جرگه جان بانان شماری و پاس

مرحمت در شفاعت گذاری مؤلفه	دارم امید که در روز قیامت من هم	با شتم از جرگه جان با حکمان دروغ	چشم آن دارم در جان جان میگذرم
که شوم قابل فیض از پدر و مادر	نا جوانمردم اگر جان نختم بر تو شام	مرد نیست که امروز شود یا و تو	نیک دانم توئی آن شاه که در بدو

حضرت چون دید که اینهم قابل فیض اب و مایل قرب احد است بروی دعا نمود و اجازت فرمود پس با ششم روی بشکر مخالف کرد گفت منخو بهم از شما که سپهر عمر سعد چون از شجاعت با شتم مطلع بود آن گفته لرزه بر اعضایش افتاد و بلبشگر کوفه و شام حلیتی او گفت همه میدانند که این با شتم من است و رفتن من میدان او مصلحت نیست کسیت که بروی را از برای من بیاد و دشمنان بن معائل که از امری طلب و در مبارزت مشهور عرب بود و در آن نزدیکی از شام با هزار سوار بیاری بن زیاد آمده بود و گفت این کار من است پس برابر با شتم گفتشای مرد برکت این چه بی عقلی است کسی دست از مال و جاه دنیا بر میدارد و خود را بلاحظه که معلوم نیست مملکت می اندازد با شتم گفت ای ناکس دون این چه بی انصافی است که کسی سبب دنیا بی اعتبار دست از نعیم جاوید بر دارد و بجهت زید فاسق فاجر شمشیر بروی سپهر مخالف کشد چگونه کسی خدا را شناسد چنین کند و چگونه عالی تهی دنیا را با خرت بدل کند دشمنان خواست دوباره سخن گوید که با شتم بگفت بر مرکب زده بروی حمله آورد دشمنان نیزه حواله سینه او کرد با شتم رو کرد و آنچنان شیری بفرق آن ناپاک زد که تا پشت مرکب شکافته شد و آواز تکبیر از سپاه شاه بی نظیر بلند شد چون دشمنان بدگت سیران و اصل گشت بر آوردی با هزار سوار که ملازمان دشمنان نابکار بودند بیکبار بر ششم حمله کردند و با شتم دره اندیشه نگروه خود را در میان سواران فکند مؤلفه

چنان حمل آورد بران کرد	که لرزیدار همیشه لب ز کوه	خروشید و جوشید مانند برق	شد آنگاه در قلم حرب غرق
بدستی که از تن باو خزان	فروریزد از شاخ برکن زند	فروریخت در عرصه کارزار	سرخسرم از تن سندان کذا

و چون حضرت امام حسین علیه السلام دید که با شتم با هزار سوار محارب میکند از دور دست و جوانمردی طاقت نیار و در بر او خود و فضل بن علی را با نفر سوار بیاری آن نادر فرستاد این سعد چون دید که شاهزاده عالی تبار سوار بجاییت با شتم فرستاده هزار سوار دیگر از لشکر جدا نموده و گفت مگر دید

نه تو سرور بستی که چنین غلام دارم و با آن صفا و بها و کمال صلاح و تقوی بودی و قرآن اینکو تلاوت نمودی بخدمت سرور شهیدان آمده بر خاک افتاد
و عرض کردی این رسول الله جانم فدای تو باد میدانم که به یکس از لشکر ما زنده نخواهد ماند اجازت ده تا من رود تر میدان روم و جان خود را فدای حضرت

فرمود من ترا برین العابدین بخشیدم بروا زوی اجازت طلب کن انعام بخدمت امام بهیار آمده سلام کرد و عرض نمود	آن بار صدائی تو که در ترسب	بر پا زو بود تو بود پایه عالم	لغو شد ای خاک هست آسین عالم
بر چاکریت فخر کند عیسی مریم	فرومای اجازت بمن ای خسرو خوار	تا در راه و جان بعد از سازم من هم	ای سید من از بدت خست خرم

که بمیدان روم و جان فدایش سازم فرمود اختیار تو با فرزند من است اینک روی نیاز باستان کرم عمیم تو آورده ام و میخواهم مرخص فرمائی که در راه پند
سربازم و مرکب سعادت در میدان جنت تا ز من حضرت فرمودند من ترا از کرم و حال در امر خود مختاری تو که شهادت غلام ترک
امام زین العابدین پس دیگر باره بخدمت امام مظلوم آمد و صورت حال را بعرض اقدس رسانید و بعد از مرخص شدن بعقب خمیه ای حرم آمد
و گفت ای محمدات حشرات عصمت و طهارت من مدتی خدمت شما را کرده ام بعد عا دارم که اگر تقصیری و رخصت شما را کرده باشم مرا بجل فرمایند

و فرمای قیامت مرا حرامش کند تو	از شهادت تو که بفرمای شمار	باز خواهد که باشم بشما خدمتگار	بقلامی شما تا شده ام حلقه بکوش
--------------------------------	----------------------------	--------------------------------	--------------------------------

از خداوندی شما ان جهان دارم عا

بمیدان نهاد و در آنوقت جناب سید مجاهد فرمود که این خمیه را بالا زنی تا من محاربه غلام خود را انظار کنم و چون غلام کبنا میدان رسید شمشیر کشید و در
بجکت در آورد و ترکی اشعاری خواند که ترجمه اش اینست ای حسین ای کهر و جانم نسو کرمیت سبحانی منم آن ترک که سلطان
کروام هندوی حضرت خونا پس مبارز خوست مبارزی بمیدان می آمد او را ضرب تیغ آبدار روانه بس لبوار کرد و سید با زچند سوار دیگر آمدند
انهار نیز بجهنم و اصل خشت آنجا حمله بر تمام شکر آورد و جمعی را طعمه شمشیر کرد و سید تا شربت شهادت نوشید لا اله الا الله علی القوم الظالمین

مجلس نهم ذکر شهادت اولاد مسلم بن عقیل بن جعفر و سان شهادت نور دیده سید محمد تقی قاسم بن حسن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَآهْلِ بَيْتِهِ وَعَلَى أَنْصَارِ دِينِ اللَّهِ وَكُلِّ ظَالِمٍ نَبِيغِيهِ
وَعَلَى الْجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالنَّاصِرِينَ كُفْلَانَهُ وَدَحْمَةَ اللَّهِ وَبِرْكَائِهِ وَبَعْدَ فَقْدِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَوَصَّيْنَا الْأَنْفُسَ
بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا نَحْنُ نَحْمِلُ ثِقَتَهُمْ كُفْرًا وَوَصَّيْتُهُ كُفْرًا وَجَمَلُهُ وَفِيصَالَهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ
سَنَةً قَالَ رَبِّي أَوْ عَنِ أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّْ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي دِينِي
ظاهرا و با شرفی آنکه وصیت کردیم و لازم کردیم بر انسان جهان بر پدر و مادر و ابوه طه رحمت و شفقتی که متحمل میشوند از رحل و شیر دادن و
ربیت و حق عظیم که در حق وی دارند و از آنچه است که خدایتعالی شکرایش از مغفون بشکر خود کرده و فرموده ان اشكر لبي و لوالديك يعني
شکر کن برای مرا و والدین خود را و باز در مقام تاکید و تحرام بگوید مخالفان ایشان فرموده و قضی بک ان لا تعبدوا الا اياه و يا لوالدين
احسانا یعنی حکم فرمود پروردگار تو اینکه عبادت نکنی مرا و والدین جهان کنی و صدیقی دار و شده که یفعل الباقی ما ایتها ان یفعل فلن یفعل
الناس و یفعل العاق ما ایتها ان یفعل فلن یدخل الجنة یعنی جهان کننده بوالدین هر چه میخواهند
که داخل جنت نخواهند شد بوجه عمل خیری و از حضرت صادق روایت شده است که مردی بخدمت رسول خدا آمد و عرض کرد که من عیب دارم بچاک
روم حضرت فرمود که جهاد کن در راه خدا که اگر گشته شوی زنده ییاشی و روزی میخوری و اگر در آن راه بمیری اجر تو برده است و اگر بر روی مرزید

در رسید و شمشیری بفرق آن پیرا توان زد که دو باره بخاک و خون افتاد آنجا فریاد زد که یا بن رسول اللہ در کسی حضرت چون صدای حبیب رسید کربلا
 وقتی رسید که هنوزش رمقی باقی بود و دیده باز کرد و بر روی مبارک حضرت نگاه کرد و اهل کسب و گفت یا بن رسول اللہ یا من سخی کوی و پیغمبری که بچند و پند
 داری بفرمای منت خدایا که این ریش سفید را در دوستی تو بخون خود خصاب کردم لکن صد شکر که سرخوش ابروی تو شدم غمگین یا در روی تو شدم
 بر پاس حسرت تو علی رخ سپید صد شکر که از زبان کوی تو شدم حضرت کسیت و فرمود یا حبیب بشیر الجنة بشارت او را به
 ما هم از عقب تو رسیدیم حبیب بشارت آن بشارت عازم دارالسرور کردید و در واقع بزم حمد و قصور گشتن و جان بجان آفرین سپرد بروایتی رسید که قابل
 بدیل بن صریح بود و سر او را پس از کشتن گردن آویختند بگردن حبیب با سپری بود که چاک و در دروازه آمده بود که شاید از عراق کاروانی آید و سراسر
 احوال امام حسین را و پدر خود را که سید و دید سوار می بان بیت می آید آن کوک پر سید که این کسیت گفت که این سر حبیب بن مظاہر است و در کربلا کشته شد
 سر او را بکوه آورده ام آن طفل چون نیک نگاه کرد و سر پدرش را شناخت آغاز گریه و زاری کرد و سسکی برداشت و بفرق بدیل زد و او را بدو رخ روانده است
 و سر پدر را بر دو قبرستان که دفن نمود و حال او را آنجا ندانست که بر اسن الحیب مشهور است بعد از آن ابن سعد و دیگر پیرکیت از اصحاب حضرت که می آید
 جمع کشید و حرم غفیری را هلاک میکنند با عمر بن حجاج حکم دادند که آنچه لشکر دارند بکند دفعه از جابر رسید پس آن لشکر بیروت از خدا بیگانه با اصحاب حضرت
 حمله آوردند و در آنوقت سی نفر از یاران امام مظلوم باقی مانده بود ایشان سر راه بر لشکر مخالف گرفتند و آتش حرب عالم را فرو گرفت و چون خمیهای حرم محرم
 حضرت متصل بود لشکر کفار بگوشه زدند که از هر جانب حمله آوردند ابن سعد کافر بیروت آمد که که سردقات ایل بیت عصمت را از پای داد و در آنوقت
 این بجزئی کردند حضرت با بعضی اصحاب از میان خمیها درآمدند و بسیاری از آن بی رحمان را بچشم فرستادند ابن سعد چون آن حالت را دید گفت آقا
 و خمیهای مبارک نشند در آنوقت اصحاب حضرت بچوش و خروش درآمدند و با تفاق حضرت متوجه قال شدند و کوششها کردند و عمر بن قریظ نصاری
 همه جا در پیش روی حضرت جاوید جان ناری میکرد و بر ضربتی که بجانب حضرت می آمد و بجان میزد تا آنکه از پا درآمد آنوقت عرض کرد یا بن رسول
 آیا بعد خود و فکر دم حضرت فرمود علی چون من داخل بهشت شوم تو نیز آن وقت در پیش روی من خواهی بود اکنون سلام مرا بچند بزرگوارم برسان آنجا
 غلام سیاهی که از او کرده بود و غفاری بود آمد و زمین ادب بوسه داد و دستهای حرب نمود آنحضرت فرمود ترا خص کردم که از پی کار خود روی عرض کرد
 فدایت شوم من مدت عمر خود را بخدمت و وفایت گذرانیدم حال که وقت خدمت و رورخت و خدمت است چرا از شما مفارقت کنم و خون مالای خود
 در راه چون واقفانی دروغ دارم ای فرزند سید امام ایامی که من هم باروی سیاه و حال تبا و بوی بد باروی سفید بوی خوش با زنده یاران تو و

آقایان خود و خل بهشت شوم	کر چه در پیمان از تو غلامیم و تو شاهی	لیکن ارباب کرم را چه سفیدی	اگر تو نمیدی من که جویم امیدی
در تو از پیش برانی ز که جویم چنان	ای آقای آقایان و ای مولای عالمیان	شما قسم که از شما جد نمی شوم تا خون بسوی خود را با خوننا طلبید و پاکیزه	
شما ایچته ببارم و بدن سیاه خورا در میان بدنهای ظاهرا شما اندام حضرت بر حالت وی کسیت و اجازت و اورفت و جمعی را هلاک ساختند تا آنجا	افتاد حضرت چون سیر و نقش آمد بدو و عالم فانی گفته بود او را بر داشته شوم کیت شهدا آورد و کشت دوست مبارک بر سر روی وی کشید و فرمود	خداوند روی او را سفید کردان و بوی ویرانیکو او را بانیکو کاران محسوس ساز و در میان او اهل بیت محمد صبا بی میذار از حضرت امام زین العابدین بود	
که قبضه رفتند و شهدا را دفن کردند همه گفتند که از آن غلام بوی مشک و غیره ساطع بود و دیگر از غلامانی که در کتاب آن آقا کشته شدند غلام ترکی بود که	حضرت سید الشهدا بجهت خدمت امام زین العابدین خریدند بود عازم میدان شد و آن غلامی بو نیکی روی و نیکی خوی با عذاری چون کل ارغوان و ماهی		
که کبر و بدی بزبان حال گشتی	کس ازین نمک ندارد که تو ای غلام دار	دل ریش عازانک تمام داری	همه سر و پای بستان قدمی منیر آمد

نمیشد اگر ایشان را سکر و حسان و تعظیم کرده خدا سکر تعظیم نموده و ابن عباس از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون خداوند
 جلیل غزاسمه عرش و ملائکه و حاملین عرش را خلق کرد و وحی شد بایشان که طواف کنید بر عرش من و تسبیح و تهلل کنید مرا پس تسبیح و تهلل گفتند و طواف کردند
 پس فرمود که صلوات بر سید بر حبیب من محمد که او را از نور عظمت خود خلق کرده ام گفتند خدایا ما را امر فرمودی که طواف کنیم عرش ترا و ما که تسبیح ترا
 پس امر میفرمائی که صلوات فرستیم بر حبیب تو آیا کم کنیم تسبیح ترا بعض صلوات ترا سید که اذ اصلیتم حبیبی محمداً سبحانک و تعالی و هلاله و غیره یعنی
 هرگاه صلوات بر او فرستید پس مرا تسبیح و تهلل کرده اید پس خوشا سعادت کسانی که رعایت احسان ایشان می کنند و یاری و نصرت ایشان و در مصیبت
 تعزیت ایشان و گریه میکنند در مصیبت ایشان بن قولیه و دیگران اندر آیه بن عین روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود ما من عین
 الى الله و ما من عین غیره من عین بکف و معنی عین چشمی است در نزد خدا محبوب تر و آب دیده در نزد خدا عزیز تر نیست از آن چشمی که گریه و برزتاب خود را در مصیبت
 جدم حسین علیه السلام و گریه کننده نیست که بر او گریه مگر آنکه نیکی کرده است بحضرت فاطمه علیها السلام و او را گریه است حق با اهل بیت را و عابد محبتش
 الا عباداً و باکیه الا البائسین علیهم السلام هر کسی روز قیامت چشمش گریان است مگر چشم گریه کندگان جدم حسین علیه السلام که محسور میشود با دیده روشن
 و خلق همه در اضطراب میباشد و ایشان ایمن اند و خلق را در حساب میدهند و ایشان میانه عرش الهی میباشند و با جدم حسین هم صحبت اند و خوبی از حساب
 ندارد و در حدیث است که من علی بن حنفی حوفاً فقد صیرنی عبداً اکیسک یک حرف تعلیم من کند مرا بنده خود گردانیده است آیا بوسطن ایشان راه
 معرفت خدا و عبادت و بندگی و امور معاش و معاد و سایر علوم دیگر را نیاموختیم و ما را بنده خود ساختند و یادماند که هر چه بد کردی عاقبت بد است
 بود بندگانی که خداوندان خود گشتند و حق ایشان را رعایت و همان نکرودند و شکلی نیست که جمیع بندگان بنده تربیتی ایشان میباشند تا ملکنند
 و به پیوند که معنی بندگی این بود که آقایی او شمارا بشمیرد پس بشمیرد و سرش را بر سر نه کند و عیالش را لیسر کند و مالش را تاراج نکند ما شنویم و
 خودداری کنیم نه و الله شرط بندگی و ارادت در رسم دوستی و محبت چنین است که او بجهت ما سر فراد کند و ما مضایقه کنیم از اشکات شوری در مصیبت او و لطف

او بر آیه از جان بگذشت و سر	ما دروغ آریم از در دوستی اشک است	او پدر باشد با ما و ما بغفلت اندریم	وزیر پیش این با در مالش با یادش
کس نکرود و قهار قدرت پدرا ترا	کا در فرزند و غمخواری کند چون	ای سپردم تا تم چون پدرماند چرخ	جای آب ز دیده باید ریخت خونما
چون پدر پرورد خلق و بختش خوی	خشم کرد و پرورد چون با خلق افسوس	عالم علوم ربانی شیخ حسین بن منصور بقرانی در کتاب فواح از کتاب	

نائب السائب از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که چون حسین علیه السلام عازم عراق شد فرتم و با عرض کردم فدات شوم تو فرزند
 پیغمبری و احد البسطن صلاح میدهم که چون برادرت حسن با دشمنان مصالحه فرمائی بدی سگی برادرت حسن نیز صاحب رشد و عقل بود حضرت فرمود آنچه بر او
 کرد باذن خدا و رسول بود آنچه من میکنم نیز باذن خدا و رسول است آیا میخواهی که جدو پدر و برادر من را ببینی و ببوی که از آنچه من میکنم گفته ایشان است
 پس اشاره کرد باسمان دیدم در پای آسمان کساده شده در رسول خدا و علی مرتضی و حسن مجتبی و حمزه سید الشهداء و جعفر طیار بر زمین فرو دادند پس از جا
 برستم و والحمد لله ان شدم ناگاه رسول خدا روی مبارک بسمت من کرده فرمود **اَلَا اَقُلُّ لَكَ اَمْرَ الْحَسَنِ قَبْلَ الْحُسَيْنِ** آیا تو خیر ندادم چنانچه
 حسین را پیش از حسین یا جابر **لَا تَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى تَكُونَ لِحَبِيبِكَ مُسْلِمًا وَلَا تَكُونُ مُخْتَرَضًا** ایانت صحیح نیست تا تسلیم کنی
 الله خود را و اعتراض نکنی بر ایشان آیا میخواهی بی جایگاه فرزند من حسین را و جایگاه معویه و یزید را گفتیم **يَعْتَمِدُ رَسُوْلُ كَلْفَةٍ** پس با کسی
 زمین زده شکافه شد و دریای ظاهر گشت باز بر آن دریا اشاره فرمود دریای ظاهر شد تا هفت دریا ظاهر گردید و وزیرانانش جهنم را دیدم و دیدم
 ولید بن مخیره و ابی جهل و معویه و یزید را که در زنجیری عظیم مقید بودند و سخت تر بود عذاب آنها از عذاب همه اهل جهنم پس فرمود سر بالا کن چون

مثل روزی که از مادر متولد شده باشی گفت یا رسول الله مرا پدری است پر که بمن انس دارند و ناخوش میدارند چه در وقت مراجعت فرمود
 بمان زوانها فالذی نقی بیدیه لا کتمها لیک یوما ولله خیر من حیاه ^{شاید} قسم بخدا که ان کرفن ایشان بگویند شبانه روز بهر است از جواد در
 کمال چون این را دانستی بدانکه وجودیست حیو و حیویتی ظاهری و حیو معنوی حقیقی شکی نیست که هرگاه والدین صوری که در طبع حیو ظاهری هستند
 عظیم است حق ایشان در نزد خدا تعالی و نزد عقل پس در و ما در حقیقی که باعث حیو ابدی و بقا و سروری میباشند حق ایشان چه قدر بزرگت خواهد بود
 والدین حقیقی امام و پیغمبر میباشند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود **انما اولادنا و اولادنا ابوا هذیه الا مشی من و علی و بعد این است** بیستم که بوسط
 ایشان حیو حقیقی حاصل است بلکه درین حیو ظاهری و نشاء دنیوی همه آنچه موجود است بوسطه وجود ایشان است اگر بزرگت وجود مبارک ایشان نبود
 عالم و ما فیها نبود و اگر از توجه نفوس قدسیه ایشان نبود نزول برکات و وضع بیات نمیشد و یعنی در پیش از باب معرفت بسی روشن است در اجزای
 علیه السلام تصریح بآن شده و جناب سید الوصیین امیر المؤمنین علیه السلام مکرر بطریق بن شهاب فرمود که **فهم ذاتی دائرة الایمان و استقامه**
الوجود و قطب دائرة الوجود و ضوئ منکس الشرف و نور فقره و اصل العز و مبدئه و منتها یعنی اتم انداخته دایره ایمان و
موجودات و ایشانند روشنی آفتاب راه و اصل عزت و ابتداء جلالت و در حدیث دیگر از حضرت باقر علیه السلام روایت است که فرمود
مخن الصراطین مستضاء و التبیان لمن اهتدی و مخن الفأده الی الجنة مخن الجود و القناطیر مخن السنام الاعظم
بنیان نزل الغیث و بنیان نزل الحسنة و بنیان دفع العذاب و النعمة ما یم چراغهای روشن و راه است و گشائنده مردم نبوی است و ما یم
 جبر و طهارت و مایه نجات بندگان و ما یم درجات عالیه رفیع و بوسطه مابعد ان میاید و دفع عذاب از مردم میشود و علی بن ابراهیم در تفسیر خود
 روایت کرده که ملا و بوالدین حسین علیه السلام نمک احسان رسول الله است بنابراین حاصل معنی آیه شریفه آن است که وصیت کردیم انسان را در
 حسین بجهت انتساب ایشان بر رسول الله صلی الله علیه و آله و تتمه آیه دلیل است بر معنی زیرا که حضرت سید الشهدا علیه السلام بود که مادرش حمل کرد و
 از روی گراه و رسید او را از روی گراه زیرا که خبر داده بودند که فرزند ترا شهید میکنند چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود آیا دیده ای کسی که بشک
 پسری باور دهند و ناخوش داشته باشد حمل او را و این قولیه نیز از آنحضرت روایت کرده که جبرئیل نازل شد بر پیغمبر و عرض کرد خداوند میفرماید
 امامت و ولایت و وصایت او را و قرار میدهم حضرت رضی شد و فرستاد و نیز فاطمه سلام الله علیها که شایسته میداد مرا خدا بفرزند می آرد

که هست من اورا شهید میکند حضرت فاطمه جواب فرستاد و گفت ایضا	بفرزند می چنین نیست صاحب	که خواهد گشته شد از جور است
مرا فرزند بایه عیش باید	دل از فرزند باید شاد کرد	زیند قید و غم آرد کرد
نه هر ساعت از بوشم برشان	نخواهم اینچنین طفلی بعالم	که عیشش غم فراید سور ماتم
گرم خست چنین طفلی بدانا	چنان کریم ز غم با آه و زاری	که در کس را بر تو بباری
من کرد و جب اگر بیدار زند	چون پیام حضرت فاطمه علیها السلام بجناب سالتاب صلی الله	

علیه و آله رسید فرستاد که خداوند کریم در فریاد و قرار خواهد داد امامت و وصایت و ولایت با فاطمه جواب داد که رضی شدم پس حمل کرد او را
 از روی گراه است و مدت حمل و شیر او سیاه بود و وهم حضرت صادق علیه السلام فرمود که در حق جدم حسین شدایه **دو صلینا الیکنا بمقتضا**
 وصیت الهی و دلالت عقلی و نقلی شکرنامه که والدین حقیقی میباشند واجب است و شکر این والدین است که مقرون بتوحید خداست پس کسی که
 ایشان شکر کند خدا را شکر کرده است و این طاوس ذکر کرده **اشکر لمن تولاهم لما خلقت** شکر کن کسانی را که هرگاه ایشان نبودند تو خلق

در قدم که بغیر از تو فاشم سر و جانم

که تو پیش از همه اموز بدرگاه الهی

حضرت فرمود یا ولدی آتش بی بر خجالت آت الوبیت ای فرزند

ایا بیای خود میخواهی بسوی مرگ روی داشته شوی قاسم خود را بروی دست پای حضرت انداخت و با کبریه عرض کرد و کفایت یا نعم و آت بیت
الاعضاء و چند کلمه ای عمم بزرگوار چگونه نروم و حال آنکه تو غریب تنها باشی فقال الحسن علیه السلام یا بن الاخی انش من الخی الا ای سر
برادر من علامت و نامری و از آن بزرگوار یاد کاری چگونه ترا خدمت حرب کفار هم پس قاسم رفت و گوشه محزون و معنوم نشست و سر بر آویخت و اندوهنا

و سیلاب اشک از دیده کشاد آید

ناگاه بیاوش آمد از باب

اندم که در غم بودی تا

کس سبب نوشته بیازو نما

وانکه پدران گفت با او

ای روشنی دو دیده من

فرزندالم رسیده من

اندم که ترا غمی در آید

چونانکه علاج وی نشاید

خواهی که غمت زول زود

بکشودن این نوشته باید

پس قاسم با خود گفت که بچرا

عمرم گذشته هرگز قبل از این مصیبت و غمی نگشتم دست برو تو بخود را کشود و خواند و دید که پدر بزرگوارش نوشته است یا ولدی یا قاسم اوصیبت
انک اذا رأیت حنک الحسنین فی کربلاء و قد احاطت به الاعداء فلا تترك البراءة و الجهاد لا اعداء الله و اعداء رسوله
ولا تبخل علیه بروحک و کلما انهاک عن البراءة اوده لیاذن لک بالبر ان تخطی بالعبادة الابدیة پس آن جوان سعادتمند
بمخیل خدمت غم بزرگوار خود شرف گردید آن فرمان واجب الاذعان با بعض حضرت رسانید چون نظر مبارک آنحضرت بخطها یون برادر افتاد

بکاء شیدا و نادایا الویل و الشبور و تنفس الشکر

از یاوران دل افکار

بگریست چنانکه ابراز

از باغ بهشت سر بر آرد

ناله ز غم از دل تنگ

چونانکه بسخت این سنگ

کها بغمان که ای برادر

و از شهر و دیار بی نصیبم

بنگر که چنان درین بیابان

بی یارم و بی پناه و حیران

باز او بین چنان غریبم

پس فرمود ای سپهر در پرت و صیتی از برای تو فرموده و من در حق تو تیر و صیتی فرموده که لابد با عمل باید نمود پس دست جناب قاسم را گرفت و بچشمهای

حرم آورد و فرمود که مادر قاسم را حاضر کنید چون بخدمت حاضر شد فرمود یا ام القاسم الیس للقاسم ثیاب جدیدا ای مادر قاسم ایام
از برای قاسم رخوت تازه عرض کرده فرمود بخواب خود زینب که آن صندوق که بتوسعه دام حاضر کن چون صندوق را حاضر ساخت حضرت عرض
بدست مبارک کشود و لباسهای برادر مسموم خود را بیرون آورد و بر اندام قاسم پوشانید پس بگریست دست قاسم را گرفته و بدست دیگر دست قاسم
عروس را گرفت و در میان ایشان اجزای صیده عقد را فرمود در خمیه جداگانه عروس و داماد آورده و دست بهم داد و بیرون آمد با عیاش و عیون
و علی اکبر و زمان مصیبت زده موریشان گریان و خروششان همه تشنه در سینه و ماتم دار گوشه نشستند لرزیده

با چنان اندیشه شش دادر

یاد آن حالت کجا بودش مجال

که گذرد باوران امر مجال

تا گوید کس که چون آن لحظه شاه

بگفت طرح عروسی در غم

جامع الاضداد از آن گویند امام

که بود در امری هرگز که مقام

با چنان خوف و خطر وان ایستاد

بی تفاوت مشکل و آسان بود

حلم او را هست در عین غضب

هم بود آسوده در عین تعب

سج و راحت در برش یکسان بود

بست شادمنی و غم او نشد

او بزرگ است دولی اندر جهان

که بود یکسان برادر و سوزنیان

غیبت سوز و ماتم او را منفرد

که بجای پستی تا سر نشانی

با وجود او که هستی پرور است

که وجودی هست هستی او را

در برش گریست مانند حسین

خیمه محزون و مغموم نشسته و نگاه حسرت بر صورت داماد میکرد و داماد نیز در گوشه دیگر نظر حسرت بر روی عروس میکرد که ناگاه ندای بل من مبارک
از جانب دشمن بلند شد پس قاسم با کزیر دل از عروس خود برگرد و برخواست که بیرون آید فاطمه عروس آله و فوس برآمد و گریان گریان عرض کرد ای

چنان کردم در پای آسمان کشاده گشت و اعلام و جرات بشت بنظم آمد پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله با همراهم بان بالا فرستند و چون بلند شدند پیغمبر
 صیحه زد که یا بنی آسمان دیدم جناب سید الشهدا علیه السلام با ایشان طعن شد و بالا فرستند و داخل بشت شدند و در اعلامی بر لب بشت
 جایی گرفتند پس در آنجا پیغمبر دست حسین را گرفته فرمود یا جانم اینها را بکش و بگو که ای محمدی منی هیهنا نسلم آخره ولا تسکناک کن مؤمنا
 ای جابر این فرزند من است و با من در اینجا بماند تسلیم کن امر او را تا از مؤمنان باشی جابر که یقینت عینای این آفران دلت ناقلت من رسول
 گوید و در پیغام که از آنجا آمد زنده ام بجهت چون وقت تمام کنی باز گشت این مومنانست که بجهت نجات امت و خلاصی ایشان متحمل این نواب و مصائب
 شدند پس کواحسان او در مقابل این حسنها سجدت قسم که اگر خلق اولین و آخرین بدین گریه و نوحه کنند باز مقصر خواهند بود بجهت بزرگی این مصیبت حضرت
 رضا سلام الله علیه فرمودند بر پیشبند که اگر گریه میکنی چیزی پس گریه کن بر حسین زیرا که او را بوحی کرد ما نذکوفسند و معناه من اهل بیت است
 عشر رجلا ما لهم فی الاثر شیهة با او گشت سجده نفر از اهل بیتش را که در همه زمین مثل ایشان بهم نرسد علماء اخبار و نقله آثار ائمه اطهار سلام الله
 علیهم مثل شیخ مفید و سید بن طاووس و محمد بن ابراهیم الموسوی و دیگران روایت کرده اند که بعد از آنکه صحاب سعادت نصاب آنجا بدرج سعاد
 رسیدند نوبت با قارب حضرت رسید و ایشان پنج طایفه بودند اولاد عقیل و اولاد جعفر و اولاد امیر المؤمنین و اولاد امام حسن و اولاد امام حسین

و اول کسی که عازم میدان شد عبد الله بن مسلم بن عقیل بعد از خوردن سبزه بود

جوان اما سبزه بازی کهن بود

بزرگوار در میان بشت و بخدمت حضرت آمده اذن جهاد خواست و چندان الحاح کرد تا امام نام او را اجازت داد پس با پی در سر که جان بازی نهاد و در جری
 خواند و خود را بقلب سپاه نچنجه سه حلا آورد و در هر حله بشت نفر از بخت فرستاد و آخر دو کوشه ایستاده و دست خود و پیشانی نهاده بود که طبعی تیری انداخت
 که دست و پیشانی آن کودک را بیکد کرد و دست و عمر بن صبح او را شهید کرد و برایتی اسد بن مالک قاتل او بود بعد از آن برادرش محمد بن مسلم شهید
 رسید پس از وی جعفر بن عقیل میدان رفت و نسب خود را بیان نمود و بعضی از مدیح سید الشهدا علیه السلام را ذکر کرد و خود را بیان آن منافقان انخدود
 بازوه نفری با لاک ساخت و بجای آن دخت آخرش برین مسوط همانی و بعضی گفته اند عروه بن عبد الله خشمی او را شهید کرد بعد از آن عبد الرحمن بن عقیل روی
 میدان نهاد و عهده نفری بدو رخ فرستاد پس عثمان بن خالد حسنی او را بقتل رسانید پس نوبت با اولاد جعفر رسید اقل محمد بن جعفر مرضی حاصل کرده و در میان
 میدان آمده ده نفر را گشت آخر الامر عامر بن شمس را شهید ساخت پس عون برادر او میدان رفت و بعد از خواندن بر خمره سوار و جهده پیاده را از آن

حیات پیاده کرده تا آنکه عبد الله بن بزه همانی علیه الله انرا از پای در آورد پس نوبت با اولاد امام حسن رسید

بر اولاد حسن چون نوبت جان باقی ماند	بیا و کشتگان که بلا هر کل که در صحرای	بجای اختران پیدایین زمین کهن	بسی لحنی بجز آنکه نظر از هر غم گفتمی	ز قتل آن سهی سوان نیالی راستی	بهاشت چه سرای غم باشد لیکن این
-------------------------------------	---------------------------------------	------------------------------	--------------------------------------	-------------------------------	--------------------------------

زاد و دفغان فاطمه بنت المونان

در کربلا و نفر بودند و بعضی گفته اند که سید تقی بودند عبد الله قاسم و ابوبکر اما چون نوبت شهادت قاسم رسید بزرگوار آمد و بعضی نقل کرده اند
 که مادرش همراه او بود چون حضرت یافت که قاسم بجهت گشته شدن آمده او را در بغل گرفت و جعلاً بیکیان حتی غشی علیها ما در کرد
 تا آنکه در هوش شد و چون هوش آمدند قاسم عرض کرد لعنوا

چه شود که بنوازی من و از غم گذار

ای برار لکه عرش زده نوبت ما	کن مرخص که منت نیز کنم باری و کا	که فیما بین جبار ز همه لجاج و پناهی	ومی بخت تو داده خداوند گوی	خاصه کنون وین باری درین خیل پناهی
-----------------------------	----------------------------------	-------------------------------------	----------------------------	-----------------------------------

مقاله با او نبود پس غمان مرکب بجانب خمها معطوف کرد چون اهل بیت مرحبت در او دیدند مسرور شدند و قسیمی صوت اینکة عظمه و کبی تنگی

چون نزدیک شد پس صدای عروس خود شنید که میگوید آلفه	دل ابروست و توان اینک که اول خنجر	چو شنیدن غمان و ناله زوی سلب سیر
ساده گشت و در خیمه در آمد بابل خون	دلی غمین دل است آنکس که بید بخواند	ولی کل کرد خاک از سنگ خود حال
بد آن حالت که آرد کس خالت این خیال	دلی از شرمساری سرفرازا دروان	پس روی بجانب آن عروس عمیده ستم رسید کرد و گفت یا کبنة العم

لا تکیها انما جئت بیخی و دختر عم گریه کن که من آدم فاطمه از بسیار خوشی بی خیاستی بسیار پسندت آسار جبت و بروی قدمای قاسم افتاد و پای او را می بود و میگفت منجبالا الغریب انجد لله الذی آرا این وجهک قبل الموت یعنی خوش آمدی ای عزیز خدا را که بار دیگر ملاقات نمودم ترا پیش از مردن و در حدیث دیگر وارد است که فاطمه فراق دیده هر قدر سعی و اهتمام نمود که قاسم ساعتی زبست کند و آرام گیرد و قاسم قبول نمود و مکرر میگفت یا بنتی انما لیا اصبطها ان احسن معک و الکفارة یطلبون البیر از اسی دختر عم فرصت نشستن در آسایش مذام آسانی شوی که کنار مبارز میطلبند پس او را و اع کرو و باز بادل عکین چشم گریانش در آتش فراق نشاند و میدان رفت لموقعه حالت قاسم

پرس از تازه دامادی فکار	اگر عروس خود جلدر دیده باشد	در حال تشنگی داد بکجهان	یا رجال عرقه در دیا خداوند کما
-------------------------	-----------------------------	-------------------------	--------------------------------

بجمله با حالسی که بگفت در نیاید میدان آمد پس آن طعونی که او را با هزار سوار مقابل دیده بود و چهار پسر و شست که در شجاعت مانند استند همه را بمیدان آن شیرینچه همیشه شجاعت و تهور فرساده و بجنس رسیدن برکت حضرت قاسم خدا را یاد کرده بجاک پلاک می بختد پس عالم در پیش چشم آن طعونی تیره و تار کردید و خود بسیار زتان فرزند حیدر کرد آمد قاسم نیز آن با بکار در او نه دار البوار کرد و این طعون غیر از زرق شامی بود و اینکه مشهور است که از زرق با چهار پسر طعونی بدست آن بزرگوار بخت نمود و صل شدند غلط مشهورت زیرا که در کتاب بحار و عوالم ذکر شده است که بعد از اینکه حضرت قاسم طعونی و چهار پسر و دوش را بدو زخ فرساده شروع بجایه و مقاله نمود و بسیاری از اولاد و ان و شجاعان بگریه و بکالت رسانید و بهر جانب از کشته شده ساخت تا آنکه از شدت تشنگی ضعف عارض بخدمت شد لموقعه

تا آنکه از شدت تشنگی ضعف عارض بخدمت شد لموقعه	خیال کرد که یکبار دیگر آن عکین	رسد بخدمت شاهنشاه زمان
---	--------------------------------	------------------------

غمان مرکب معطوف ساخت جانب	که از زرق آمد و گرفتش از ستم سر	تاگاه از زرق حرامزاده رسید و نگذشت که آن حلال زاده بخدمت عم زکوة
---------------------------	---------------------------------	--

خود مشرف کرد و در محراب در میان ایشان شدید شد پس غضب بر آن فرزند اسد الله غالب شد و بر آن طعون چون شیر غضبان حمله آورد و چنانش شیرینی بر فرق زد که فرق آن طعون شکافت و خود را سرنگون در جهنم یافت آنگاه بنوع عم بزرگوار آمده عرض کرد یا ائمه العرش العرش

آدری کنی بشربة من الماء لموقعه	سو ختم از تشنگی امی عم فریادم بر	اگر سپاه دشمنم بر وجه نمود ستم
--------------------------------	----------------------------------	--------------------------------

گر چه میدانستی ای میت عرش را ولی میکند از دوست خواهش هر چه کنی حضرت او را در بصیرت و کلبیالی فرمود و گفت ای نور دیده صبر کن که خدا صابران را دوست میدارد و اکثری خود را در دوران آن طفل کنار داد و امر بکیدن نمود و بعضی از علماء ذکر کرده اند که حضرت فرمودند ای قاسم بر ما بار دیگر مادر غریبت ترا به میدان بجایه از مفارقت تو میالد و از مهاجرت تو میگردید قاسم چشمی گریان و دلی از آتش حسرت بریان بجنب خیمه مادر صدای مادر را می شنید که میگفت ای نور دیده و ای سرور سینه محنت کشیده ای فرزندار جمنای آرام دل مستند ای مرهم دل و جان در وای وای

دردی در مان مادر ای مبلای وای مهن وای کل کل از حسن لموقعه	رفتی بکجا عزیز ماور	ای سبکس و بی سپاه ویا
من طاقت داغ تو ندارم	بارتای و بهان که جان سپارم	گر چه بجز تو سوزم چنان تن
ایا تو هنوز زنده باشی	یا جان ز بدن فکند باستی	در برم عروسیت نشینم

سپر عم چه در نظر داری قاسم فرمود ای دختر عم که عیسی که اعدای من مبارز میطلبند از او آن دارم که جان خود را فدای عم بزرگوارم نمایم آن مظلوم که

این کلام شنیدند آسای از جای برآمد بی اختیار بجز دو دست دامن آن نوجوان را گرفت و عرض کرد لم یولد

در آتش حرمت دل بهید کجاست	که از غیرت که درین دایه برت	بی محرم و کس که دم بی نوس و نوا	ز دوست مراد برم ای یار و فاد
رحمی کن و تا شرمین ناریا را	بنشین پی پاس من و ساز جزا	مستوره خود را ز نظر کردن غیبا	من طاقست بجان تو بکل زندام
از دمرا جانب هر کوچ و بار را	ترسم که تو چون کشته شوی من با سیرا	انعم ز ستمکاری این قوم تمسکا	ترسم که تو چون کشته شوی سر عیبا
خواهند و ترسند خود از احمد خما	تو بر سر ما باش سپر عم کفنا	اینطایفه بجز مثنی عترت اطفا	سول است سیری چه کنم که گزینی

اگر در روز جزا با قلب سرو

کسوف از دامن من دست بردا

بگفت ای دختر عم و فادار

جان را حمله گاه خویش سازیم

ای سپر عم دای اینس خاطر پر عم بچشمان ترا در قیامت بشاسم و بچشمکمان ترا در ایام قاسم دست برده استین بر این خود را پاره کرده فرمود که یا بینه القم

یعنی بهین الزین المقطوعه یعنی روز قیامت مراد میان شهدا با این بر این پاره بشاس در حدیثی وارد شده است که چون زمان و وحرا

از گفت و شنید عروس و فاد و مطلع شدند شروع کرد و ناله نمودند و گفتند	یکی میگفت داد از عم نصیبی	یکی میگفت سر یا داغی
یکی گفت عروس از وصل فاد	یکی گفت بسوزم ز آتش غم	که دیدم این دورا محروم از هم
یکی گفت افغان از دور ایام	یکی گفت آگهی حیرت دارون	شنید تا که در لخت در خون
که بر زلف عروس و پاسی دانا	خاندوز خون از دست بیاد	پس آن غریبان چنان ناله کردند که رسیدند که سید شهیدان دلاک

بناله و کرد در آمدند پس حضرت قاسم دست عروس را امیدار کرد و بخدمت عم بزرگوار آمد و با صهر ز یادان جهاد طلبید و بروایتی آنحضرت دهن بر این اورا پاره کرد و عمامه مبارک او را و نصف کرده لباس او را در تن او بصورت کفن ساخت و شمشیر خود را بر کمر او بست و روانه اش نمود و در کتاب بکار و حواله روایت شده که خارج شد از سر پاره بسوی میدان و حال آنکه از چشمهای مبارکش اشک میریخت و صورتی داشت چون ماه تابان و خورشید درخشان چنانکه از نور روی خسته عرصه بزور روشن و فرزند کرد و شروع باین بجز فرمودان شکر وین فانان الحسن سبط النبی المصطفی المؤمن هذا

حسین کا لانسیر المؤمن بین اناس لا یسئلونک عن آلک انک انک انک اگر عیسی سید مراد پس منم فرزند حسن سپر و دختر محمد مصطفی و این عم بزرگوارم حسین است

که مانند سیر مجوس است در میان گروهی که از رحمت خدا دور باشند و بارش بر کز برایشان نبارد این کیفیت و چون شیر خشتناک در میان آن رویه صفحا

ناپاک افادسی پنج نفر را بنحاک بپاک نهند آنگاه به سپر عباد از بلند مذا و او که یابن سعد لم یولد

عیسی ای مستند روزگار	کر از رسول خداوند پالت	تر نیست بجز پرول شرم و بان	که بر روی فرزندان آنجمن
کشی تیغ و تازی بمیدان سمن	تو که مسلمی و تمیر شناس	چرا نیست در دل از روی سهراب	ندانی حسین است فرزندان او
جگر کشته و خویشش سپوید او	به بین در بر چشم این راوشنا	چنان از عطش کشته گیتی سیاه	نسرای تو ای کا و حجب

ان لعون این گفتار باعث و بقاسم گفت ای جوان مائمی هنوز شما با دست از زندگی خود بر میدارید و با

ریند در نمی آید آورده اند که آنگاه جناب قاسم در میان میدان دست از مقام برداشته بود که آنک از آرام و آسایش نماید واحدی را جرات

و فرست کرد و با ایشان را خدا بر نیامرد و ایشان را محفی نماند که این آیه شریفه را بآن معنی تفسیر کرده چنانچه حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند
 و در اخبار کثیره وارد شده که ما یم شور و ابن عباس روایت کرده که شنیدم از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله که فرمود معاشره المسلمین ائتوا
 بابا دخلها امین من النار و من الفزع الاکبر **بنا** بنده که خدا در است که هر کس داخل آن در شود از آتش جهنم و فرغ اکبر در
 امان است ابو سعید خدی بر خوسته عرض کرد یا رسول الله شان ده با فرمود آن علی بن ابیطالب است کسی که خواهد چنگ زد بعبودة الوثقی الی بن حکمت
 بولایت علی علیه السلام پس هر که خواهد شناسد تحت خدا را بعد از من بشناسد علی را پس جابر بن عبد الله بر خوست و عرض کرد معاشره الاشیقاه
 بعد از تو چند نفر میباشند و فرمود سئل عنی یوحناک الله عن الامیة بکتیبه خدا ترا رحمت کند که سوال کردی مرا تمام سلام عتباتم عتباته
 الشهور و هی اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض شماره ایشان شماره ماههاست که آن دوازده است در کتاب خدا
 و شماره ایشان شماره چشمه است که از برای حضرت موسی علی نبینا و علیهم السلام شکافته شد در زمانیکه آنحضرت عصاره نکند
 و عدد ایشان عدد نقبای نبی اسرئیل است اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان قائم است و شیخ صدوق از ابن عباس روایت کرده که
 فرمود قسم بخدا یکم برابر سالت بسوی خلق فرستاد که وصی من افضل اوصیاست و حجت خدا و خلیفه اوست بر خلق و انا اولاد او و میباشند اما ان بلیت کن
 بهیچکس الله العذاب عن اهل الارض و هم بمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بهم بمسک الجبال ان تمیثد بهم
 و بهم یبقی خلقه القبت و بهم یخرج النباست **بوا** بوا ایشان خدا نگاه میدارد و عذاب را از اهل زمین و بوا ایشان نگاه
 میدارد و آسمان را که نیفتد و که بهمار حفظ نماید از ضرر رسانیدن بخلق و بوا ایشان خلق ما باران میدهد و گیاهان از زمین میروید و ایشان اند اولیا و خدا
 و خلفا و الله پس آنحضرت این آیه را خواند و التسمیة اذ ایت البروج و فرمود آیا خدا قسم خورد با آسمان و این آسمان در بروج را میخواهد عرض کرد و پس چه چیز را
 خواسته فرمود آسمان پس منم و انا بروج پس آنرا بعد از من میباشد که اول ایشان علی و آخر ایشان مهدی است و در آیه تریفه و اشرقت الارض
 بنور و جهلیا نیز فرمودند که در کتاب الارض الامام الذی تود الله فی عباده و بلادیه مرتبی و پروردگار زمین امامی است که خدا نوبی
 کرده عباد و بلاد خود را با و او نور خداوند است در میان ایشان و این قولیه روایت کرده از صفوان جمال که گفت با جناب صادق در راه مدینه بودم و کلمه
 میفرستم عرض کردم یا بن رسول الله سبب چیست که ترا محزون و دل شکسته می بینم فرمود اگر می شنیدی آنچه را که من می شنوم هر آینه سوال نمیکردی که غم فداست شوم چه
 میشنوی فرمود می شنوم تصریح ملا که را در نفرین و لعن کردن بر قاتلان امیر المؤمنین علیه السلام و حسین علیه السلام و نوحه جنیان و ملا که را می شنوم بر دور
 قبر حسین علیه السلام انداز حارث بن اعمر روایت که حضرت امیر المؤمنین فرمود یا ای ائمتنا و امیر المؤمنین المقتول بظهور الکوفة کانت به
 و الوحش مناداة لعنا فها بن قومه لیسلاحن الصباخ **ببر** ما درم فدای حسین باد که او را در پشت کوفه شمشید میکند و وحش را
 می بینم که بروی مرثیه می کند از شب تا صبح پس بن مالک میگوید وقتی یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام فوت شده بود و آنجناب خود بنازش حاضر
 شده بود ابو هریره را دیدم که بر جاسید الشهدا پا میکند خاک آن موضع را بروی خود بمالد حضرت با و فرمود چرا چنین میکنی عرض کرد مرا باران
 بجد اسم که گویند الناس مثل ما اعظم من فضائلک محاوره علی احذایهم فضلا عن اعنا قهیم اگر مردم بدینند
 فضایل ترا مثل آنچه من میدانم بر آینه ترا بر دیدگان خود میباشند از همین دو گوش خود از رسول خدا شنیدم که مکرر میفرمود ان هذا ولدی الخیر
 سید شباب اهل الجنة و آتیه بموت مذ بوحا ظاننا مظلوما این فرزندم حسین علیه السلام سید جوانان اهل بهشت است
 زود باشد که او را بچ کند باللب تشه در حالیکه مظلوم باشد ای بن کعب گفت روزی در نزول رسول الله صلی الله علیه و آله بودم که حسین داخل شدند

انوقت که زیب محمد بودی
شبه با بکتار کا هواره

الوده شیر و شهد بودی
از دیده روان شد م تاره

از غصه آنکه خود مسباد
اکنون بچسان بدین سباد

رخمی رسد دست دمی بر حضا
بیم به ثقت سان و بچسان

ای جان مادر نمیدانم تو طفل یکس و تخاص در میان این همه دشمن چه خواهی کرد یا این روز حیات تو بر جا باشد یا نخل قامتت از پا افتاده باشد چون قاسم این کلمات جانسوز از ما در بیچاره شنید صدای گریه و ناله بر کشید پس ما را و خبر شد و از خیمه بیرون دوید و بدو قاسم مگر دید و میالید با و دیگر قاسم با او دوای کرد و روانه شد پس دوباره قاسم بمیدان معاودت فرمود و در این دفعه وارد است که همت بر آن گذاشت که این دفعه خود را بعلما در عمر بن سعد رساند و او را بقتل آورد و ما که تیر اندازان لشکر از راه او آن شاهزاده مطلع شد مذاطراف او را احاطه کردند و از هر جانب تیر بر بدن ما زمین بی نظیرش میزدند و در میان آن کودکان و خیمه که لشکر حایل شده و یکی از آن بر حمان سنگین بل پیوسته سنگت بر بدن شریف آن امام زاده میزد و یکفک کشید این تیر خارجی را ما که عمر سعد زدی رسید و شمشیری بر سر قاسم زد و بروایتی شیب بن سعد شامی نیزه بر پیش زده که از سینه او بیرون آمد و بر زمین افتاد و فریاد بر کشید که یا عمما و اگر کنی پس سید الشهدا علیه السلام تعجیل خود را بان جوان امید ساید و شمشیری حواله قاتل او کرد و دستش را از تن جدا ساخت آن ملعون نعره زد که مراد بر ما بید لشکر از هر جانب ما خنجر و خنجر عظیمی پدید آمد و استخوانهای پشت و پهلوهای امام زاده مظلوم محروم در هم شکست چون سید الشهدا علیه السلام لشکر اتمفرق نمود بر سر بالین آن شهید معصوم آمد و دید که اعضایش پاره پاره و استخوانهای تیرین لعلش خور شده و پاهای خود را بر زمین میاید فرمود **بِعِزِّ وَاللَّهِ عَجَبٌ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ وَأَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ وَأَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ**

بهدا قسم که دشوار است بر عجم تو که اورا بخوانی و اجابت کند ترا و با اجابت کند ترا در رفع شر از تو کند **لَمْ يَلْعَنُوا** دور باد از رحمت حق که گشت این

هم کسی کا نهنده سرو قامتت را بر زمین

آنکه انسان کرده پاره پاره اعضای را

در دو عالم ما جذاب ایروزی کرد و زمین

با جوشش با مال تمام اسبان عدا

آنکه کردت آنخوان خورد از نهم جوین پس در برابر اوشت و در میان کسنگان گذشت و بروایتی او را بدو خیمها برد و چون زرقی دشت چشم کشود و عیش او را در بغل دارد و میگوید ای فرزند خدا بکشند کسان ترا ای فرزند کویا این قوم ترا و جد ترا و پدر ترا نشا خنجر پس روح مقدس قاسم از بدن شریفش نهار نمودنجا جناب عباس و امام زین العابدین و علی کبر و زمان بی اختیار بیرون جوان حلقه ماتم زدند و صلابت باله و افغان و نوحه بلند نمودند و حضرت ایشان را تسلی میداد و میفرمود صبر کنید که بعد ازین خواری و ذلتی نخواهید دید اما اندوانا الیه راجعون **مجلس و هم در میان شما و ت سروزناس حضرت عباس است**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَالِمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَغَيْرِهِ الْمَظْلُومِينَ وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أُمَّةٍ كَثِيرَةٍ أَجْمَعِينَ وَبَعْدَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَقُومُ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ ذَلِكَ لِذِي الْقِيَمِ فَلَا تَطْلُوا فِيهِمْ أَنْفُسَكُمْ وَأَقْتُلُوا النَّسِلَ كَمَا قَاتَلْتُمْ نِسْلَكُمْ كَاتِلًا وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ یعنی عدد ماهها نوزدها و خداوند تعالی دوازده است از روز خلق آسمانها و زمینها و از آن چهار ماه حرام میفرماید درین ماهها بر خود تم کنید بترک حرام آنها و بکشید مشرکین را چنانکه گشتند شمار او بدیند که خدا با متقیان و پر پیروز کاران است و چهار ماه حرام ذی قعدة و ذی حجه و محرم و رجب است و از امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه اکل الشجیه و الثار روایت شده که محرم ماهی است که اهل جاهلیت در آن ماه ظلم و قاتل را حرام میدانند بجهت حرام او و این است می شود حرمت این ماه را بنا خنجر و حق پیغمبر را رعایت نمودند لَقَدْ قَاتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ قَسَبُوا نِسَاءَهُ وَ أَنْتَهُوَ نَفْسُهُ فَلَا عَفْوَ لِلَّهِ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَدًا هر اینکه گشتند درین ماه ذریه پیغمبر را و سیر کردند زنان ایشان

در حالیکه که دشمنان و غریب دور از وطن در مقابل صد هزار دشمن ایستاده بودند بیابان کربلا در آبی و در کتلهای آبی و در آفت می شد عزیز من اگر چه شاعر گفته که نه آب بود نه گیاه من میگویم که در صحرائی کربلا هم آب بود و هم گیاه اما گیاهش نشان و چوبهای نرزه یا ویترا بود که بر بدن مبارکش میزد بسوزد ولی که از مظلومیش نسوزد و تقدیر بر بدنش زود بود که مثل عقاب پدراورده بود اما آتش نهیمن تنگت آب بود بلکه آب بود یکی آب فراغت بود که چهار هزار کار خردار کاشته بر آن بودند که نگذارند قطره از آن بلب نشد سرور شهیدان و زمان و کوهکان آنجا برسد و یکی آب چشمهای زینب و کلثوم و زمان و کوهکان مظلوم بود که در مصیبت آن بزرگوار جاری بود یکی دیگر آبی بود که آن امام عالمیت بر بدنش سیراب و از نور آتش در التماس بود بانی آشتی واقعی و نفسی و اعلی و عالی و اسرتی یا ایا عبادت و آن آب دم تیرا و نرزه یا و شمشیر یا خنجر بود که پی در پی بالای یکدیگر بر بدن مبارکش میرسد و هر یک را

بغداد جان میخیزد لعل لطفه	ای بان لال شو ایجا چه مقام سخن است	که برون جوشن سر با نعل طایرین است	نه همین ازین من جان رود اکنون بیرون
هر کسی میگردم از غم او چه سخن است	نه همین دیده من دیده هر کس بجهت	خون چنان از غم این کشته خونین کون است	ساکینک دهر با بانه بنفشه

و آنستند ما بیکنیک ما هکذا... کسی چنین باشد و حال آنکه همه حیوانات و سایر مخلوقات بر او میگردند و میالند زیرا که مصیبت این بزرگوار عظیم تر از هر مصیبت و خود او بزرگتر از هر بنده در نزد خداوند است ابن عباس میگوید که دیدم امام حسین علیه السلام را بر روی کعبه ایستاده قبل از آنکه بفرق رود و دست جبرئیل در دستش بود و جبرئیل ندا میکرد ایها الناس بشاید بسوی بیت خدا که بیعت امام حسین علیه السلام بیعت خداست و در اخبار رسیده که آنحضرت هرگز شربت فاطمه و دیگران را نخورد و همه روز پیغمبر صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه می آمد و آنحضرت بزبان سخن زجر جهان شیر میداد پس گوشت امام حسین از گوشت پیغمبر رسیده و بعد از اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرزند خود حضرت ابراهیم را هدایا حین کرد پس مکرر میفرمود محبت این حدیث را یعنی خوش آمدی ای کسی که من فرزند خود را فدای او کردم و مرویست که روزی باران می آمد و جناب امام حسین علیه السلام در هوا می مادر از خانه پیغمبر خواست بیرون رود جناب سالت پناهی دست بدعا بر پشت تاباران ایستاد و حسین روانه شد تنی که داشت مگر مصطفی زبانش کجا رواست که سینه تیرا را ای برادران مصیبت و بلائی که بخاندان محمد مصطفی رسید بر هیچیک از انبیا و اولیا نرسید و مرتبه که بشمار بود و هیچیک از انبیا و اولیا را نبود یکی از بزرگان نقل کرده که در سالی بیخ بیت الله میفرم در عرض راه از قافله در پشت دم و سپاسی توکل قطع مسافت میکردم ناگاه در کنار بیابان کودکی دیدم

سن هشتاد سال جا که گماهی پوشیده و نعلین در پاشیده لعل لطفه	ز سوق کعبه جانان چنان بودم	که خار و خاره پیش کستان بود
ز سوق کاشتن کوی کل اندام	بسر زین شاطر و حی جان داشت	خسک در زیر پا چون پریان داشت
همی میرفت با تابان جاسله	چنان لاغر که بود از وی نشانی	ولی شکرکان چو سبزه بر روی کانی
قش چون که شد از چشم سوزن	ز زویش نور یزدانی پدید آمد	زوه بر هر دو عالم پاکبیا
اگر چه مرز مینشش فروش بودی	بدان خونوی زین بودی محترم	نمی گنجید در بنگاه عالم
بدان حالت که بود از خاکسار	چنان رعیشش تا اندر دل کانا	که هر دم خواست در دوشش کانا
اگر چه بار هفتش بود بر پشت	نه او را راه بودی و نه زنا	بسان سحر و بود از بار از او
بلی ساعه چو ساکت راه جوید	ان بزرگ میگوید من از مشاهده حالت آن کودک بسی حیرت کردم و	

پرویش حال او و او را حشر را بجز دست آمده عرض کردم ای ساکت طریق کعبه صفا و ای مالک ملکت محبت بها تو با وجود خورد سالی که حافظ علی است

گفتم ای کسی غیر از تو نیست آسمانها و زمینها میباشند حضرت فرمود و الَّذِي بَعَثَ نَبِيًّا اِنْ حَسِبُنْ بِنُ عَلِيٍّ فِي السَّمَاوَاتِ لَعَلَّهَا هُوَ فِي
 الْاَرْضِ ۚ بخدا قسم که حسین در آسمانها عظیم تر است از آنچه در زمین است و در جانب راست عرش الهی مهم او را نوشته اند که اِنَّ الْحَسَنَ مَوْصِيَا
 الْهُدَىٰ وَ سَيِّدَةَ الْحَقِّ ۗ حسین چراغ ناهایت است و کشتی نجات است پس آنحضرت دست او را گرفت و فرمود اِنَّهَا النَّاسُ اِيست
 حسین بن علی علیه السلام بشاید او را در شما مستحب کرده اند و در تفضیل و بسید چنانچه خدا او را تفضیل داد و بعد از آنکه خدا او را تفضیل داد و بعد از آنکه خدا او را تفضیل داد و بعد از آنکه خدا او را تفضیل داد

بن یعقوب حسین و جدش و پدر و مادرش و جد و برادرش و دوستان و دوستان و یارانش و بیست و یک نفر	مراد این صیرت از این قصه است	تا قیامت بار دل این غصه است	کز چه رو حکام آن فخر بشهر	می کردی در دل مردم اثر	یا ایچو کافر کبیتی در نبود
یا اثر در قول سنجید نبود	لال کرد و در زبان من زبان	عقل کج باشند و در دست راست	پس خود آن نامرد مردم از است	پیش مردم در حق آل و بتا	خوب کروندی رعایت آن کرد
پس چرا از حکشان سروانده	گفت سنجید که از جا کنده	من چه میگویم خدا و صفتش نمود	رشته طاقت شد از دستم نمود	عزیمت از آن گرفت نقیبی	

مُصِيبَةٌ كَبِيْرًا وَاَسْلَافًا ذَاتِ بِيْهَاتٍ تَعْتَرِي اَصْحَابَ خَوْلَادِي سَبَّحْتَ بِحَادِي وَاَعْلَمُ كَيْفَ تَمَّ عَيْشِي اَمَّتٍ هِرْوَقٌ بِحَاظِرِي اَيُّمٍ
 مصیبت که بلا و اعضای مطرزه آفتای خود را که در آن سیاهان برهنه و عریان بودند گریان مصیبت و در آن شک میزد و از شعل باز میزد و خون داند و هم زیاد و زنده کنیم
 نَحْوًا وَاكُوْرًا مِيَاوِدُ اَبِيَّتْ دِيْمَاةِ الْفَالِحِيَّاتِ بِالْاَلَا فَاَوْعَيْتْ تَمَسُّ النَّهَارِ تَحْرِقِي رِيْحُهُ شَدَّاسْكَارًا وَاَعْلَانِيَّةِ خُونِ فِرْزَانِ فَاطِمَةَ
 پس اگر خورشید نورانی این سر را می یافت بر سر آسمان بر زمین افتاد و لقد افقتنا قتلة الطغ فخرجة وحقنا على طول الزمان مخلوق
 فَاَخْنَهُ نُسْبًا وَلَا الْعَجْدَانِجُ وَلَا مَدْعُ عَيْتٍ وَتَوْجِي مَكَلٌ بدستیکه کشتگان که بلا زخمها و زخمانی بر دل و خاطر ما که کشند که تا انقضای عالم
 خواهد بود نماند آن عزت نسلیه حاصل میشود و آن اندوه از خاطر نازل و دور میگردد و آب دیدن با کم و نه نوحه و مصیبت ساکن خواهد شد خواهی از طریق کوی
 فِي الْحَسَاءِ بِجَوَلٍ وَاَحْزَابِ عَلِيٍّ اِلِ الرَّسُوْلِ طَوِيْلٍ برای مصیبت فرزند رسول نهار و خیالات من بچلان و آمده اند و من طعمی شده ام و

که بشد دارد بر آل مصطفی	افزایش باست دل از غم و دینم	ای مراد روز غمت مانند شب	بود اندر دشت و با من پویدر	یا کسی از آن دیار کعبه	گرد جاری اشک من آن طلبها
پیش آن ظلم و ستمها دردم	تا بیادم کشتگان که باست	کی زیادم رفت خواهد آن زمان	پیکرت عریان خادوم بر زمین	جانب هر برزن و بازارشان	این مصیبت بس بزرگ است عظیم
جان فدایت ای حسین ثلب	مهر گبت با زمین و ارون نوحه	و حضرت چون اسیران ستا	از جفا پرورد خوار و زار است		جان فدایت ای حسین ثلب

ای برادران من دای هواداران آن کشته سخن امثال این واقیع جانسوز و مصائب عم اندوز ما و شما کی فراموش خواهیم کرد و خواری از گریه و زاری توانیم نمود
 اَعَاكُنِي حَسِيْنًا حِينَ اصْبَحَ مَقْرَدًا نَوِيْبًا يَادِرُ الطُّغْيَانِ فِي قَهْمٍ قَهْمٍ اَيَّا فَرَامُوشِ خَوَاهِيْمُ كَرُو حَسِيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَادِرُ صُبْحِ رُوْزِ عَاشُوْرَا

چشم خود دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله بدست مبارک خود جا مردن فرخنده حسین پوشانید و بندای آنرا بست و بدست خود کمره آنرا را داخل یکدیگر کرد و چون بنیت ملاحظه کردم دیدم مثل جامهای دنیاست عرض کردم یا رسول الله این جامهاست که از بهشت از برای حسین پدید آورده اند فرستند آن خدا و با فنده آن و در زنده آن و قدرت و تبار و پودان آن از پر جبرئیل و پوشاننده آن بر تن حسین من چون دوستی پیغمبر نسبت با اهل خود بخصوص بحباب حسنین این پایه و پایه بود آیا چگونه تاملی داشت از آن مصائب و شدایدی که بر ایشان وارد آمد مرویست که چون حمزه سید الشهدا شهید شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هفتاد مرتبه بروی نماز گذارد و بعضی از بزرگان گفته اند که حمزه اول شهید بود از اهل بیت و امام حسین آخر شهید بود از خاندان نبوت و چون رسول خدا میدانست که هفتاد نفر در کتاب آن سرور غریب شهید خواهند شد و کما بایشان نماز سخا خواهد گذارد و گنجد عالم بر حمزه هفتاد مرتبه نماز کرد یکی بجهت حمزه و باقی از برای شهیدان که بلا و تعزیه و گریه بروی او مصیبت زدگان آخر الزمان و کذاشت و تقدیر فرمود که مرز او ایشان را حضرت ایشان رساند مخفی نماند که از حمله و قایع جانسوز که بلا و مصائب غم اندوز آن داشت بر محنت و بلا که مورث حراق قلوب تجان و باعث ناله و زاری شیعیان و موالیان سیدانش و جان است شهادت خسرو اس حضرت عباس است که

سپاه ناله زهر کوشه کرده است بجوم	پی عزای علمدار سید مظلوم	ز مردمان رودان شک شکست آید	از گشته کشتن بقای اهل بیت حسین
عجب که ز بر و بر نایابین گنجد اسما	ز سیل اشک مجان بمانم عباس	مرویت که چون کتر افراب و خویشان سید الشهدا روحی و روح العالمین	

فداه بدرجه رفیع شهادت فایز شدند نوبت شهادت بر برادران آنحضرت رسید ایشان شش نفر بودند و بنا بر شهر روایات چهار نفر ایشان از یک مادر بودند عباس و عثمان و جعفر و عبد الله و اقام للبتین و ابوبکر بن علی مادرش لیلی بود و عمر بن علی مادرش معلوم نیست و عباس از همه بزرگتر بود و بعد از همه شهید شد و جلال و کمال و حسن و جمال او چند نیست که عشری از عشار و یکی از هزار آنرا بیان توان کرد و لؤلؤ نتوان گفت صفات بدو عجم کیت از صد که بروست کلمات پسندیده اش از صد خرسین یک کس قدماست بدانسان که ندانست کسی قدر علی را بجز احمد فاش حسرت طبعی و خوش خیرت حبت تن او روح مجترب و فیض مؤید در که بزم فرورنده تر از شید متو در که رزم خروشنده تر از شیر معتر شهید بر تن اگر باشد خفان مطرز شیرا و کف اگر باشد شمشیر مهند کرمانی که پیوسته از صیغ مظهر و مضمح منورش بطور رسیده و میرسد در هر دولت و ملت معروف و مشهور است آورده اند که از بس صاحب جمال بود او راه بی چشم میکشند و هنوز خط شریفش ندیده بود که علوم بسیار از پدر و مادر و برادران اخذ کرده بود و در نهایت تعوی و پر سیر کاری بود و از کثرت عبادت و سجده کردن پیشانی مبارکش مینه بسته بود و علی التوأم طوایم علوات ملک علام قیام و اقدام نمود و در کتاب خصال و امالی روایت شده از سیدالتاجیدین علیه السلام که مختصر آن نهیت که خدا رحمت کند عباس را تحقیق که نفس خود را بر برادر خود فدا کرد و در یاری برادر کوشید تا اینکه پیشش قطع شد و این **لَعَبَابِ عِبْدِ اللَّهِ تَعَالَى مَنَزَلَةٌ تَغِيظُهُ بِهَا جَمِيعُ الشَّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** بر سببیک از برای عباس نزد خدا تعالی مقام و منزلتی است که حسرت میرسد بر او همه شهدا در روز قیامت و در کتاب کجا از قاسم بن اصبح بنانه مرویست که مروی دیده بودم که روی سفیدی داشت و از قبیل سبی دارم بود بعد از شهادت سید الشهدا او را دیدم که روی سیاه شده بود از روی سپیدم که چهره روی تو سیاه شده و بهیستی شده که ترا نمی شناسم آن ملعون گفت که من در کربلا کشته شدم کینفر جوان براننده را که در پیشانی او اثر سجد بود و هم او عباس بن علی بود پس از آنوقت تا بحال شبی نمیجویم مگر آنکه آن جوان می آید و مرا میکشد و میکشاند تا بجهنم می اندازد و من بنوعی فریاد میزنم که هر کس بپاره من است صدیم را می شنود و راوی حدیث میگوید که از زنی از همسایگان آن ملعون شنیدم که میگفت این ملعون از بسکه شها صیغیه میزند نمیکند او که با خواب رویم وزن آن ملعون گفت که این بدبخت خود خود را رسوا کرده است و آنچه گفته است راست گفته است منقول است که آنحضرت در

مزاری بی زاد و راحله با دیده برین خونخواری را چو ز قطع زانی کرد عالی بگویی که از کجای آئی گفت من است که گفتم کجا میروی گفت الی الله یعنی از نزد خدا آمده ام
 و بسوی خدا میروم گفتم چه میجویی گفت رضی الله عنک خوشنودی خدا گفتم زاد و راحلات که فرمود زاده ای قنوتی و ذالقی و خلیای و
 مرا پی و داد من تو ای من پایی من راحله من و مراد من مولای من است گفتم لمؤلفه خارین دست سر میزند و کف
 رهش است و درین راه هزاران خطا تو با این صغیرت و بیخ مختصر دین بیابان پر خوف و خطر چه خواهی کرد گفت کسی را دیده که زیارت دوست
 و دوست او را محروم سازد من از محاورت و فصاحت آن کودک متعجب شدم گفتم آنچه ازین آنت مرا بگو چه کسی تو گفت ای شیخ از محنت
 زدگان روزگار چه خواهی و از ستم دیدگان آواره از دیار چه بهیسی درین باب مبالغه کردم گفت سخن قوم مظلوم است ما قوم ستم رسیدگانیم
 سخن قوم مظلوم و ذوات ما گروه از وطن رانده گانیم سخن قوم مظلوم و ذوات ما قوم ستم رسیدگانیم سخن قوم مظلوم و ذوات ما قوم ستم رسیدگانیم
 ما قومی از ظلم و ستم گشته گانیم گفتم از کلام تو معلوم من نشد که تو کیستی گفت سخن علی الخوص و ائمه و کتف و ذوات ما آب و همدگانیم
 از حوض کوثر آید کارزایانند سعادت یافتگان و ما فاذ من فاذ الایمان و ما خاب من جنتنا داده بهیچس نکات در سنگاری نیافته مگر بسوی ما
 هرگز آتش و دستی باشد هرگز آید شود و متن شرفنا فال من الشرف و من سلوا فاساء میلاده هر که سرور کند ما را نیز روزی
 او را سرور کنیم و هر که بدی بکند برنج حلال از ما در متولد نشده یعنی ولد الزمان است و هر که حق ما را غضب کرده باشد در روز قیامت در محله جزا عدو گان
 ما و است این بخت و از نظر من غایب شد و بسیار متاسف شدم که او را شناختم چون بگفتم رسیدم روزی در مطاف خلایق بسیار و جماعتی بسیار دیدم
 که حلقه زده ایستاده اند پیش رستم تا به بیم این غوغا چیست و آن از حوام از برای کیست چون نزدیک شدم دیدم همان کودک بود که در راه دیده بودم
 و مردمان در خدمت صحبت کرده و مسائل حلال و حرام و مشکلات قرآن و دقایق احادیث سیدانام را از وی میپرسیدند و او بزبان فصیح و بلیغ
 جواب میگوید از کی پرسیدم که این کودک کیست گفت و بخت این دانشی شناسی این کسی است که سناک ریزه پای بطی ادرامی شناسند لمؤلفه

این بودی آدم ال عجب	نور و چشم شه کرب و بلا	پور حسین بن علی باشد این	زینت عجب و بود عابدین
چرخ برین عجب درگاه او	آب خضر خاک سر راه او است	هفت هشت آبی از گوی او	چشم خلایق همه برسوی او است
هستی عالم همه از هست او است	و دیده مردم همه بر دست او است	چون او را شناختم گریان گریان خود را بروی دست و پای مقدس	

انداختم و گفتم یا بن رسول الله آنچه از مظلومی و محرومی خود فرمودی چنین است ظلم و ستمی که بشمار رسیده با حدی رسیده آری مصیبتی که در گردن گشایان
 با حدی از احاد و اس رسیده و پیغمبر بکرات و مرات از ایواقه عالم سوز خورده بود و ناز آنجمله روزی جبریل بنزد خواجه عالم شرفیاب شد در وقت
 آن جناب امام حسین را در کنار داشت و بوسه بر خلق و رخسارش میداد و التفات میفرمود و در آنوقت سید الشهدا چهار ساله بود جبریل عرض کرد یا نبی
 این نوباد و بوستان ولایت دوست داری فرمود چگونه دوست ندارم و حال آنکه این نور دیده من است پس جبریل دیدن تو میدی در گردن امام حسین
 سینه و اثر رشته مانده خطی در گردن مبارکش پدید آمده بود و جبریل بر آن خط میگریست و سر میخوابید حضرت فرمود ای برادر بر اثر این رشته مبارک
 و متفکر باشی لمؤلفه

سند این سخن از وی چه حضرت جبریل	بگریه آمد و گفت ای رسول ربلیل	بناظر آدم اندم که جای این رشته	
بناظر آدم اندم که رشته توحید	بریده کرده از تیغ ظلم و جور زید	همین کلوی که بسته بدو رشته دو	
ز قطع او بدل اهل بیت او خگر	چنان فتنه که بسوزند و بپرازد بگر	از شماع آن حضرت پیغمبر گریست	

و آنکه سرور کرد و از اتم ستم مرویت که بعد از آنکه حسین لباس عید از خود خواش کرده بود و جبریل بجهت آنها چون حیاطان لباس آورده بود

مشغول باوه سرودن بودند و فریاد کردند که ای پسر ابرو اب اگر همه روی زمین آب فرو کرد قطره بشما ندیم مگر اینکه برادرت بیزید بعت کند حضرت عباس چون دید که موعظه در دلها می سخت آن شست و میان اثر نمیکند ایسا ترا نفرین کرد و بخدمت امام حسین علیه السلام مراجعت نمود و گفت آن وقت بمرض رسانید آنحضرت سر مبارک بیزیرا کشید و تکریم نمود و اشک از اویدامی او جاری شد که ناگاه از خیمها فریاد لعنطس العنطس از طفلان و عورت بلند شد چون حضرت عباس آن مصیبت مشاهده نمود بی طاقت شد و نیزه او را در دود و مشک بر داشته سوگشت و روی آب فرات نهاد و گفت لطف

میروم یا لولو اندر یاد دارم بر کجا	یا شوم غرق و کرم جان را بر این طفلان	رفت چون مرکب بدیانت بیرون	یا سلامت میکند یا غرق میکند
بر بارزگان دریا سوود نقصان هر دو	یا بیا بدیج در کف یازمان مید بجا	فرمود میروم یا ای بجهت این لب تشنگان می آورم و از عم تشنگی ایسا ترا فارغ	

میکند یا جان خود را در بحر خون غوطه در میارم و خاطر از غم این کوکان تشنه بی کس می پرورم پس کجا فرات آمد چهار هزار نفر پیاده و سواره که موکل آب بودند سر راه بر عباس گرفتند آنحضرت گفت ای قوم بیجا از خدا شرم دارید و از تشنگی روز قیامت با آورید دو دو دم و وحش و طیر ازین آب میخورند و شما فرزند رسول خدا را محروم میکنید شب و روز در کنار فرات میکند آید و خیر از لب تشنگان صحابی که بلاندارید بنگهبانان فرات که این سخنان شنیدند بر او حمله کردند و او را تیر باران نمودند آن شهر بر معرکه بیجا و شیرینچه شیر خدا سپر بر کشید و نیزه بر بناگوش سپ نهاد بر آن قوم بیجا علی اسما حمله آورد و پستانها نغز اندازید انداخت و باقی را چون بنات العنطس متفرق ساخت و هب را در میان آب را اندوزید جانها نغم عشق در دانه است و غم و غم و دریا

سرفرودم در اینجا کجا سب ز کنم پس از اسب بزیار آمد و مشک را از آب پر کرد و خواست که کف آبی بر آید از تشنگی برادر غریب و طفلان حریت نصیب

بیاد آورد لطف	از لب خشک برادر یاد کرد	درخت آب از خیرت و فریاد کرد	گفت عباس این وفاداری هست
بر غریبان این هواداری هست	این بود رسم جوانمردی بدهر	بر تو از این آب به صد بار زهر	تو بنوشی آب و این لب تشنگان
از عطش با شدنی آب و توان	آمدی تا بر شان آب آوری	بر تن خسته دلان آب آوری	یا من لاف محبت شان بجان

پس آب را از کف ریخت و گفت **وَاللَّيْلَةَ أَذوقُ الْمَاءِ وَسَيَدِي الْحَبِيبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَطَشًا**

بخدا قسم که آب نخواهم چشید و حال آنکه اقامت حسین تشنه باشد این بخت و مشک را بروش رست گرفت و از شرط فرات بیرون آمد و خواست که خود را با ایل بیت تشنه کام رساند که سواره و پیاده سر راه بر او گرفتند و حرب در پیوست حضرت عباس تیغ از نیام کشید و آن لشکر حق شناس را از بیم دید میزد و می انداخت تا آنکه نزدیک شد که ایشان منزوم کردند ناگاه از هر جانب آن ظالمان بگیگی پیوستند و سر راه را بروی محکم بستند و حمله آوردند و اندر تیر بر زده وی شست که مانند خار پشت شده بود تا بجائی رسید که ستای مظلومان تشنه با جریحان ماند لطف

افتاد کرده دل مشوش	یک تشنگی که بود او را	یک کوشش در جدال اعدا	یک تابش جان که از خورشید
--------------------	-----------------------	----------------------	--------------------------

یک غصه اهل بیت نوسید با وجود اینکه الام و هب سعی کوشش نمود که آن آب را پیشگان بر او برده رساند گاهی حمله را بقوم تیر میزد و گاهی بگت و گریز تیر میزد که خود را بجهت جرم رساند که ناگاه نوفل بن اندر دلدال را خود را بان بکس رسانید و خیر حربه بدست رست عباس زد و دستش را از بدن جدا کرد و بعضی مقبل خود نوشته اند که زید بن در قاء ملعون در پشت نخکی کمین کرده بود و دست رست آنحضرت را او را حنت و بعضی ابریش بن سنان را گفته اند و حکیم بن طفیل نیز اعانت کرد پس عباس مشک با بدوش چپ بچند و شمشیر را بدست چپ گرفت و با آن منافقان بدین جگت میکرد و مناسب احوال را بران حال میگفت طیت

حال من در غمش از خیرجویی دانا	پشت بر معرکه غوغای صف میدا	سگری را که بشه روی اروا ت با	میغ از کف نهدت سپاه جان
		ناگاه بچشم طفیل و روایتی عبد الله بن زید فرصت یافته پای	

جسامت و بلندی قامت از اهل زمان خود ممتاز بود بسیاری از ابطال عرب بدست آن والا نسب کنگشته و همواره در عزوات لوی فتح و فیروز می برادرش بود
 مبارزی بود مادر و جرات و جلاوت او در میان حرب در غایت هشار بود و آنجناب را در کسکافین آثار امام چندین منصب بود که یکی از آنها علمدار
 بود وقتی که دینچه فرزندان شاه شهیدان کسی باقی نمانده و فرزند رسول مختار یکس مددکار و غریب و تنها در برابر کفار ایستاده و عساکر هموم و غموم از هر جانب
 بر او هجوم آورده و از در حیرانی و سکرمانی کردن خود را کج کرده و از یکطرف دیگر برادران و مولیان با عصای پاره پاره از یکدیگر جدا گشته و در میان خاک و
 خون طسیده اند بعضی را مادران بر سرش افتاده و برخی را خواهران جسد پاره پاره در بر گرفته از جانب یکدیگر زمان و کوهکان سلسیمه و پریشان حال و از تشنگی چون
 مرغان سوخته بال با ندوه و دلال مانده مادران شیر در پستانها خشکیده و کوهکان داریک از خضار پاره پاره او را دیگر طاقت نمانده و درین مصابرت از

دستش ریگشت لموت لطفه	ز احوال پریشان برادر	نماندش تاب در دل هوش برادر	ز بی سیری و بیابی احوال
من طاقت شدش از غصه بال	علم گرفت و آمد در برش	تقابل کرد با جور شهید چون ماه	ببالای سرشته رایت اوشت

بی خست مراد پایی کنگشته
 عرض کرد ای شاه بی سپاه و ای مظلوم بی گناه ایار خستی هست که میدان روم و جان خود را فدای تو کنم حضرت

کرسیت و فرمود درین صحار و میان اینهمه دشمن بچهار اوبل بیت مرا تنها میکداری و کجا میروی ای برادر لموت لطفه	این است زمان جز تو بر سار مداد
عبارت من و تو مونس و غمخوار مداد	گر گشته شویم از ره کین هر دو یکبار
گر بعد من این جوقه هوادار مداد	مقصود همه کشتن من با بشمار بقوم
	این خیل غریبان سر و سرور مداد
	دیگر کس اینان سر آزار مداد
	دو دیگر که ای برادر تو صاحب علم

و علامت لشکر منی چون توفیق نشاء لشکر طرف دشمن متفرق میکرد و عباس عرض کرد ای برادر جان من جان من بعدای تو باد لموت لطفه لشکر را که در
 معرکه سردار باشد چه تفاوت کند از آنکه علمدار باشد مثل لشکر بی شاه بجا میماند کاروانی که در صاحب سالار باشد ای برادر با جان بر
 علمداری باقیامت افتاده شیشه طاقت از مصیبت برادران و دوستان بر تپ سنگت است و درم از زندگانی دنیا
 گرت اجل کرسنه من انجیات سیر از رومند تقای الهی حضرت رسالت پاهای شده ام و میخواهم که طلب خون برادران و مولیان ازین کرده بی ایان
 کنم حضرت فرمود ای برادر حال که مصمم سفر آخرت شده پس فطره آبی بجهت این زنان و طفلان میدانم که پیش ازین تاب تشنگی نمادند لموت لطفه

برای تشنگان میدانم آبی	که بسترین نمی بینم تو آبی	عیالم سوختند از تشنگی کامی	بریز اندر سر این ایش آبی
------------------------	---------------------------	----------------------------	--------------------------

پس چون آن خلاصه نام یعنی جناب عباس که جان عالم و آدم فدای جوانمردی و حق شناسیش با اجازت حرب حاصل کرد و تیغ مصری حایل بر
 مکی و کتف او بجهت نیزه چون تیر شهاب بر دست گرفته و کمانی چون بال عقاب بیاز و بکنده خود روحی بر سر نهاده و کیران تازی زیر دوران کشیده بدین
 پشت چون شیر زان و پیل دمان میان میدان آمد لموت لطفه

فرزان رخس از برین پدید	چو از تیغ کسار خشنده شهید	بجلی شسته چنان بشکوه	که کفنی سپهر است بالای کوه
باید بر آن سپه ایستاد	پس آنکه زبان تکلم گشاده	بدان یال و کوبال و آن پروا	تو کفنی برزم آمده مرخصای
بزخمه شام روم دین تپاه	اگر هست ما را خطا و گناه	که ای زمره از چند باخیر	شمارا بدل نیست حمت کر
ترحم بر آن کس نیایدی کرد	که باشد از تشنگی در ستوه	کناهی ندارد اطفال خورد	که خواهی هزار تشنگی حله مرد
که دیگر ندارد تاب و توان	چو در تشنگی جوقه ما کسب ان	بر این کوهکان از برای تو آب	نمانید حمت بکیت فطره آب

از سخنان فرزند علی مرتضی در میان آن قوم بی شرم و جیا غلغله و عو
 افتاد بعضی گریه و زاری آغاز نمودند و برخی زبان بدنام و هزله کناری کشوند جوقه از آشف دست مذمت بر هم میسوزند و جگر از آشفاد

بجرتی پیش نهاد دوست چپ آنجناب بضررتی ازین انداخت پس آن مظلوم مشک را بدندان گرفت و بارکاب دشمن از خود دور میکرد لکن لطف

پی ماری دین مردی بدین روزگاری	که بان حال بدین بار کوشش داشت	همی میگفت یارب عاقلان تا مگر	رسام بر لب لبب سنگان باقی کوثر
چه سازم یارب ارمیم که سالیان بر باد	چه سازم یارب ارمیم که دارم با دور	تا آخر یارب این افعال باشد از زولی تو	تا آخر یارب این مظلوم هست از نسل خنجر
و چون مظلوم را دوستی نمود که تواند چنگ کند کباب بر لب میز و میگفت کوه		سعی کن ای سب تا کوی ازین بریم	از برای بروای برین طفلان بریم

سعی کن که تشنگی خایند مرد این کوکاب
 کریم آن نشان بار دیگر جان بریم
 چون آن قوم همکار و بد مذکعباس سعی دارد که خود را بخیمار سازد وانی بکار
 تسکین مظلوم چنانکه یکبار از چهار جانب او آتیر ماران کردند تا که تیری بر شک آمد و با بخت حضرت عباس که این او دیده از نهاد کشید و دست از جهان شست و گفت

لطف دیگر چه بودم سوی حرم	بر دارم از اینجا چه میسر قدم	فریاد که پیوسته شدین کوشش و سعی	کو مکتبیا و نوز خم هم
--------------------------	------------------------------	---------------------------------	-----------------------

تا که لعلی دیگر شریک بر سینه مظلوم بیدت زد که از پشت مبارکش در گذشت و بر دایمی نمودی از این بر سر مبارکش زدند که سر و شکافت و دیگر نتوانست که بر آ
 قرار گیرد و آن خنجر همکار از لب بر زمین افتاد و فریاد بر آورد **يَا آخَا اَدِيكَ اَخَا لِك** ای برادر برادر خود را در یاب بعضی گویند که تا آنوقت بحضرت برادر
 ننگه بود همیشه میگفت ای آقا و مولای من امام علیه السلام که آواز برادر را شنید دل در برش چون مرغ نیم سبل طلید و زنگت مبارکش از خار و فرخنده پرید و سر
 بگریه و ناله کرد در آنوقت محمد بن هاشم در خدمتش ایستاده بود این حالت را که از آن آقای غریب دید طاقت نیاورد و از برای دریافتن عباس روی بر میگردان
 نهاد چون نزدیک رسید دید که آن نوجوان سر و قامت در میان خاک و خون بی دست از پای در آمده و جان بجان فرین تسلیم کرده خود را بروی نعش عباس انداخت
 و آغاز ناله و افغان نهاد و او را جمعی پیاده و سواره بر سرش ریختند و آن یکجفت را از ضربت نیزه و تیر و خنجر و شمشیر پاره پاره کردند و گوشت عفتایش را
 به سینه زار بودند آنجا امام حسین علیه السلام مرکب بخت و صفوف لشکر را متفرق ساخت تا بر نعش حضرت عباس رسید و یک برادرش بیدت در میان

خاک و خون افتاد و مسکلی که برده بود که آب کند در کنارش افتاده **لَمَوْ لَفَا**

یکی ماه دیدی نهفت بر خون	ز گردون تو سن شده از کون	یکی سر و دیدی شاده زبا	شده و متعاش رسیده جدا
گرفتش کهی سر بر انوی خویش	نهادش کهی روی بروی خویش	نیش و برادر برادر کنان	همی بخیل ز دیده اشک روان
ازین حال زینت بود با سب	که دیدی برادر بچون غوطه در	الهی بسینا دگس در جهان	بچون غرقه جسم برادر چنان
		ازین حال که بود عابدین	که جسم برادر دیدی خنجرین

پس آن امام مظلوم آه از دل پرورد بر آورد و گفت **اَلَا اِنَّكَ رَظِيْفِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي** ای یک چشم گشت چهاره من
اِنَّمَا وُشِعَ كَرْدٌ سَخَاوَدٌ اِنْ شِعَارِ عَرَبِيَّيْنِ قَدَّيْتُمْ وَايَا شَرِّ قَوْمٍ بَعِيْكُمْ وَ خَالَفْتُمْ وَايَا اَبْنِ اَبِي جَهْلٍ اَمَا كَانَ خَيْرًا اِنْ سَبَلْتُمْ اَصْحَابَهُ
بِنَا اَمَا اَنْتُمْ تَسُبُّوْنَ اَبِي السُّدِّ اَمَا كَانَ مِنَ الزُّهْرَاءِ اَيُّ ذُنُوبِكُمْ اَمَا كَانَ مِنَ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ اَلْحَمْدُ لِعِزَّتِكُمْ وَاخِيَّتُمْ بِمَا قَدَّ
جَنِيَّتُمْ فَصَوِّفْ تِلْكَ قَوَائِمِي اِنْ تَوَقَّفْتُ اَلْحَمْدُ لِعِزَّتِكُمْ وَاخِيَّتُمْ بِمَا قَدَّ جَنِيَّتُمْ
 که شمار اورباب با صفت کرد و یا از نسل غیر نیستیم آیا در ما فاطمه زهرا نماید یا پیغمبر بهترین بندگان بود لغت بر شما باد تحقیق که گناه کار شدید زود باشد که ملاقات
 کند حرارت آتش بر فروخته را این نعش عباس را پشت سب گذارده و خنجر آورد و بر دوش میزد و بر نعش او چندان گریست که بهوش شده لکن این کلام مشهور علماء آوردن
 نعش حضرت بد خیمه مستاف و میشود چنانچه در بعضی از کتب معتبره مسطور است که جناب سید الشهدا بر نعش عباس که آمد هنوز متقی داشت و با او فرمود که **يَا اَخِي هَلْ لَكَ**
كَلِمَةٌ اِي بَرَادِيَا تَرَاوِيَّتِي هِيَ كَلِمَةٌ اَيُّ اَخِي وَ صِيَّتِي اَنْ لَا تَخْلُفَنِي اَيُّ اَلْخِيَامِ مَا دُمْتُ حَيًّا ای برادر صمیم من است که تا وقتی که ازنده ام من را
 حضرت فرمود چنانچه عرض کرد **لَا اَيُّ اَسْتَحْيِي مِنْ سَكِينَةٍ لَا اَيُّ مَا قَدَّرْتُ عَلَيَّ اَيُّ اَيُّ لَهَا اَيُّ شَرِيْقَةٍ مِنَ الْمَنَاءِ** بعت ای

سببی و اناری و بی گرفته باشند و او ایشان خوشوقت بزودت بزرگوار فرستند حضرت ایشان را بوسید و فرمود بروید منزل خود و زود پدیدوارین میو با چیرمی
 تا اول کسبید تا من بیایم ایشان بگفته جد خود عمل کردند تا آنکه حضرت تشریف برونند و از آن فو که هر چند تا اول میفرمودند بحالت اقل بود در زمان خمینی
 بعد از وفات آن سرور آن فو که بود حضرت سید الشهدا علیه السلام فرمود که چون ما درم از دنیا رفت نماید اندیدیم و چون پدرم شهید شد آن به مفقود گشت
 و آن سبب باقی بود تا وقتیکه آب را از ما منع کردند من اورامی بوشیدم و تسکین عطش میشدم و چون اهل علم نزدکیت شدیم او را که متغیر شده پس یقین کردم
 برکته شدن خود علی بن الحسین سلام الله علیه میفرمایند که این سخنان با کت ساعت قبل از آنکه شهید شود از پدر بزرگوارم شنیدم و چون پدر بزرگوارم شهید
 کردند بوی سبب نیز از قلعه کاسه شنیدم هر چند تجسس کردم اثری از آن نیافتم و بوی آن باقی مانده و او را چون زیارت کردم بوی سبب از منقه مطهره و مصلح
 شنیدم و از شیعیان صالح ما که زیارت کند قبر مقدسش را پس باید که همه اوقات در پی آن باشد که بوی سبب از آن خاک تابناکش خواهد شنید شکر مخلص صادق

هر که چون صاحب وی عاشق بود آن کمالاتی که باشد شاه ارضا و صدق و خلاص دست همچو شاه دین حسین بن علی چشم خوبان بر رخ وی دوخته انچنان در سر بهای دوست داشت که نبود وی عشق حق پاست او که نبود وی بر سر وعد و وعید نام کسب هر چه آمد و در زمان	در اداوت مخلص صادق بود روشن استی چاکر آگاه را ثابت است اندر بر سختیست اگر چه از نور او شد منجلی که خودی را پای تا سر خسته کزن و فرزند و خانمان گذاشت کشته کی صغر شدی در دست او از کجا عجب اس او میشد شهید ساغر از احوال وی میکن با	صاحب سراری که بروی عارف است ان کسانیکه براه شاه دین زخم تیر و خنجر و پیکان نشان باحق از طاعت چنان همراه شد دل بجانان انچنان در بسته از چنان زیبا قدان کله دار که نبودش در دل اندیشه نکا عشق یزدانش اگر از سر شد تا به بسیم بر سر آن نوجوان	سر بر سر را در اوقات است سر سپر وند و شدند از استین نازه میکردی به پیکر جانان که چو کشته گشت ما را الله شد که بعینه خویش را او خسته در گذشت از شوق وصل کرد کجا کی بگفت تا سم ز خون بستی بخار پاره پاره کی علی کسب شدی چون گذشت از فتنه آخر زمان
---	--	--	---

شهادت علی کبر

بر صمیم اخلاص تحمیر شیعیان حیدر گار و دوستان ائمه اطهار علیهم السلام الله الواحد القهار است که از جمله اولاد
 و لسوز و اتفاقات غم اندوز صحرائی که بلا واقعه شهادت نوکل گلستان امامت و نونال بوستان ولایت آینه اختر برج سعادت و خشنده
 گوهر درج شهادت اش باس بیباکیا و پاره تن خیر النساء و نور چشم سید اولیا یعنی علی کبر فرزند ارجمند و قره العین سعادت سید الشهدا است
 و کیفیت آن غایب و حکایت آن واقعه پر بالیده آنچه از کتب اخبار و آثار رسیده چنین است که چون عباس فایز گشت بدرجات شهادت بغیر از
 امام حسین علیه السلام و علی کبر و علی صغر و زین العابدین کسی از مردان اهل بیت سید المرسلین در آن میان محنت قرین باقی نماند حضرت سید الشهدا
 در آن وقت سلاح بر تن بسته کرد و عازم جهاد گردید علی کبر که پدر را عازم کارزار دید که میان کربان فرزندان بزرگوار آمد و عرض کرد که ای پدر و الا تساهل
 نیاید در جهان روزی که بیو در جهان
 فراخای جهان تنگست موی را قفس است
 اجازت ده پدر جان تا چون فرزند خلف است
 چون علی کبر با آن قد و قامت و معنی و صورت نزد حضرت آمد چشم مبارک
 ای فرزند بر فرزند و کویاربان حال بدی حال گشاده فرمودی
 کس بهار از کین گل اندر دهر نشینده است
 تو هستی با دگر از کین گل بهار آورده
 بگو و حلقه هست بر روی خود زاین و
 که درین دو حلقه کجا لم دو چار آورده

توقف کن که پیش از تو سپارم جان و بسیم اجازت ده پدر جان تا چو پسران در کربلا	که پیش از تو سپی خواهم چنان که چون جان برای تو بر غم خست ز زبان بسیم
چون علی کبر با آن قد و قامت و معنی و صورت نزد حضرت آمد چشم مبارک	ای فرزند بر فرزند و کویاربان حال بدی حال گشاده فرمودی
توقف کن که پیش از تو سپارم جان و بسیم اجازت ده پدر جان تا چو پسران در کربلا	کس بهار از کین گل اندر دهر نشینده است تو هستی با دگر از کین گل بهار آورده بگو و حلقه هست بر روی خود زاین و که درین دو حلقه کجا لم دو چار آورده

خود کردید در اجاره تیره است قَدْ فَضَّلْنَا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِنَا وَهَلُوا إِلَيْنَا كَمَا أَنْتُمْ لِصَلَاتِنَا وَمَجَالِسِنَا وَمَجَالِسِنَا
 اَسْأَلُكَ إِلَى مَجْتَمَعِكُمْ بگذارد ای اهل زمین آنچه را بر سر دارید از غرور دنیا و بیایند بسوی کرامت و هم نشینی و انس من تا من نیز باشم کرم
 و دوست دارم شمارا و همچنین میفرماید مَا أَحَبَّتْ لِحَدِّ أَحَدٍ مِنْ قَلْبِهِ الْأَمَلَةَ لَتَنْفِي لِحَبِيبَتِهِ حَبَالًا لَا يَفْتَدِمُهُ أَحَدٌ
 مِنْ خَلْقِي كَسِي نَسْتُ كَمَرَادٍ دُوسْت دَارُو بَدَانَمُ حَقِيقَتِ اَز اَز دُوشِ كَرَا كَرَا اَو رَا نَظَرِ حَقِيقَتِ خُودِ مِثْلِ كَرِ دَانَمُ و دوست دارم او را چنان دوستی که احدی
 از خلق من نیست که مرادوست دارد و بدانم حقیقت از از دوشش کرا کرا که او را در نظر حقیقت خود مثل کردانم و دوست دارم او را چنان دوستی که احدی

زلفه عاشقان حق اگر چه پیش است	ایمان از زمین را پیش است	گر چه سربازان میدانند	بوده و باشد همی بمیستای
لیک سربازانی بمانند حسین	می باشد در تمام نشاتین	کیست چون وی عاشق پروردگار	کای بختین باشد بر ایش خان نما
بهر حق کی ز نسبیا و اولیا	گروه بهشتا و دو قربانی فدا	تا بجائی عشق او آورد کار	که خدا آورد طفلی شیر خوا
آدم و نوح و خلیل ایوب را	سوسى و عيسى و مسلم يعقوب را	چون بلا شدت نمودی از دعا	با تفرغ رفع کردندى بلا
لیکن آن مظلوم بی یار و معین	هر بلایش آمد از چرخ و زمین	از تو تسلیم میگفت و رضا	اینهمه سهل است در راه خدا

ازین بود که او را خدا پیش از همه دوست داشت و رفیق عرش خود ساخت و طعمه و شرب و میوه و خلعت بپوشی از برایش فرستاد و خاک قبرش را شفا
 دهد با نمود و سر قبرش را محل استجابت دعا فرمود و سلسله سلیمان علیه السلام را که از مسادات عالیها نازل او فرار فرمود و بقعه مطهرش را محل آمدن ملائکه و
 مؤمنین گردانید و محبتش با علما و ائمه ایمان فرار داد و چون فرمود ان الْحَسَنَ بِعَرَفَةَ مَكْتُومَةً فِي قَلْبِ ابْنِ الْمُؤْمِنِينَ حَسِينٍ رَأَى حَبِيبَتَهُ نِهَانِي هَسْتِ دَرِ
 مُؤْمِنِينَ صَاحِبِ مَنَاقِبِ رَأَيْتَ مِی كُنْزِ كَرِ رُوزِي جَمَاعَتِي اَمْرُ دَرِ زُو جَنَابِ اِمَامِ حَسِينٍ و درخواست کردند که یا بن رسول الله حدِّثْنَا بِفَضَائِلِكَ بَعْضُ
 مَنَاقِبِ و اسرار خود را بر ما بیان کن فرمود شما با ما بشنیدن فضایل ما را نازید شما با دور شوید و یکی از شما با ما نماند هر گاه طاقت آورد که بعضی از فضایل ما را
 بشنود شما هم خواهی گفت پس ایشان دور شدند و یکی از آنها در نزد آنحضرت ماند پس حضرت با او تکلم فرمودند و بعضی از فضایل و اسرار خود را بیان نمودند
 آن شخص داله و حیران شد و روی بر آه نهاد و هر چه از وی سوال کردند کسی جواب نکفت پس دیگران مطالب او را کردند پس هر چه از وی پرسیدند
 هر چه را با لایق اسرار خداست از عایشه پرسید که روزی رسول خدا کرسید بود چیزی که تدبیر نماید نبود من فرمود که رومی مرا بیاورد که بخانه فاطمه
 فَانظُرْ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ لِيَذْهَبَ مَا بَيْنَ الْجَوْعِ ع مَجْهُو بَرُومِ نَسْ نَظَرُ كُنْمُ بَسُوِي حَسِينِ تَا سَكِينِ بَا يَمُ اَرَشَدَتْ كَرَسَكِي بِسِ حَضْرَتِ
 رَفْتِ و داخل خانه قبر که فاطمه سلام الله علیها شد و گفت سپردم که بیاید فاطمه عرض کرد که ایشان بوی طه کرسکی گریان از خانه بیرون فرستند حضرت از
 عقب ایشان رفت تا آنکه با او در رسید احوال حسین را پرسید گفت در سایه دیوار بی جزعان خوابیده اند حضرت رفت و ایشان را در بغل کشید و شکست
 دیده های نور دیده خود پاک میفرمود بود و عرض کرد بگذار ایشان را بر طارم حضرت فرمود صبر کن تا آنکه چشم ایشان از پاکت گنم قَوْلَ الَّذِي بَعَثْتَنِي
 بِأَيِّ حَقِّ نَبِيًّا لَوْ قَطْرَ قَطْرَةٍ فِي الْأَرْضِ لَيَقِيَتِ الْجَمَاعَةَ فِي أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِخَدَائِعِي كَمَا مَرَّ بِرَأْسِي بَخْلُ فَرَسَادِهِ كَمَا كَرِ قَطْرَةُ اَزْ اَشْكَاتِ
 چشم ایشان بزین میرسد بر اینه تا قیامت کرسکی در امت من باقی میماند یکی از صحابه پیغمبر میگوید روزی دیدم محمد صلی الله علیه و آله را که میگید لعاب کرسکی
 حسین اچنانکه کسی شکر نکند و میفرمود حسین از من است و من از حسینم خدا یاد دوست دار هر که حسین را دوست دارد دشمن دارد هر که حسین را دشمن دارد
 پس جبرئیل نازل شده عرض کرد یا رسول الله خدا بی تعالی بجهت قتل حسینی بن زکریا هفتاد هزار نفر از منافقین را کشت و زود باشد که کشته شود فرزند خست
 حسین کشته شود بجهت او هفتاد هزار نفر قاتل او در تابوتی باشد از آتش از اتم سلمه روئیت که روزی حسین داخل شد مذبح خود صلی الله علیه و آله
 و جبرئیل بصورت رحمة کلبی حاضر بود حسین آمدند و دست و چیب و استین او کردند طلب هدیه فرمودند جبرئیل دست بجانب آسمان دراز کرده از

فرزند بزرگ حسین علی اکبر است که در شکل و شمایل شبیه پیغمبر است در آنوقت نام نامی با بن سعد خطاب کرد که قطع الله رحمتك كما قطعت رحمتي خدا را قطع کن چنانکه نسل مرا قطع کردی آنگاه علی اکبر سب خود را بچوگان در آورد و گفت **أنا طاهر بن حسین بن علی بن محمد و بیبت الله اولی بنی النبی** ثم فرزند حسین بن علی قسم بجای آنکه نسبت به پیغمبر اولی و اقربیم از هر کس و هر چه می آید بکنیم **بالتشییع الحی عن ابی** ضرب غلام هاشمی عاوی و در نصرت و یاری پدر جان فشان میگویم و بشما شمشیر میزنم تا بدینست که چگونه است ضرب دست پدر هاشمی نسب که پدر علی مرتضی و شیر خداست و هر چند مبارزه طلبید کسی بسیدان او نیاید پس آن شیرتجه شیر خدا شمشیر کشید و خود را در میان آن دریای لشکر انداخت جوش و غلغله و خروش و ولول و راتقوم نهند و صداسه المذرا المذرا زمیند و میره و قلب جناح آن لشکر برخواست هر طرف که می تاخت جمعی را بی پای میاخت و بر خاک پلاک می انداخت تا صد و بیست نفر از آن گروه بیدار بجهت نرسید و تشکی بر وی غلبه نمود و محبت فرمود پیش پدید و گفت **عیت**

ای بیست پیش نخل قدرت بر کوه کبریا

وی زشت پیش ماه رخسار خاوی
بر ما زخمی که ضعیف و ناتوان
وقت است جمعی از ضعیفان باوری
از قطره که کم شود از چشمه چه باک

مانندیم و تودارای کوشی یا ابناء العرش قتلی **و قتل الکفید اجدیدین** ای پدر تشکی می کشد و گویی ای کوه مراقب مید و فکل **الک مشرقین السابین** آیا بجز عذرا آب راه توان برد و توان شد که درین بیابان قطره آبی پیدا شود و بحکم تشنه من برسد **المو**

هزار حسرت هزاران	که نیست آبی درین بیابان	درین حسرت که ابر حمت	نگر و بهت رخسار باران
بجالم اندر مگر که یکسر	شدند کافرانماندایان	که آل طه غریب و تنها	دهسند اینجا تشکی جان

حضرت که این سخنان جانسوز از فرزند لبسند خود علی اکبر شنید چون بر باری بگریه در آید و گفت ای فرزند از جند و امی نوردیده سعادت منجد قسم که بر محمد مصطفی و علی مرتضی و بر پدر تو دشوار است که ترا این حالت پیدا و برایشان بی گران و ناگوار است که تو سخته گویی و ایشان را بچوگان و نتوانند اجابت تو نمود و پناه از همه کس ایشان بری و نتوانند که بدو توستند و پناهنده پس او طلبید و خاک و خبار لب و دندان کسب و در خسارش پاک کرد و زبان جگر گوشه خود را بدیان گرفت و گمید و گشتی حضرت سالت را نیز در دایان وی گذاشت و فرمود ای نوردیده برو که در پناه تو سوی شرب کوز از دست جدت حیدر صفند خواهی نوشید بعضی نوشته اند که در این باره اهل بیت خبردار شدند و بدور علی اکبر آمدند و هر یک آغاز نوحه و نوائی نمودند از آنچه مادر دل سوخته اش سخنان مرکب او را گرفته و زبان حالش مدین مقال ترنم بود و میگفت ای درای علی اکبر **لنوفه** کجا میری این لاله فروخته

بفراق از چه نشانی من دل سوخته	بشین امی کل نوحه است در جرم ما	خامش از شور و نوا مرغ نوحه	با تو در احصایم خاطر در پرده چشم
کمش از حسرت دل طایر پرده خیره	حاکم تن رفت بیاد و این بخت بد	تا چارفت یهین حاصل اندخته را	تس اوخته اوخته قدرت بدلم
و نشان امی سپرین آتش از رخته را	بدو عالم نفروشم غم اگر غم	بعوض تا چه خرم یوسف بفرخته را	پس آن نوجوان نامدار حکم بدین کوز

معاودت بمیدان کفار نمود و مبارز خواست و بسی از شجاعان شیر شکار و دل اوران روزگار بر سر که آن با و کار حیدر کرد آمدند و از دست او شربت ناگوار و کت کشیدند آنگاه خود را بر قلب لشکر زده شست نفر دیگر را بجاک پلاک نهند و شورش و غوغای عظیم در میان لشکر گرفتار افتاد و نزوین بود که از هم متفرق شوند این سعد که این حالت را دید حکم بن طفیل را بن نوفل را طلبید و بهر یک هزار سوار داد و گفت باید این دو هزار سوار یکبار بر این جوان هاشمی حمله کنید و او را از پای در آورید و دغش با و در دل حسین و مادرش بگذارید پس آن دو هزار نامر و یکبار بر آن شاهزاده نامدار بی یار حمله آوردند و آن شیرتجه شیر کرد و کار خدارا با کرد و پیغمبر را در و گفت و آن دو هزار سوار را تا قلب لشکر دو اندید و مانند شیری که در منافق میز و می انداخت این سعد مضطرب شد و بان

نی شکفت از خصم آرزوین دو بار نصیبم	کز جان بیرون دما از این دو مار آورد	نارون هرگز نیارود بهتبار از شکفت تو	شکفت بار از این دو زلف مشکبار آورد
لوحش اندر خط و خنای خال زلف تو	و حسد کبیر بر از نقش و نگار آورد	بود چشم جان روشن ز ماه روی تو	از چرخ جوان لبان طرزه تار آورد
گو یا علی کسب عرض کرد ای پدر	استین بیده کند برین چشم ترتم	که بغیر از تو نشاید کردی در نظرم	خبر از خویش ندارم که بگویم غم دل
همه دهند که من با تو خود بخیرم	از عشق ندلم بچه حد است کرد	روزگار است که هم ناله مرغ سحرم	دل از مردم این شد بتنگ آمده است
میر افتاد از آرزوی هوای سحرم	زان کاشخانه ابرو گرم نیر نسیم	سهل باشد بود بر سینه قیصرش سحرم	سنت عهدی کنتم بی سببخت کبیر

القصه چون گفتوی علی کبری صبح پر دکان حرم رسید یکبار یکی از نیمه بیرون دیدند و با کبری و ششون گفتند ای علی کبریا طافت شادت و تاب مفارقت ترا نداریم بر این میان یکس رحم کن دازین غمیت بگرد با بجز همه اهل بیت و از رفیق من میگرد و امام حسین علیه السلام نیز اجازت نینمود و علی کبری تضرع و داری میزد و الحاح و التماس میکرد و پای پیدامی بوسید و قسم میداد که مرا ترخص کن که دیگر صبر و شکیبائی ندارم حضرت چون صبر و مبالغه از حد گذشت ناچار و ناگزیر گشت داران نوجوان بی نظیر در گذشت و رخصت فرمود و با اهل بیت گفت که دست از روی مبارک بردار

که عازم سفر آخرت شده است جوالم	دلی ز رفتش از تن روانه است روالم	هزار حیف که گذاشت آسمان کعبه شی	بر عروس نشام گلش بر بقیع نام
بدین دو سنبلی کبری گرفته صبر و سکونم	بدین دو کس جاوده بوده تاب تو نم	بسی نماند که بسینه چرخ قدم من	نموده است چنان تیر قد لبان کلام

پس حضرت بدست مبارک خود سلاح بروی پوشانید در آنوقت بجهت سال از عمر شریف علی کبری گذشته بود و در فضل و کمال حسن و جمال عدیل و مثال داشت روی چون ماه و مولی مانند مشک سیاه در صورت شبیه ترین خلق الله بر رسول الله بود هرگاه کسی مشتاق تهای پیغمبر میشدی می آمد و زیارت روی علی کبری نمود و هرگاه که اهل مدینه را اشتیاق اسماع کلام سید امام غالب میکشتم می آمدند و اشباع سخنان علی کبری میکردند باری چون بر سبب خطاب میواید و عازم میدان کردید

ما در خواهرش در کاب و چنان گفتند	دیگر بجای میری این سرور و انرا	و اندپی خود این همه چشم نگران	ای تازه جوان پریشوی چشم مران تند
در پیش حسرت نشان پر و جوان را	بار دل و تیغ از کمر زلف بند	کامیلب مبادار سدا این موسی میا	بار آس و جودل باش بهلوی من ای جان

در آنوقت حضرت سید الشهدا علیه السلام بی طاقت شده آب از دیده مبارک فرو ریخت و دستهای خود بدعا بلند کرد و گفت

اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد بذلناهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطلقا رسول الله يا كواها باش که فرزند رسول تو و شبیه ترین مردم بر خسار کردار و کفار و خلاق و فقا را بنحضر بسوی کفار میرود پس علی کبری جلوه گمان چون خورشید تابان از افق میدان طلوع کرد و عرصه آن دشت را از پر تو آفتاب روی چون صحن بیت روشن و منور کرد پس دید که لطف

عیان کردی هزاران باغ گلشن	بنا میر و بدان حسار تابان	بهشتی بود بر بالای تو سن	سپاه مخالف را از خورشید جاس
---------------------------	---------------------------	--------------------------	-----------------------------

و دیده خیره گشت و از نمايش روز روشن تیره چون نیکت گریسته جوانی دیدند با صورتی برافروخته دلی از آتش حسرت سوخته قامتی چون سروستان برافروخته و دو کیسوی مجده مسلسل چون پیمان مار از پیش روی اندخته و دو کیسوی آفته نیز در عقب سر ساخته از دیدن او از سپاه مخالفین آواز فبارک الله انما الخالفین از بر جانب بلند شد و فریاد زدند کلامی سپر سعیدین جان کسیت و نام خجسته اش چیست

این علاماتی که با این سرور است	کریغ باشد خداوند کریم	پس بود او آیت الله العظیم	غنی و سخیب رسول فرد
تا به نگذار کسی ز اعدای دین	وزیر سخیب بود یا کرد کار	آمده از جانب پرور و کار	تا به نگذار کسی ز اعدای دین

این سعد چون شورش و همه لشکر را دید فریاد بر آورد که ای قوم آگاه باشید و چه خاطر با سخن و غده خمر میزند که

بهره سپاه زد که ای امردان این طغلی پیش نیست کرداگر داورا فروگیرد آه داوید و مصلحتا به یکدیگر همه آن لشکر و آن عسکر از جامی برآمدند و اطراف نوجوان حسین را گرفتند

لشکره کین تنها مسلمان کی عالم سوا

ماکنون هرگز کسی شنید ما ندر رو کرد

 این چه سید است که این چنین است

که بقصد کینه دشمن در آید صد هزار

ای مسلمانان انگاه از هر جانب آن بر جان هجوم بر سر علی کبر آوردند و آن سزاوه در دریا می حرب غوطه در بود و هر یک از آن سگین دلان کافر زخمی بر سر نازنینش میزدند یکی بشیر بدین نازنینش بروج میساخت و یکی تیر سیم شریفش می انداخت یکی نیزه بر پشت مبارکش میزد و یکی با خنجر سینه کی کینه اش خاک میگرداند

چنان شد که کشتن از تیغ تیر و نیزه و تیر

که همچون خانه ز نور شدن نازنین سپید

 بی با این بر احتیاجی باقی آن مولای

که کوشش سپان بودی که پانسانا خنجر

آه آه ناگاه منقلب تره عبدی ضربتی بفرق بجایون علی کبر زد که فرس شکافه شد از روی زمین در افتاد و فریاد آه آه بر آورد چون طاق افتاد داشت حال آه گرفت و عیان بر وی گذاشت و مرکب او در میان لشکر مخالف آورد ولی چون دید که در کنار بر نامرد که میرسد ضربتی بر صاحبش میزند نفس علی کبر را برداشت و بیابان گذاشت و رفت بجایی که در مخالفان دور بود آنقدر علی کبر از نظر امام حسین علیه السلام غایب شد حضرت سبأ گفت تا بحالی میدان رسید علی کبر را دید

حیران و مگردان فریاد بر کشید که یا علی یا علی ای فرزند ولیدم کجائی

ای نور و دیده ترمن

 کم گشته علی کبر بر من

جان در چه زمین زوست ای

ای یوسف او فاده در چاه

جویم کجا ترا در این راه

 ای جان پدر کجائی

جان در چه زمین زوست ای

خود چاره چیرت پدر کن

عسره جاکه فاده خیر کن

 انگاه از طرفی صدائی برآید که یا ابااه او کسی ای پدر مرا در یاب امام

جان در چه زمین زوست ای

از آن طرف که صدای آمد مرکب می تاخت و یا علی یا علی میگفت و باناز جانب دیگر صدای علی کبر بلند میشد که یا ابااه او کسی ای پدر مرا در یاب امام

بر جانب میرفت و یا علی یا علی میگفت و نور دیده خود را نمی یافت پس سب در میان لشکر اندو صوف را بهم زد و باز فرزند کم شده خود را به جست و خیزش زیاد شد و برسوی روی میکرد و مال و فریاد میکرد یا علی یا علی ای میوه دل من در کجائی و ای یه زندگانی من کجا افتاده ناگاه و در جناح خازانوست پنجاب بود از لشکر گاه روی بیاورد نهاد حضرت عیان او را باز می کشید و آن جوان زبان بسته تکلیف نمیکرد تا سافتی بسیار از میدان جدال می کرد و حضرت باز با او از بلند یا علی یا علی میگفت و اشک از دیدگان مبارک میگفت ناگاه نظرش بر مرکب علی کبر افتاد و لیکن صاحبش را ندید خوبست او را کبر و آن سب بدست نیاید و در جلو حضرت ماند کسیکه دلیل باشد روانه بود و سب را دید میرفت تا بموضع که صاحبش افتاده بود رسید و ایستاد لشکر

کسی نار و خیال آنکه آن شاه

کجا از خویش غفلت می نمودی

تر غفلت می نمود از کبر اکاه	کسی که حال غمیر آگاه بودی	کجا از خویش غفلت می نمودی
نه هر کس اندرین معنی معاف است	ولی آدم مجرد بود از خویش	بجز روان نمیدار پس و پیش
توجه کی بغیر روی نمودی	نه بینی هر که دل بر دلبری سبت	نه پندار که در عالم کسی هست
نمیداند که غیر از وی صدائی است	نه بینی هر که چشمش سوی یاری است	نه می بیند که در عالم کجائی است
که پنداری خود آن بی چشم و گوش است	بهوی شاه هر سوب می تاخت	ولی شاهش بر دم مات میاست
که حل آنچنان بارش تعب بود	چو از معراج وحدت بار آمد	علی کبرش همسر از آمد
بدید کبر سخاکت و خون طمیده	تفش را وید گشته پاره پاره	پس کبر زخمش افزون از سناه
که تش خوبست زمان سوز اول تنگ	پیاده گشت و بر نقش و راغوش	ولی لختی ز حیرت بود خاشوش

شده خاموش و بسته است محزون

حضرت چون نگاه کرد علی کبر را دید که در میان خاک و خون افتاده و چون مرغ سرکنده پروبال میزند حضرت پناه
--

شد و پیش می نشست و دست بر پیشانی علی کبر نهاد و بعد از لحظه گفت **قتل الله قوما قتلوا** خدا بکشد قومی را که ترا با حق کشید و بعد از

عرق کنند و بخت طولانی است نزدیست که در روز قیامت قبر از نور سحر فاطمه سلام الله علیها نصب کند و گوی از آن اهل بیت در خدمت او باشند

خطاب رسک یا فاطمه اذ دخل الجنة	الوقت	بیا بخلد و در راه زراسی و رخ زبور	بیا که نظر مقدم تومی باشند
بیا که وره تو حوریان کهر باشند	بیا که بگو بهشت در صفائی است	در او اگر تو باشی بهشت جانی است	فاطمه عرض کند لا اذ دخل الجنة

آنکه ماضی بگذری من و دخل شوم تا بدانم که چه بر سر فرزندم آورده اند و چرا این ظلم را بر او روا داشته اند آنکه خطاب ای فاطمه قلب قیامت نظر کن چون نظر کند بین حضرت امام حسین علیه السلام بی سر ساقه و سر خود را بر دست گرفته از آن دیدن حضرت فاطمه صیحه زد و ناله کشید که جمیع ملاکروا کبریه و خروش آید فاطمه گوید فادکلاه و الثمرة فواداه پس جامه های خون آلود را در دو پایی عرش الهی آید گوید یا عدل یا جبار احمک بتنی و بین فانی و کذب ای خدای عادل حکم کن میان من و کشته فرزند من عربید شاعر میگوید کأنت بیننا المصطفى قد تعلقت بناها ببيان العرش الذع اذت و في حجيرها نور الحسين مضمحا و عنها جميع العالمين تحترت تقول ايا عدل لفض بيتي و بيت من قد نسى على ابيني بعد قهر و قسوة

یعنی گویا می نیم و خسته سحر آخر الزمان را که در وقت در ساق عرش پروردگار زده با دیده های شکبار و جامه های خون آلود حسین را در عسل کشته و موی در کرد ناله آید که پند اهل محشر مضطرب شوند گویای خدای عادل حکم فرمای میان من و میان تم کندگان فرزند من پس در آن وقت قرم قناری بوج خواهد آمد و شهدای کربلا مجروح و مالان دلالان

کویان ز قبور خود بر خواهند خویشتن	یکی خونس هنوز از حلق جاری	یکی را پای تا سر خشم کاری	نشته در زن بکت سپر تار
بپلوی یکی ماسته خنجر	یکی بریده از نخل قدش شاخ	ز پیکان پیکرش سوراخ سوراخ	ز بی شیری یکی بر جای پستان
ز طفلی بر کیده نوک پیکان	یکی را دست از بازو بریده	یکی را فسق تا برود رید	یکی داماد لیکن سبته خاسی

پس عمر صلی الله علیه و آله فرمودند بخدا قسم که در آن وقت پروردگار خود حکم از برای و خرمین خواهد کرد پس انشی را که نام آن بهیبت و هزار سال او را فروخته باشد تا سیاه شده باشد فرماید تا کشدگان فرزندم حسین را بر چنید و آن آتش نعره زند و ایشان نیز نعره زند آه از می که با کفن خون پیکان زحان ال نبی چه شعله آتش علم نشند جمعی که زو بهم صفشان شور کربلا در حشر صف زمان صف محشر هم زنده دست عتاب حق بر آید از این چون ایل بیت دست بایل تمام کنند بعضی از قطرات زیارتی که از ناحیه معتده حضرت صاحب الزمان علیه السلام المکات التمان بیرون آمده است که اقیبت لک الماتم فی انلا علی بنین و لطم الحیور العین نام ترا ای حسین در اعدا علی بنین و در بر ما کردند و حوریان در مصیبت نوطایچه بر صورت زدند و در زاریت محضیه اول جب ویر شعیان است اشهد لقد اشعرت لید ما حکم اظله العرش مع اظله الخلاق و سكان الجنان و السیر و الحبیر و گواهی میدهم که بلرزه و راد بجه خون شام عرش الهی و جمیع خلاق و همه ساکنان بهشت و دریاها و بیابانها از جن و انس و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود ان یوم قتل الحسين اقترح جفوننا و اسبل دموعنا و اذک عزیرنا با یارین کربلا بدینکه روز قتل حسین دیدهای ما مجروح کرد و اسگما می ما را زین ساخت و دلیل که عزیز ما را بر زمین کربلا و اندوهی بر ما گذشت که تا قیامت بر طرف میشود پس باید گریه کند گریه کندگان زیر آگه گریه بر او کنایان بزرگ را فرمود پس فرمود که پدرم موسی بن جعفر چون محرم و دخل میشد کسی در آخرم دولشا و نمید و خرن و اندوه او زیاده و میشد تا روز دهم محرم پس آن روز روز مصیبت و غم و اندوه و گریه اد بود و میفرمود و امروز روزیست که قدم حسین با شهید کردند و حضرت صواق علیه السلام بعد از آن سنان در روز عاشورا فرمودند

هَلْ مِنْ مَوْجِدَاتِ اللَّهِ فَمَا هَلْ مِنْ مُعِينٍ بِرِجَالِهِ فِي أَخَانَتِنَا يَا خَدَائِشِي هَيْتُ كَدْبَانَهُ مَا زُخْرُهَا تَرَسِدُ يَا فَرِيدِ هَيْتُ
 که فریاد سی کند ما از خدا چون آواز آن مظلوم غریب و استغاثه آن شاه بی سپاه بجوش اهل حرم رسیده بگریه و ناری بلند کرده و سیدالتاجین باطل
 در سجور که طاقت نشیت و نخوست مذشتار پای خود بر خونت ویژه بر داشت و از خیمه بیرون آمد کاشی می افتاد و کاشی بر چو نیست و کویان زبان حال میگفت

لَوْ لَقَدْ بَقِيَ مِثْلِي أَيْ جَانِ بَرَكِيں دِيَا	بِخَيْرِيں لَكِنْ أَهْ كَشْ شَكْتِ مَبَا	بِخَيْرِيں كَرْدَنْ خَوَجْ كَمَنْ زَبَنِي يَا كَا	اَلْهَيْتُ هَيْتُ تَرَايَا رُوحِيں جَوْنِ جَوْنِ يَا
غم مخور باز برای تو فدای باقی است	که بپای تو که جان من خوش نما	آدم تا پای یاری تو جان در بمانم	گر چه رنجورم و بی آب و نوزان و بی پای
آدم تا بشانت نرساید دشمن	که نذار و پسر فاطمه دیگر غم مخور	این مضامین میگفت و بابدن لرزان احسان دختران بجانب میدان میرفت	

دامم کلثوم از عقب آن رنجور مظلوم می آمد و فریاد می کرد و فریاد برادر کرد و امام بن العابدین فرمود ای عمه بگذار ما در برابر فرزند رسول خدا جا و کرم تا کشته شویم
 انگاه نگاه سید الشهدا علیه السلام بر فرزند بسیار خو افتاد و آن حالت و هیبت را که مشاهده فرمود گفت ای پسر برادر که نسل من است و
 خواهد ماند با یکدیگر ساری عیال من کنی ای ام کلثوم در بار کردن که تا آنکه دنیا از نسل آل محمد خالی نماند پس امام بن العابدین علیه السلام را بخیمه آوردند پس
 حضرت امام حسین علیه السلام با فرمود که تو می بینی من عورت را بنویسم و اما منی چند که از جد و پدر باور رسیده بود بوسی از نانی فرمود و با او صبا
 چند کرد و زمان و دختران و خواهران را طلبید و فرمود ای پدوکیان حرم نبوت و ای پدرش با همگان در تن عصمت و طهارت و ای دختران برج صدارت
 و خدارت باید صبر و شکیبائی را شعار خود سازید و خاموشی را و آواز خود نمانید رضی بقضای آسمی باشد و بناخن بی تابی صورت و سینه محرابید لَمْ يُولَفْ

پس از شادت من بود سینه محرابید	رضا بداد و پروردگار خوب باشید	بیر بلائی شکیبائی اختیار کنید	مهاد شاد و کر خصم تا بکار کنید
مبا و چونکه اسپر و شتر سوار شوید	چو اختران که صبح سیرار شوید	مبا و سوی پریشان کنید و مویگان	که منقطع شود این دور و سلسله بجان
مبا و آنکه گشاید لب بی نقرین	و گرنه زین و زبر که در آسمان وزین	ولیکن شمار از گریه منع نمیکم زیرا که شما غریبان و بیکیان و مصیبت زدگانید	

و با این مصائب با مصیبت من مبتلا خواهید شد و در کشتن من برکنده و آسمیه سرخو بیکشت درین محل مخدرات حجات عصمت و سر اوقات عفت بیعت
 شدند و بطوری گریستند و آواز ناله کردند که صومعه داران طلاء اعلی بناله و غوغا کردند و آواز دادند که سینه خاتون نظر بطرف تبت از ما دور پسید کای ما در این
 منظر اب و انقلاب شما از چه سبب است و چرا این سوگریه و ناری میکنید و بی تابی و بیقراری مینمایید ما در شش گفتای نور دیده چگونه با تو شرح این حکایت
 کنم و بچه زبان بیان این جزا نمایم بدانکه پدر مظلوم غریب ترا کار بجان و کار دستخوان رسیده و ما چار عازم میدان و شمان گردیدیم سینه گداین سخن شنیدند

دوید و خود را با پای در پهنه و آتش چون مرورید تر خضاره جاری و با نهایت بیقراری دل از دست داد و میگفت لَمْ يُولَفْ	ای پدر عظم و بر لبی پدری آب نذر		
رحم بر کو که میکنم و تنها مگذارم	یا مرا نیز بر همه خودی که دعا کن	گر از آن پیش که تو کشته شوی جان بسایم	نسرو آنکه گرفتار شوم و گرفت دشمن
نه من آنم که تو پرورده آخر بگذارم	پسند آنکه شوم خار و بنوا بند کنیزم	چون بسیند که من بی پدر و آل و تنایم	چون شاه شهیدان و حرک خورا

بان حالت دید او را جل کشید و روی او را بسید و روی خود را بروی سینه نهاد و گریست و او را دستلی داد و سفارش او را بخوابان نمود و فرمود امر در این دختر
 برتم خواهد شد ز نماز که بعد از من مراعات او را بکنید و بی التفاتی با او نکنید و بانگ بروی من زند که دل بماند تا آنکه بهت سید بن طلحه و سید بن جابر روایت کرده که در آن وقت
 حضرت بدخیمه آمد و خواهر خوزینب خاتون فرمود تا اینچنین و لَيْدَا الصَّغِيرَةَ حَتَّى أَقْدِمَ عَلَيْهَا ای خواهر طفل صغیر مرا بساورد تا با او نیز و روح کنم و دید
 و دیگر زینب خاتون آن طفل را بر داشت و بنزد برادر آورد و عرض کرد ای برادر این طفل تست که سه روز است آب نخورده شربت آبی ازین گروه بجهت او طلب کن و
 بعضی گفته اند که ما در علی صغر طفل را بر سر دست گرفتیم و حضرت آورد و عرض کرد این طفل از بی شیری مشرف به هلاکت است علی الاطلاق الزواجات

که در مثل این روز بی آنکه غیبت کنی روز و وار و یک ساعت بعد از نماز عصر افطار کن بشری از آب بدستیکه بعد از عصر چنین روزی بود که جنت آن سال پیغمبر و موالیان
ایشان بر طرف گشت و حال آنکه بر زمین افتاده بودند از آل رسول سی نفر که بر پیغمبر دشوار بود و کشته شدن ایشان و اگر در دنیا بود عرای ایشان را بر پای میکرد و باز
از حضرت رضا سلام الله علیه روایت شده که فرمود کسی که ترک کند سعی و غسل خود را در آنجا حجاج حجاج خود در روز عاشورا و اندوختن و مخرون باشد خداوند
قیامت را در قیامت او را و اندوختن کسی که روز عاشورا را در برکت آمد و نوز خود و خیره نماید چیزی را خدا بر او مبارکت گرداند و در روز قیامت او را با عبید
بن زیاد و عمر بن سعد محسور گرداند و ایضا حضرت صادق علیه السلام فرمود که جدم حسین فرمود انما قبیل القبره لایذکر فی احد الا بسک
منم کتبه و زاری مؤمن و مؤمنه مراد میکند که آنکه میگردید پس شنیدن مصایب مظلوم و ذکر سنین ایمان جمع میشود و حدیث است که حضرت موسی
علی نبیا و علیه السلام عرض کرد خداوند آنچه چه هست محمد را بر سایر ائمه تفصیل داده تا آنکه بجهت فصلت صلوة و زکوة و صوم و حج و جهاد و جمیع عبادت
و قرآن و علم و عاشورا عرض کرد عاشورا چیست مذاکره کنید سنین و گریانیدن و غمناختن است بجهت مصیبت فرزند سید آخر الزمان و هر که عزای او را بداند
از اهل بیت است و نیست کسی که صرف کند مال خود را در محبت او و طعام دادن و خیر او کرد اگر مبارک گردانم از برای او در دنیا و برکت بهم هر روز همی با طعام
برابر آن و گناهانش را بیافریم و عزت و جلالی ماین امر آید و جعل سال دمع عینیه فی یوم عاشورا او غنیه قطره و الحیدة و الا
و کتب له اجر مائة شهید بعزت و جلال قسم که هر زنی یا مردی که قطره اشکی از چشم خود بر روز عاشورا یا غیره عاشورا ثواب صد شهید دارد و در آن
عملش نوشته میشود و عبد اللطیف تغلیبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که چون شمشیر بدن حسین علیه السلام زود و بدست او را مخرج کرد
و بخوبی سوزانید که سر او از بدن جدا کند منادی از جانب تب العزیز از زبان عرض مذکور که **الاینها الامة المنتخبة الطالمة بعد نبیها الاوقفم الله**
لاضحی ولا فطر اسی امت حیران ظالم که بعد از پیغمبر خود طغیان کردید خدا توفیق ندید شمار آنچه صحنی و فطر عروہ بن ظمیر روایت میکند که وقتی که ابو ذر از زمین
خرج میکرد مردم بجهت ولداری باو میگفتند که دل خوش باش که آنچه تو میکندی چون در راه خدمت سهل است ابو ذر گفت چه قدر دل و آسان است آنچه میکندی
و لکر کیف انتم اذا قتل الحسين بن علی چگونه خواهید بود در حالتیکه حسین بن علی شهید گشته باشد قسم که در سلام قتل عظیم تر از قتل او نخواهد بود
و بعد از قتل او خدا شمشیر انتقام خود را بر این امت خواهد گذاشت و بر کزور نیام خواهد کرد و از روی او کسی را خواهد فرستاد که انتقام این خون را بکشد و اگر سید
شما که در داخل میشود و مصیبت و بر اهل دنیا و ساکنین که بهما و صحرا با و اهل آسمانها پارینه افتد گریه میکردید که روحهای شما از بدنهای بیرون میرفت و ما این
سوره میخوانیم **و روح الحسین علیه السلام الا فرج له سبعون آلت ملک یقومون فیما تترعدون فاصبر لهما الی یوم العتیمة**
و نیست آمانیکه بر او بگذرد روح حسین علیه السلام مگر آنکه بفرغ و صبح در می آید بجهت مظلوم بهفتاد و هزار ملک که هم از مکانهای خود بر خواهند خواست
و جمع بعضی ایشان میگذرد تا روز قیامت و ما من صحابة تموت و ترعدون و تبرق الی لعتت تاسیل و هیچ بری نمیکند و در عدو
برقی از دغا هر نشود مگر آنکه لعن میکند بر قاتل سید الشهداء و ما من یوم الا و تقصص نوحه علی سؤل الله فینلقیان و هیچ روزی نیست
مگر آنکه روح آن مظلوم بار بر رسول خدا عرض میکند و با یکدیگر ملاقات میکند **شما و ت جاب علی صغرو حافله** تا کیفیت
شهادت شاد بی لشکر علی صغری چونکه علماء و اعلام رضوان الله علیهم ذکر کرده اند این است که بعد از آنکه اصحاب و اقوام و برادر و برادرزادگان و
فرزند رسید امام نام علیه السلام بدرجه شهادت رسیدند آنوقت مظلوم گریه بپایین و بسیار گریه کرد و دیگر معین و یاورهای خود ندید و روی بجا
آمان کرد و گفت **اللهم اناک تری ما یصنع یولد نبیک** خدایا منی که فرزند پیغمبر تو چه میکند پس بجهت تمام محبت صدای مایه
باستغاثه بلند کرد که **هل من داع یرحم الارسول الختار** هل من ناصر ینصر الذیبه الا یا رحم کسده هست که یاری نماید جگر گوشه رسول بخارا

دیگر ز عطش دریا به پستان	از پنجه نیارود گلستان	رخساره و لعل از خوانی	دیگر نشودش ز عفرانی
هم او ببطش بگفت بد رود	هم مادرش از غم وی آید	هم او ست کنون با سرحت	هم این شده فارغ از شقت
هم نیز مر است قیدستر	قید است که خیر با کدستر	قید است که زیند طاغی	کرد و بجای خویش باغی
قید این زیاده کار و	تاریشه دین پیشه خادم	قید است که این سعدون	گوید بگذار دین بدینا
قید است که شمر سازد	تا سر سپرد آل خیرا	قید است که این کرده جابل	بگذاشته حق گرفت باطل

حمید بن مسلم میگوید که من نظرم بر آن طفل معصوم بود که بروی دست پدرشید شد که ناگاه دیدم که از خیمه حضرت زنی بیرون آمد نوزانی چنانکه نوزایش نوز آفتاب را زایل میکرد ولیکن از شدت غم دالم و زخنی که داشت کاشی می افتاد و گاهی میخوابست و موسی کنان و موسی کنان با باز بلند مینالید و میگفت **وَأَكْدَاةُ وَأَقْتِيلَاةُ وَأَمْتَهَةٌ قَلْبَاهُ** با بر طرف آمد و آن طفل کشته شده را از دست حضرت گرفت و گذاشت و خود بروی آن کردن غرقه

خون انداخت شروع بنوحه کرد	گفت ای شمع شبان تا بن	ای آیس خاطر بخار من	وستی اندر کرون مادر بر
بر جراثمی دل هم کد	لب کشای طوطی شکر کن	خنده کن با مادر خود کو سخن	مادر زارت بهیرو که ترا
زوجه خلق این ناوک از جو جفا	بیشتر سوز دلم از این سبب	که نخوردی آب و جان آلب	بر سرم این خاک چون میخستند
کاشکی آبی بجلقت میخستند	شیر چون خشکید و سپان من	کاش میفرتم برون روح از بدن	کاش پیش از آنکه می خشکید
من بجای تو شدم کشته بتر	تا بهیم کشته تو ای سپ	خادم اندر دیدگان خاکم سپ	ای بخون غشته من رود و
شا براده صغیر من بود	کشته شد چون ابر من رود	ای خدا رود ابرم رود صغیرم	ای خدا کو صغیر و گو که سپ
بر که امین بکت بریم زار زار	کز فراق هر دو باشم بیقرار	بر که امین بکت بنالم ای خدا	کز تم از هر دو جان کشته جدا
داغ کسبم نبود اندر دلم	از چه داغ دیگر آمد بر دلم	حمید که بد که در آن وقت که زمان و دختران بدور علی مهر جمع آمد	حمید که بد که در آن وقت که زمان و دختران بدور علی مهر جمع آمد

زنی پیش از هر گریه و زاری داشت حضرت امام حسین علیه السلام با سپاه باز مشغول بود و نصیحت بود چون آن زن را بان هیئت و حالت مشاهده فرمود بسوی آن زن مرحمت نمود و موعظه نصیحت با فرمود و بلا طفت اور پنجه بر کرد و این پرسیدم که این زن کیست گفت اتم کلوم خاتون و آن دختران بکنند و فاطمه و زینب میباشد و روایت ما شب احتجاج آنحضرت بجلاف شمشیر زمین را کرد و روان طفل خون آلود را در آنجا دفن فرمود و بعضی نوشته اند که آن طفل را آورد در میان کشتگان کشته شد **اللهم ارحمنا و ارحم آلنا و ارحم من آمن بنا** مجلس سیزدهم در بیان **وداع حضرت امام حسین علیه السلام با اهل بیت و کیفیت بیدار شدن آن مظلوم**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا مَنْ عَظَّمَ رِيقَنَا عَلَى آلِ الْأَيْمَةِ وَسِرَاجِ الْأُمَّةِ سَيِّدِ الْمُصْطَفَى وَابْنِ الرَّضِيِّ شَيْلِ الْهَرَاءِ وَآخِ الْحَسَنِ لِحْتِ الْجَمَّةِ
رَسُولِ الْقِيَامَةِ بِجَبَّتِهِ الَّذِي قَتَلُوهُ عَيْدُهُ وَرَعِيَّتُهُ مَوْلَانَا وَمَوْلَى الْخَائِفِينَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ رُوحِي وَرُوحِ الْعَالَمِينَ
لَهُ الْفِدَاءُ وَنَقْدُ سَكِّ بَأْسِنَ لَجَلِ جُصَيْبَتِنَا بِصَاحِبِ الْمُصِيبَةِ الرَّائِبَةِ وَالذَّمْعَةِ السَّائِكَةِ الْمَذْبُوحِ الطَّعِينِ
وَالْمَقْطُوعِ الْوَطِينِ غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ وَآسِرِ الْكُرَبَاءِ وَقَتِيلِ الظَّالِمِ جِئْمِهِ غَرِيبِ الدِّيَارِ الذَّبِيجِ الْعَطْشَانَ السَّلْبِ
الغُرَبَانَ الْمُعْتَرِ الْخَدَيْنِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بِالْهَامِ مُصِيبَةٍ مَن بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاءُ بِالدِّمَاءِ وَذَبِحَ كَسِيفٍ

فَتَأْوَلُوا الصَّبِيَّ فَعَلَّ بِقَبْلِهِ وَهُوَ يَقُولُ وَيَلُ لِهَوْلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ جَدُّكَ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَصَّهُمْ

پس آن طفل را گرفته چون مرادید سلطان بر دست نهاد و بر سوی آسمان کرده کو با زبان حال عرض کرد لمولف

برای نیافتدت هر چه هست	نماندست چیزی که سازم خدا	بجز این که انما یکرکت مرا	خدا یا کن این طفل معصوم بهم
------------------------	--------------------------	---------------------------	-----------------------------

پس سعد و فرمود ای قوم شما کشتی شیعیان جاهل بیت مرا و عهد مرا شکستید اینک کی بسن نمائید که زمان و طفل که نیزه و شش بیچاره نبرد دای بر شما افتد این طفل شیر خواره را چه تقصیر و گناه است او را شربتی از آب بدیدنی بنید که چگونه از شکلی نخودی پدید و جگرش از آتش عطش میوزد آخر طفل صغیر شیر خواره در هر مذهب کوشی بی گناه میباشد نظر کنید که از بی بی جان این کودک لب رسیده و نزو یکت بسلامت است و مادر او هم شیر در پستان خشکیده او را قطره آب و هید و این لقب خلاص کند آن کاوان سگین دل گفتند که یا حسین حال است که ترا یا احدی از اهل بیت و اولاد و یاران ترا یکت قطره آب و همیم لمولف

بر روی عیال وی به بستند	آبی که بجز مادرش بود	گفتند حسین گناه دارد	آخر چه گناه صغرش بود
-------------------------	----------------------	----------------------	----------------------

حضرت پیمان که این سخن میفرمود ناگاه حره بن کابل اسدی حرامزاده تیری بجانب امام نام انداخت آن تیر بر کلهی نازک آن کودک شیر خواره رسید و کلهی از هم شکافت و بر او تیر شخ مفید دروستید که علی صغیر را بدخیمه بنزد حضرت آوردند حضرت او را بعل گرفته در پیش دایم بودید که ناگاه آن ملعون تیری از کمان رها کرد و بجلو قوم آن کودک رسید و پیمان که در فعل پدرش بود شهید شد و بر او تیری از طرف دیگر آن تیر بیرون آمد و بازوی مبارک حضرت شکافت خلق سپید روی در پیکان قضا به من که بیکت تیر میزند و نشانی حضرت چون این را دیدید ویدایش گریان شد و روی بجانب آسمان کرد و عرض کرد اللَّهُمَّ أَنْتَ الشَّامِدُ عَلَى جَدِّمُ قَتَلُوا الشَّيْبَةَ النَّاسِ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدًا خَدَا يَا كَرَاهِشَ بَرَانِقَوْمِ كَسْتُمْ شَبِيهَ تَرِينِ خَلْقِ خَيْرِ قَوْمِي أَنْ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَلَقَّوْا مَدْحِي أَسْتَلْتُ كَهْتُمْ سَعَى بِي إِلَى السَّمَاوَاتِ تَرَارَ خَلْقَوْمِ أَنْ طِفْلٌ هَرُونَ كَسْتُمْ وَدَسْتُ مَبَارَكٌ رَا از خون کلهی او بر میگردد و بجانب آسمان می بخند و نمیکند است که آن خون بر زمین برسد و میفرمود چون در راه خدایت سهل است و آنچه بر من میکند این قوم بروی پوشیده نیست و باز دست خود از خون حلقوم علی صغیر پر کرد و خود خطاب فرمود که ای نفس صبر کن بلا یای که بر تو میرسد و باز عرض کرد بار الهام می بینی که چون میکنند با ما چه میکنیم در دنیا خداوند اینها را ذخیره آخرت ما گردان و بر او تیر او خنق لوط بن سحی عرض کرد الهی فرزند من که از آنچه ناو صاع یا نافع نباشد اللَّهُمَّ أَنْ كَسْتُمْ جَسْتُمْ عَنَّا النَّصْرَ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَنَا فَرَجًا وَكَارًا لِكُمْ مَقْدَرًا شَدِيدًا كَمَا بَارَأْنَا مِنْ لَهْرَتِ يَابِسِمْ بَسِمْ لِهَارًا وَخَيْرَهُ از برای آخرت ما فراره و مروی است که در وقت جان دادن آن طفل سگیاه نگاه بر صورت پدر کرد و قسمی نمود و مرغ روحش بشا خسار سدره المنتهی پروا کرد و آنوقت امام حسین علیه السلام چنان آهی کشید که زمین لرزه درآمد و آفتاب

چنان گریه کردی که ابر ببار	شده آنکه بران کودک شیر خوار	چو طبل که برکت کل اندر دهان	چون آفتاب که در آید از آفتاب
زوریا سرشکش باز دیده بش	بیالوب خشک فرزند خویش	همی با تانی روان شد بر راه	چون آفتاب که در آید از آفتاب
که گویم چه با ما در طفل حرف	فرودفته در بحر اندیشه زرف	چگونه بر آن سوخته دل جواب	چون آفتاب که در آید از آفتاب
کنون چون برم مرده او را پیش	مرا زنده سپرد فرزند خویش		

پس چون نزو یکت خیمه رسیدند او که ای زینب دایم کلثوم دایم شربت و این طفل با یکدیگر که او را از شربت کو شربت کردند لمولف

آرام شده است و رفته در جوار	نوشیده در دست جد خود آب	کا سوده ز تشنگی شد صغیر	آید سوی طفل شیر خوارش
دیگر نکند بهانه شیر	از آب شد است کو کوش سیر		

مرویت که چون حضرت را نظر افتاد بر شهادت که در آن صحرا خاک و خون لغزیده بود و آه سوزناک از نهاد مبارکش برآمد و طاقش طاق گریه و چرخه های هم آمد و فرمود یا مسکینة یا فاطمة یا ابرهة کلنوم و یا زینب علیکم منی السلام و استود علیکم ای دختران تنیم و ای خواهران این است
 ایکت رفتن من سید زمان شهادت من نزدیک شد شما با دارم سلام و زمان و دختران و خواهران که این کلام را از آن مظلوم مغرب شنیدند آن مظلوم

آن زمانی که کاشان آسمان	بر زمین افغان خیران نوحه خوان	با پریشانی همه جمع آمدند	همچو پروانه بر شمع آمدند
آن زمان که در راه مرور دید بار	از مرگش نزد مرور دید بار	هر یک از شوهر حسین شاه حجاب	بچو خنجره نغمه با کردند ساز

سینه و دختر آنحضرت که باورش باب و خرامه لغیس بود و حضرت را بی اندازه تعلق خاطر بر او بود که آن بخدمت حضرت آمد و حضرت او را سپید حسابند داشت از دید کاش پاک میکرد و میفرمود سبطول بعد یا مسکینة یا فاطمة یا زینب علیکم منی السلام و استود علیکم ای دختران که زمان گریه تو برسد و بطل خواهد انجامید گریه تو بعد از آنکه مرگ بر من نازل شود لا تخرف قلبی بعد معک خسر ما دام منی اللعج فی جنات ای نور دیده که مرگ من اول بر مسودان تا وقتی که روح در بدن من است فاد اقیلت فانی لولیا الذی تانیته یا خیرة العنقوانت پس چون من گشته شوم تو سراف تری من و بر گریستن من ای بهترین زمان فقالت استسکت بالونیت پس سینه خاتون عرض کرد ای پدر من برکت در راه قال علیه السلام و کتیف لا یتسلی من لا فاصیر له ولا معین فرمود ای نور دیده چگونه تن برکت دهد کسی که معینی و یاری ندارد فقالت یا ابتاه و قد نال الی حرم جدنا فقال علیه السلام ههنا لوی لک القاتلانا و عین سینه خاتون عرض کرد ای پدر بزرگوار ما را هم جدا بر کرد آن حضرت فرمود هیات قطار بخود آمدند هر سیه میجواید و کی آسایش نمیدود و طامری است که از خوف صیادان خواب نمیکند گنابار از اینکه اگر مرا میگذاردند بخود من خود را میگذرانی انداختم زمان که این کلمات را از پدر شنیدند بخروش و داری در آمدند و حضرت ایشان را در راه میبرد و ساکت میفرمود این طایف را دست کرده که در آنوقت شمر حرامزاده حکم کرد بر خیمه سید الشهدا و خورد بر خیمه مبارکه آنحضرت زد و گفت آتش بیاورید خیمه را و هر کس در اوست بسوزانم فرمود ای پیروی الیوشن تو میجوای لیل و عیال فراسودانی پس شیب بن ربعی او را سرزنش کرد آنجا آن طعون از اراده خوبار گشت چون آنحضرت بیجانی آنقوم را مشا به فرمود فرمود بابل حرم آیتون بیوی عتیق لا یزغب فیه اجعله تحت شیبانی لیسلا اجرد بعد متبلی یعنی جامه زنده را برای من بیاورید که در آن عتیق نباشد تا در زیر لباس خود پوشم باشد که بعد از گشته شدن که بدین راه میکنند باین جامه طمع نکنند و آن جامه در بدیم بماند فایق مقول مستلوب من میدانم که بعد از گشتن من مرا برهنه خواهند کرد و ای وای که در آن زمان سوخته دل زین فرمایش حضرت تازه گشت و اندوه خاطر و گریه ایشان بی اندازه شد حضرت فرمود مهلا فاق البکاء امامت کن تعجیل در گریه کنید گریه بسیار و پیش در پدیس زیر جامه کوچکی آوردند فرمودند ذالک لباس من خیرت علیها بالدیلة لباس اهل بیت است و در روایت ابن شهر آشوب حضرت فرمودند که این لباس اهل ذم است پس جامه از آن فرختر و بهتر آوردند و روایت ابن طلحه آن جامه را پاره پاره کردند و در زیر لباس پوشیدند و جامه حریری نیز طلب نمودند و از راهم دست مبارک پاره پاره کردند و بر بالای آن پوشیدند ای دوستان حسین آن مظلوم این کار را بجهت آن کردند که اقلان جامه پاره پاره را بر بدن مبارکش بگذارند که آنک محافظت نماید از حرارت آفتاب فلما اقبلت جردوه میسند پس چون شهادت آن جامه حریر پاره پاره را از بدن لطیفش بیرون کردند و آن کفها کردند آن جامه اول باینکه مندرس تر و کهنه تر بود پاره پاره آوردند و از کهنه جامه هم نگذاشتند و این کار را بچهره کعب علی اللعنه و الغذاب کرد و بدن مطهر آنجناب را برهنه در میان خون و خاک گرم انداخت و رفت و خدا در زمان دستهای آن طعون را خشک کرد و در تابستان حرکت و خون از دستهایش بیرون می آمد تا بجهنم وصل شد آنجا حضرت

اجتماع من اقطاب المسلوب الى ذاته والمسبب المشاء والطرح يارض كبرياء والخريف الحباء الشهيد الغراني وحسب
 الاخران باكي الحسين ودايها من رزبه من هو مخزن مسخور وصدرة مكسور وجسده على التراب
 غير مسخور وداسه على الرماح مشهور شيبه يد من خصيب وخذل على الارض ريب ورحله نهيب وهو بكبرياء
 شهيد غريب دايمي الويدن ابى عبدالله الحسين وكنتدعي منك ان تصلي عليك وابنيه ووليائك واولادك
 على الشهيد الغريب الشليل الغريب الذي تمه غسانه وشبهه قطنه والتراب كاقوره وتنج الرياح اكفانه
 وعيدان الرماح تشهه وقلوب من والآه فتم المقتول يوم الاثنين ابى عبدالله الحسين وبتهمل اليك ان تعرج
 الكفر الذين صالوا على سوك وعترته وقتلوا آخاه وندج ابنيه وندجوا سيطه وابرك كرميه طرنا عطفانا
 بغصينه وخرقوا رحله وخيامه وسلبوا ابناهم ونسائه الذي هو اخوه الرسول بمنزلة الحسين ابى عبدالله الحسين عليه السلام
 آه از مصيبت نورديه مصطفى وجر كوشه فاطمه زهرا وفرزندار جمد على مرتضى وبرا در حسن معن غريب غرمان وپيشواي شهيدان سر كشته جبران
 اسير محنت وجرمان انگر بياران وفرزندان وبرا دران اورا پيش چشم رتغ بيدريغ ار پاد اور وند ديد نماي مطرا آنها را در زمين كبر بلا در ميان حالت
 و خون نهند و آتش در خيمه ماي ايشان فرو خندد و زمان و دختران و طحال ايشان را اسير كروند و شهرها و ديارها عبور دادند آه از روز عاشورا

که قیامت کبری از آن نماه است و نفوس صور ازان نشانه	روز عاشورا است این باقیامت است	خون دل بر جای اشکهای دیده
گریه عاشورا است پس چون مصطرب شد	گریه عاشورا است پس چون خورشید تیر	ورند عاشورا است پس چون چرخ ناست
انبیا اندر فغان کجا صوف اندر صفا	آه از آن ساعت که از برود اهل	شاه دین سوی حرم آمد چشم شکا
کف ز غیب که ای آرام جان طهر	گلستان از خون غلغم نازه بینی روی	شاخ گل بر باغ رخ از ناخج حیرت کما
خاک خم بر بر میفشان دیده بگرمان	پس بجوی قلعه آمد خروشان بکفنت	بعد از اینان ای حسین از نذکافی الحدا
با وجود کبر و عباس و قاسم استی	زندگانی بی علی کبر غمخوار هم بی	سر و دستر عاشقی کس نیست مگر بی
عیش جاویدان ز وصل باد بیا نیست بیا	پس سبیلین فت و القوم سنگین بی	از بی تمام حجت کی کرده نابکار
جز من بکس شما دیده هرگز در جهان	این چه بر جی است آخرا این چه بی انصالی	گریتم از نذکیت عالم سپید کسبوا
که میخواهید در این مکت سازم زمین	واکدارم هر چه شهرستان عالم بر شما	سر سیر تا حد قسطنطنین و خط قدما
واکداریدم که با مشت عمال درید	یا که چون صید حرم ساکن شوم اندر	یار و یوم اندر حرم پاکت جدا نداد
وحش و طیار اموز سیر اند ما نسیم	بر من و بر اهل بیتم هر چه آبی و بسید	که عطش داریم اندر زمین که درون
از خدای ترسان و پیغمبرستان کنونی	خود گرفتیم من کنه کارم با این شما	چیست جرم که در کان کی نامه شرفرا
آخر ای مردم عرب را که حجت نیست است	من عزیز فاطمه هستم و بی انصاف	کس عزیز فاطمه زمینان نماید خواد
کی رو باشد که جبار دید بران کس خدا	کی سزا باشد که افند از جفای خالان	عزت پیغمبر آخر زمان بی حسنا
کی رو باشد که میرد از عطش کس که	اهل بیتم در حرم سوزند از تاب عطش	گریه در ایشان بود از اشک خون
قصه که در هر چنان میگفت با کس کس	پس کن ای ساغر حدیث رو در عاشورا	منتقل شد از آفرینش شده صبر و

کافر شدند قوم وروا برود کار بر ما فتد قتل القوم علیا وانبه حسن الخیر کبر الابیون حنفا مناهم وقالوا اجمعوا وانشروا
الناس الی حربی الحسنین شهید کردند امیر المؤمنین علی علیه السلام را و فرزند امام حسن با ازاره عداوت پس گفتند لشکر جمع کنید تا مجرب است
علیه السلام روم یا القوم من اناس اذ ذل جمعوا التجمع لاهل الحرمین ثم صادوا واثقوا صواکلهم باختیا
لرضاه المجدین لم یخافوا الله فی سفلی دعی لیبید الله نسل الکافرین یابن سعید قد منان عتوة
بجنود کوفی طاطلین لالی شیء کانت من قبل ذل غیر خزی بفضیله الیترین بعلی الخیر من جدی و النبی
القوی الوالدین خیر الله من الخالی ببعثت یعنی چه روی داده است این قوم بجای بی شرم را که لشکر کشی میکنند بسوی مرم خدا پس بهشت
شدند و با یکدیگر وصیت کردند بکشتن من از جهت خوشنوی و دو طحدا یا غیره سندان خدا که خون مر میزند از برای سپریا که پدر و مادر او هر دو کافر بودند
و سپهر عدل بختت بر من لشکر متواتر از قهر و غضب مانند باران بی دلیل بدون آنکه تقصیری از من سرزده باشد مگر فخر کردن من به پدرم امیر المؤمنین
علیه السلام و جدم سید المرسلین بهترین خلق الله پدر من است بعد از جد من پس من فرزند دو بزرگیده پروردگارم امی الزهراء حقا و ابی طالب
العلم و مولی الفضلین مادر من فاطمه زهرا است و پدر من وارث پیمان و پشوی جن و انس است فضیه قد سفیت من ذهب
فانا لفضله و ابن الذهبین ستم نقره که از دو طلا یافت شده ام و الیدی ثمن و امی متمر فانا الکوکب و ابن القمرین پدر من
اقاب و مادر من ماه است و من گوئی ستم که فرزند آفتاب و ماهم من له الجهد کذبی فی الوردی او کاتبی بن جمیع الشرفین کبیر که
جد او مثل جد من و مادر او مثل مادر من باشد از رومان در شرق و مغرب عروة الدین علی المرتضی هارم الجیش مصلی الضیانتین پدرم عرو
و ثقی دین و متفرق کسده کافران و ناکندارنده در دو قبله است این اشعار نیز از این بزرگ است هجر الاضنام لا یعبدها مع فرقی لا ولا طرفة
عین خصه الله بفضیل و ثقی فانا الازهر و ابن الازهرین جوهر من ضیئه مکنونه فانا الجوهر و ابن الدورین سخن
اصحاب الکسائمتنا قد ملکنا شرهما و الغزین سخن جبریل لنا سادینا و لنا البیت و ثقی الحرمین کل دینی
العالمین جو افضلنا غیر ذی الخیر لعین الوالدین حدی المرسل ضیاع الدج القوی له بالبعثین و الیدی غانم جاد
چین و ابی راسه للکعتین قتل الاطال لنا بوزا یوم بدو و یاحد و حنین اظهر الاسلام رخصما
للعدی بیام سلیم ذی شفرین صلته الله صل کلا غرب القدری
و غاب الفرقدین یعبدون اللات و العزی ما و علی کان صلک الوبتین
در وقتی که مردم عبادت لات و عزی میکردند پدرم نماز میکرد و در وقت بارش رسول الله عبدالله غلاما یافعا و مکرین بعبودن الوثن
در وقتی که کورن نابالغ بودند کل خدا میکرد و حال آنکه قریش مشغول بت پرستی بودند من له عم کعبی جعفر و قبل الله له اجنبتین کبیر که
عم او مثل عم جعفر باشد که خدا در بهشت و وبال با کرمت فرموده است فی سبیل الله ماذا صنعت امة الشوء معا بالعتن عقی البر
الرسول المصطفی و علی الوردی و اجمعین چه بدیها که است بگردن بعثت مصطفی و شیر شیهه بجای آن غریب کبیر
برنجیت و شیر خود را برهنه کرد و زو یک ترفت و با یاس از حیات و غم نبوت و برابر ایشان ایسا و این اشعار را نیز در مقام مفاخرت ایشان
فرمود و فرمودم انابن علی الطهرین ال هاشم کفای و هذا مفرحین اخروا و جدی رسول الله اکرم من مصفی و سخن از حاج
فی الارض نظرها و فاطم امی من سلاله احمد و عقی بدعی ذوالجناحین جعفر و بینا کتاب الله انزل صادقا

علامه رسول خدا بر سر بست و دعا خواند و شمشیر او را حایل کرد و بر اسب آنحضرت که آنرا فرس میگویند سوار شد و این بیست و نهمین روز آن کرده آمد
 فرمود یا اهل الکوفه انشد که ^{بسم الله الرحمن الرحيم} شمار آنچه قسم میدهم که آیا میشناسید گفتند حسین بن علی عیاشی و خدیو پیغمبر است فرمود شمار آنچه
 قسم میدهم که میدانید که این شمار رسول است که بر سر دارم همه گفتند بل فرمود بخدا سوگند میدهم شمار که آیا میدانید که پیغمبر خدا من و برادر من فرمود آفتاب
 سید الشبیب اهل الجنت گفتند بل فرمود شمار آنچه قسم میدهم آیا میدانید که از مشرق تا مغرب در میان شما فرزندان پیغمبری خیز از من باشد گفتند خدا میداند
 که خیز از تو کسی نیست فرمود قیامت استخوان در حجب پس چرا خون مرا حلال میدانید گفتند آنچه گفتی همه را میدانیم و لکن دست از تو بر نمیداریم تا ترا نکشیم
 از سید الساجدین علیه السلام مرویست که چون پدرم این خطبه را خواند و جواب آن قوم را شنید آید بسوی خیمه داشت از دیده عیاشی میریخت و چون پدر
 خیمه رسید عمامه زینب خاتون از خیمه بیرون آمد مضطرب و حسرتناک گفت یا احن هذا کلام من ایقن یا لقتل ای برادر این کلام
 کسی است که یقین دارد بکشته شدن حضرت فرمود بل ای خواهر چگونه یقین بکشته شدن نباشد و دل مبرون نماند کسی که یادوری و مددکاری نداری پس
 کردید در کلوی پدرم گرفت و بگریه درآمد چون زینب آن حالت از برادر غریب خود دید بطاعت شد و گفت و انک لاه بنی الحین نفسی من صبا

سوی میدان بگوشن مایل است این بخت و روی بر روی نهاد طالعش میمون و فالش مقل است نیکت خوابا نم نصیحت میکنند آب از سر رفت و در خواب اندیم کن درنگ آخر کار داری شتاب گاه نفس اندر دم طلب است شوق را بر صبر قوت غالب است عاقلان بیوده صحبت میکنند تا که مطلب از شادان میل است این بخت و باره در میدان کشید جان بیاید که جانان قائل است سعدا نروکت رای عاشقان	لطفه دید زینب چون دین جامل است سرو مارا پای معنی در دل است هر که چشمش بر چنین روی افتاد گفت زینب چون علامت میکند لیک ز آب دیده در آب اندیم ای برادر بی توام در اضطراب جان بجایان همچنان مستعجل است لیک عشق این بیمار اسباب است عارفان میل حقیقت میکنند دوست چون میخواهد که کشته شود سهل باشد زندگانی مشکل است عاشقی میگفت و خوش خوش میداد مره بشندی که گفت آن جان	برادرم خیر مرگ خود را میدهد و آنچه راه و افاضه و حسنات و احسان پای سرو بوستانی در گل است پس برویش دید و گفت ای نیکتر از بلا که ترشکایت میکنند ز آتش فل کرده در آب اندیم آنکه شغف میریزد در ساحل است دیده باشی شده مستعجل است لیک عشق این بیمار اسباب است عاشقان شوق بلبت میکنند آنکه معشوقی ندارد عاقل است که پیر و طالبی در بند دوست تا که بمعنی بگوش جان شنید نیست غم مجتوبت از خواندن	گفت این میمون که شیش قایل است سر بر سر و بدشش بوسه داد گفت شد اما که طاعت میکنند حشمت بر دیار نون بجای است ای برادر ما بفر قاصب اندیم شاه دین که با زینب در خواب گاه عقل اندر بصیرم جاوید است عقل را با عشق و حوی مایل است نسبت عاشق بظلمت میکنند مرزا هم این سعادت از روی همچنان کش جان بر جانان برسد ساغر اندر ما تم لب تشنه کان
--	---	--	---

مرویست که از علیا جناب زینب خاتون و سایر زنان و دختران بخوی ناله و غریه و جویت که آنحضرت خیر
 شد و هر طرف نگران بود و حالتی بر آن مظلوم غریب دست داده بود که کسی دشمن را با آن حال نمیتواند دید پس ساعتی گریست و گفت ای کرده
 غریبان و بکیان شمار آنچه بسیارم و او وکیل من است در حقات شما این بخت و بقدیم یقین و ایمان و شوق الهای پروردگار عالمیان بخدا
 آن کافران روانه شد و چون میان میدان رسید نیره خود را بر زمین استوار کرد و باواز بلند آغاز جز فرمود و شیخ مفید و دیگران ذکر کرده اند که
 چون حضرت بیان میدان آمد حکم کرد بر آن قوم و این بر جزا خواند گفت القوم و قد ماتوا عن جواب الله رب الثقلین

پس آن جناب بار و کبر با زمان و خواهران و دختران و دواع نمود و تنهارشلی داد و امر بر صبر نمود و عیان مرکب بجانب میدان محطوف سلخت صاحب بی اختیار
 آورده که چون حضرت چند کامی از خرم دور شد بر کشت و نگاه می از روی حسرت با حل جرم کرد و دیدن خواهرش زینب با پای برهنه پریشان گریه گمان بر سر و سینه
 زمان در عقبش می آید و با او ضعیف میگوید یا آخاه اجبر فان لی الیک حاجة ای برادرانم کی صبر کن که در اسوی تو حاجتی هست پس آن
 مظلوم صبر کرد چون آن مظلوم رسید عرض کرد یا آخاه ابدان انیل مرة اخرى خلقک من الموضع الذی کان یقبله جدی ^{مظلوم}
 گفت ای برادر اراده دارم که بار و کبر بوسم کلوی ترا بوسم زخم در وضعی که بوسه گاه جدم رسول خدا پس حضرت از فوج الجراح سربازان بریز او وقتاً
 فبکیا بکاء شدیداً بار و کبر دواع کردند و حضرت روانه شد و در بعضی از کتب معتبره روایت است که چون حضرت قدری رفت

سمیع نداء ضعیفاً یختم فی قلبه باز شنیدن فریادهای		نال و سوخته از قحای		دید یکی باز بسوزد بگر
نال و آید ز پیش که پند	صبر کن بسته روان شو بر	تا برخت باز کنم یک نگاه	دست کسی بر سر و بر روی من	هست مرا از زدن ای پر
مشک فشانی همه از روی	ز هب ز برای که بنوازم	ز آتش غم همیشه بگذاریم	پس حضرت بقضای خود نگاه کرد	

که دختران صغیره پیش سینه خانون است که باین سوز گریه و ناله میکند و با پای برهنه از عقب وی می رود و حضرت که به حالت درازان طفل غریب مظلوم
 مشاهده فرمود از فوج الجراح فرود آمد و سینه را بر پشت و در آغوش کشیده نشست و او را بدم گرفت و دست هیرانی و عطوفت بر سر و رویش کشید
 و کرد و غبار از کسوتش پاک میکرد و نوایش آن طفل می نمود که نگاه صدای الم بارز از لکرت مخالف بلند شد حضرت آن کودک صغیر
 گذارد و روی میدان نهاد ای مریان پسینکه در آنوقت آن مظلوم چو دلی و دست یکجا عیال و طفلانش بی صاحب بی پناه یکطرف برادران و اقوام
 دیارانش گشته یکجا خوش غریب و بکس بی مدد کار در تنها مجاور میان میدان آمد و بار دیگر حجت تمام حجت بر القوم زبان موعظه و نصیحت گشود
 و حسب نسب خود را عاده فرمود و فرمود ای قوم برسید از خدائی که میریزد نوره میکرد و اندوخت شب بار و روز و شب می آورد اگر بخدا اقرار دارید
 و بر سولش که جدم است عقاد و منکر روز قیامت و معادیتید بر من ستم کنید و اینهمه سید و ظلم روا دارد آخرت من سبیره محمد مصطفی ستم و
 پس شریخندیم آخرت ما درم فاطمه دختر محمد است که مریم این است آخرت پیغمبر شما مگر مرا تو سید و برکت خویشانید و همه دیدید یا نه
 که پیغمبر خدا بجهت من آهوار صحرای طلبید و مگر فرمود خستین معنی و آنان حسین آخرین فرزند فاطمه ام که پیغمبر شما فرمود که فاطمه را از بیت
 کند بمن اذیت کرده و هر که مرا بیارند و خدارا از رده آید اگر ما درم مریان احوال بسیند مخزون و پریشان حال نخواهد شد پس از آنکه در روز قیامت
 جد و پدر و مادر من باشما خصومت کنند معناد و دو نفر از برادران و برادران و کان و خوشیان و صحاب کرام شسته و حال خیال گشتن مرا دارید اگر از برای
 ملک است سر راه بر من گیرید و بگذارید تا عیال و طفلان خود را بردارم و رو بجا گدان حبشه و زنگبار بگذارم و این زمان و طفلان بی گناه را که از سبیل

پیغمبر شما سینه قطره آبی دهید که جگر ایشان از تشنگی کباب آید		بیم کس امروز بروی من		تشنه جز آل رسول امین
جلو در اینجا همه که خوش طبع	آب بنوشند و نمانند سیر	آل بنی کم ز جوشش و طوبی	کشت مگر پیش شما که غرور	
بر من و طفلان من بکینا	از در کین آب بستی در	عابد بیمار مرانک و تاب	از رخ و تن خواستد از قطب	
آب دهیدش که بیچار آب	رافع سوزش بود و التماس	هر چه نمودید با ما تا سجال	پس بود انکست به میدان	
ور کندید از من و حاجی مرا	خون ز بریزید برای خدا	از سخنان آن سرور فغان از لشکر بر آمد کوفیان از مکه که رسیدند و شامیان		

وَقَبِيْلَةُ الْهُدَى وَالْوَجْدُ بِالْحَيْرِ يُدْعَى وَفِي أَمَانِ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُنْهَهُمْ نَسَبُهُمْ فِي الْأَنْبَاءِ وَبِحَقِّهِمْ وَفِي وَرَأْسِ
 الْخَوْصِ نَسَبُهُمْ وَلَا يَنْبَغِي كَيْسٌ دَسُوْلًا لِقَدِّهِ مَا لَيْسَ بِكَرْمٍ وَشَيْئَانِ فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شَيْئَةٍ وَمُبْتَغِيْنَا بَوْمًا الْقِيَمَةَ

سرم پاک فرزند آن شهسوار	بود این زهد و تقویس پاک	علی آنکه ز لایس آب و خاک	که ز آل هاشم بود یادگار
بود جد من حضرت مصطفی	که دارم پدر پنهان جوجیان	همین فخر بس باشدم در جهان	که بر تو بود از همه نسبیا
کس نیست پوشیده در روزگار	که بر هسل عالم بود مهتر	بود ما ورم و خست ستمبر	که هاشم انوار پروردگار
بود عثم من جعفر نامدار	امین خدایم و در شان است	هر آنچه است از کتاب خدا	که دو بال گردش عطا کردگار
بجز ما در عالم وحی کیست	بما کشف باشد سدا تمام	ز پیدا و پنهان سرانام	بعالم بجز ما در هیچ نیست
بروز جز ما کت کوثریم	ز جام همی بر رسول کبار	و همی ایشان اندران کی رود	بر اجاب خود ساقی محرمیم
در اندم موالی ما سرخوشند	بود زار ما ز صدق و صفا	خوشا حال آن بند که نبرد	خلاف اعادی که در آتش است

آنحضرت طلب مبارز کرد پس از مبارزین آمد که در برابرش آمدیدک فرساده و تا آنکه گروهی بسیار بدکت فرساده و بجهنم وصل کرد پس بر میباید لشکر حمل آورد
 و میفرمود آتوا بجزء من ذکوب العلو و العاد بجزء من دخول النار کشته شدن بهتر از گذاشتن عادت بر خود و فراموشی عا بر خود و بهتر از
 سوختن در آتش پس بر میباید لشکر حمل کرد و میفرمود انا الحسن بن علی الکتی ان لا انبی ائجه عیالات اب امضو علی اسم حسین بن علی قسم خوردم
 که پشت کنم بشما و حمایت میکنم خیال پدر خود را و بر این قسم میباشم و در بعضی از کتب معتبره مقتل مذکور است که حمله کرد بر قوم و صحبه میز و برایشان
 مثل پدرش حیدر که اقلاب مینتقم علی البسرة و مینتقم علی المینه پس لشکر بر هم زد و بدل نمود مینه را بر مینه و مینه را بر کس که در
 مقابل آنحضرت می آمد از شجاعان عرب کشته میشد لولفه نما از شجاعان و کربگشان بگویی از آن رزم نام و نشان خروشین الحدیث
 زمین خواست ساز و بگردون قرآن انما بان مظهر قدرت کردگار خود را بر قلب پاه کفار زد و بشمشیر و نیزه آیدار و ما ز روزگار آن قوم بر آورد و بفرست
 که مرکب می بخت آن طایفه را چون برکت درخت بر زمین میریخت تا چهار صد سوار پیاده را روانه جهنم نمود از حمید بن مسلم روایت است که گفت بخدا قسم
 که ندیده بودم هرگز کسی که این جمعیت و کثرت اطراف او را گرفته باشد و حال آنکه اولاد او اهل بیت و صحابش را کشته باشند و او لش حکم تر و قوی تر باشد از حسین
 و حضرت برایشان حمله میکرد و فتکشف عنه انکشاف العزیز اشد علیها الذئب پس از او میگردیدند و راه میدادند مثل کربلین که سفندان از
 حرکت و حمله میکرد و حال آنکه سی هزار سلاح پوش در برابرش ایستاده بودند و بنظر خون بین بدنیکاهم الجراد المنتشره پس میگرفتند از برابرش مثل طخ
 که کسی ایشان را متفرق کند و باز بر میگشت بجای خود اذ اجاء یغنی کان عزیزا فیل خادما له صادوا من امره بالخائف هرگاه میخواست فانی گدازان
 جمع مملکت الموت خادم او بود که به امر او اطاعت میکرد و ایما دعا الا و اح لبت مطیعة و تخونکم عند حکم الوفا و اگر ارواح آن کاروان با
 میطلبید همه بدنهارا انداخته بکت کو یا بن بختش حاضر میشد بعد ازین حمله باز بنحیمای حرم مراجعت فرمود و بزر و عمال و طفلان خود آمد لولفه

چون بر پروردگاران در رسید	حالتی از دخترت خویش دید	کس همه الام فراموش گشت	رفت ز تن تابش و بهوش گشت
چون بخود آمد طلبیدش بر	دست کشیدش بر رخ چشم بود	گفت چنین اشک سینه میریز	کاشتم از گریه تو گشت سینه
حالت تو طاقم از تن ر بود	جان پدر گریه تو هست زود	گریه کن در دلم آتش مزن	بیخ و بن طاقم از جا کن

حَرَجَتْهُ الْمُصْطَفَى وَالْقَمَرِيْنَ الْفَيَافِي مِنْ جُودِ الْأَعْدَاءِ وَالْجَرَانِ فِي أَرْضِ الْمَلَدِيَّةِ وَالْأَسْبَرِيَّةِ أَيْ الْفَيْفِيَّةِ الْبَاقِيَّةِ
الَّتِي يَبُوحُ عَلَيْهَا الْوُحُوشُ فِي الْوَكَايَةِ وَالطُّورُ فِي الْوَكَايَةِ مَبْصُوحٌ عَلَيْهِ الْجَبَانُ خِالِفَةُ الْبُحَارِ وَالسِّيَافِيَّةُ

وَالْفَيَافِيَّةُ مِنْ أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ الْحَسَنِ الْقَتِيلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ لَمَوْلَانَهُ			
در غزای می زمین و آسمان کبرستند	گریکن ای شیعه بر آن کشته گاندرش	انبیا و اولیا اندر جهان کبرستند	گریکن ای شیعه بر آن کشته گاندرش
و حیان در دشت و مرغاب ایشان	گریه بر مظلومی آن کن کش اندر کربلا	رخسهای خجریخ و سنان کبرستند	گریه بر مظلومی آن کن کش اندر کربلا
فی همین اندر خراش از آن جهان کبرستند	فی درین عالم غرادی کشتش دستان	دشمنان در روز عاشورا بر آن کبرستند	دشمنان در روز عاشورا بر آن کبرستند

از آن گریان و سینه سید زمان انسان بریان شد و آخرت از قضیه که عالمیان از آن لوامی محنت و پیغمبری برافراشته اند و او میان صدی نوحه و زاری برودند
ساکنان ملک و ملکوت خاک غم بر سر ریخته اند و همچنان سر بریده جبروت خاکه مصیبت بفرمال تم رزون خود بخیزد پس درین مصیبت عظمی شیعیان و در دنیا
آن مولا باید که تا همی در گریه و زاری و غمگینت داری نماید عذری از برای شیعیان در چنین اشک نیست با وجودیکه خون آن مظلوم در صحرائی گریه سبب
در فانیست ایشان ریخته شد یا یَوْمَ عَاشُورَاءِ الْقَدْ خَلَقْتَنِي مَاعِيشَتِي فِي بَحْرِ الْهُمُومِ غَرِيبًا اِي رُزْءِ عَاشُورَاءِ بِرَسْتِكَ مَا وَاعَى كَيْفَ
من حیات دارم مرا در دریای غم و الم غرق کردی ای من آب سیراب شویم و حال آنکه فرزند محمد آب سخیب شربت مک چید مجله هر که محب آل رسول
و مخلص دریه بتول باشد و مانند درین ایام برایشان چه رسد داده خود داری بخیر اندر چه این مصیبت کم مصیبتی نیست و این بنیت محنت
کم غم نیست هرگاه شیعیان تا تل نمایند مصایبی که درین روز بان بزرگوار رسیده و دارد شده بر این اقدار میکند حضرت خاتم الاوصیاء و وصی الاولیاء
صاحب الزمان علیه السلام التذلل الرحمن که در زیارت مشهور فرموده اَنْدَ فَلَئِنْ التَّرْتِي الدُّهُورُ وَمَا قَبْلَهُ عَنْ نَصْرِكَ الْقَدُورُ وَ لَمْ اَكُنْ لِيَنْ
خَارِبَكَ حَارِبًا و لَنْ نَجِبَ لَكَ الْعِدَاةَ مُنَاصِبًا فَا لَنْدَبْتُكَ صَبَاحًا و مَسَاءً و لَا بَكِيْرًا لَكَ بَدَل الدُّمُوعِ
دَمَّ حَسْرَةٍ عَلَيْكَ و تَأَسَّفْنَا عَلٰى مَا دَهَانَاكَ و تَلَقَّيْنَا حَقَّ اَمُوْتٍ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ و غَضَّةِ الْاَكْتِبَابِ

یعنی ای جد بزرگوار هرگاه مرا روز کار و روز انداخت و باز داشت از نصرت تو بقدر مقدور و بنودم که محاربه کنم با دشمنان تو در روز عاشورا پس هر آنکه گریه
نوحه میکنم بر تو هر صبح و شام و بجای اشک خون زودیده می بارم بجهت حسرت و اندوه بر تو تا آنکه بمیرم و جان بدم مفارقت نماید بعلت شدت غم
در مصیبت تو و غصه خوردن در غم تو مگر آنکه فاضل میباشد از ثواب گریه بر آن حضرت و حال آنکه حضرت صادق سلام الله علیه فرمود نَفْسُ الْمُؤْمِنِ
الْمُؤْمِنِ الْهُمُومِ الْحَزُونِ لَنَا تَبِيْعٌ و حَزْنُهُ لِمُصَابِنَا عِبَادَةٌ و كَيْفَ تَمَانٌ سِرُّنَا عِنْدَهُ جِهَادٌ بِنِي
سَبِيْلِ اللَّهِ و تَوَحُّدٌ عَلٰى مُصَابِنَا اَفْضَلُ الْعِبَادَةِ و بَكَائُهُ عَلٰى اَصَابِنَا اَحْسَنُ الْعِبَادَةِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
برای ما اهل بیت مثل ثواب تسبیح است و نوحه کردن او در مصیبتی ما عبادت است و پنهان کردن مؤمنان امر را اهل بیت را جاد و راه خداست و گریستن
او با آنچه با اویت رسیده است از دشمنان ما محکومند که با ما است فطوبی لمن کان من آلِ اَبِي الْحَسَنِ و سَبَّحْتَهُ و اللَّهُ هُمْ الْفَاعِلُونَ
یَوْمَ الْقِيَامَةِ خوشحال کسی که از شیعیان و دشمنان حسین باشد بخدا قسم که ایشان در روز قیامت رسکارانند لَوْلَا اِیْ خُوشَا اَنْ يَلِیْ اَنْدَرِکَ

سوز و چشمی که گریه از غمش	ای خوشا آنکس که ریزد از رویین	آب بر اوبل خشک حسین	یا و کن اندم بودی چشم او
در دواع اهل بیت خود چو جوی	مانده حیران که چه سازم این زمان	چون کنم بسته آخر زمان	کی طرف خسیل زمان بی آوردند
کی طرف این کودکان دریدند	چون کنم با این لب خشکیده شان	چون کنم با این رخ نقیض شان	کی طرف آقا و این جواد پاک

که سینه و ناله ز نوک شکر بار و ساسی خود بچکت در آید در آنوقت شمر ذمی الجوشن و ثلث بن ربعی و یار و برادر و مذکامی سپهسالار ب قصه بخود
 دراز کن بیایا ترا نیز و سپهزاد و بریم و بایزید معیت کن تا این مسلکه خلاصی یابی و الا با خیال خواهی بود تا پلاک شوی حضرت فرمود بیست و سه
 بعد است که من با فاستی بیعت کنم چون ابن سعد کرد و وقت لشکر را بر حضرت دید رسید و از قلب لشکر بیرون آخت و گفت که در یکد که سپهسالار
 سخن گوید و او را تیر باران کند بیکبار پانزده هزار تیر انداز آن مظلوم را تیر باران نمودند قصصا را یکی بر آن حضرت نیامد پس شجاعان و مبارزان
 لشکر خود را بیرون میکرد از صف و بچکت که سوار میدان شهادت میفرستاد و هر آن بزرگوار بدو انفعال نشاء برجهتم وصل میکرد و تا هزار و نهصد
 پنجاه نفر از این ارباب در کت فرساده و جمع کثیری با هم زخمهای کاری زد و در کسی جزات حرب آنجا که آن مظلوم غریب نشاء بگوشه ایستاد و بر کسی
 اهل بیت خود لطمی نکرست و بچکت که باز لشکر حمله کند نگاه مؤلف

بصورت و بنیت عجیبی	نشسته بر کعب غریبی	برخاست ز یکطرف غباری	و انگاه پدید شد سواری
پاموی پریش و چشم خونبار	امیر شاه بی مدوکار	گفتی که بدان شکوه آن فر	کوهی است فراز کوه دیگر
عرض کرد السلام علیک یا ابا عبد الله و علی جدک و ابیات علی			

آنک و اخیان حضرت جواب سلامش فرمود و گفت ای معاوند تو کستی و از کجا آمده که در چنین وقتی بر مظلومان بیچاره و غریبان از وطن آواره سلام

میکنی عرض کردی بن رسول الله	ای خداوندی که از قدر و بزرگی خود	گر کسی را چون تو در عالم کافر	چاکری از چاکران بن پیامون آستان
بنده از بندگان شاه مروان غفرم	خانه را در حیدرم ز آن روی بر حق و بر	چون سلیمان صلح سالاد و میر و نهتم	باب من بر چندان از امر بابت شاه بود
عبادان مر جبارا میر و شاکرم	جیش من باشد در این صحرای عظیم	تا کمان زنجیر کفر کاوان از هم درم	حضرت فرمود ای زعفر خد ارا

اگر بگو و بد شمار ما را با آدمیان چایز نیست چه شما ایشان را می بیند و ایشان شما را نمی بیند عرض کرد فلان شوم ما نیز مانند او میان خود را با بیقوم بنیام
 و بچکت میکنیم اگر شهید شویم کت راه تو باشیم فرمود ای زعفر و لم از دنیا سیر شده و از زمیند لقای پروردگار کرده ام و در علم انبیا دیده ام که من امروز در لقای
 پروردگار خواهم رسید و تو از برای خاطر من بجای خود معاودت کن پس غفر ما گشت و بروایتی جماعتی از جنیان که در هوا پرواز میکردند بخدمت حضرت
 آمده گفتند یا بن رسول الله ما انصار و یاوران تویم آنچه امر غایبی عمل نائیم اگر مخصالی جمیع این لشکر را یک لحظه پلاک کنیم حضرت فرمود خدا شما را خردی
 نیت و بد من مخالفت جد خود میکنم ساعتی قبل ازین جد خود را در خواب دیدم که فرمود یا حسین خدا آنچه بدتر از کت و بخون خود غلطیده بند و میخواهد که
 بخون خضاب بریند و سر تو را از قفا بریزد و خونه است که حرم تو اسیر شوند و ایشان را بر شتران برهنه سوار کنند و شهر بسرو و بار ببار و کوه و بیابان
 برزد و من میر میکنم تا خدا حکم کند پس انگره نیز وداع کرده مر جبت نمودند الا لعنة الله علی القوم الظالمین الی یوم الدین مجلس چهارم
 در میان شمه و قلع میدان رفتن حضرت سید الشهداء و گفت و شنید آن مولا با رو کما استقیاء
 بِاللهِ الْخَيْرِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْطَمَ بَصِيْبَتَنَا بِبَصِيْبَتِهِ وَابْنِ وَابْنِ وَابْنِ وَصَفِيَّتِهِ وَابْنِ صَفِيَّتِهِ
 وَحَبِيْبِهِ وَابْنِ حَبِيْبِهِ وَابْنِ بَيْتِهِ وَابْنِ بَيْتِهِ وَابْنِ خَلِيْلِهِ وَابْنِ خَلِيْلِهِ وَابْنِ قَبِيْلِهِ وَابْنِ قَبِيْلِهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِالشَّهَادَةِ
 وَجَاءَنَا بِالسَّعَادَةِ وَاجْتَبَانَا بِطَيْبِ الْوَلَادَةِ وَجَعَلَهُ سَيِّدًا مِنْ لِسَادَةِ وَقَائِدًا مِنْ لِقَادَةِ وَدَاعِدًا مِنْ الذَّادَةِ
 وَأَعْطَانَا سَوَارِيثَ الْأَنْبِيَاءِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ فَأَعَدَّ لِي الدُّعَاءَ وَمَعَ النَّصِيْحَةَ وَبَدَلَ مَبْتَلَةً
 وَفَاوَّ الشُّهَدَاءَ وَالسُّعْدَاءَ الْحَسْبُ مِنَ الشُّهَدَاءِ عَبْدُ اللَّهِ وَالشُّكْرُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْبَبَ رِزْقَنَا بِرِزْقِهِ صَالِحِ
 الْأَوْصِيَاءِ الْأَخْرَانِ وَقَبْرَيْنِ الشَّادِدِ وَالْأَشْجَانِ الْمُخْلِ عَنِ الدِّيَارِ وَالْأَوْطَانِ وَالْفَقِيْدِ عَنِ الْأَقْرِبِ وَالْأَحْوَاءِ الْمَنْقَطِعِ

قسم بخدا که هرگاه حسین با همراہی زمین مقاتله کند از اول تا آخر خواهد گشت صلاح آن است که اطراف و جانب او را از هر جانب گرفته و از ضرب تیغ شمشیر و سنگ و چوب بدن او را خسته نمایند تا یکدیگر دستگیر شود و برابر او غالب آیم پس این سعد فریاد کرد ای لشکر این است پس کشید و عرب و دشمنان کشید و شجاعان دور او را بیکبار احاطه کنید و او را از پامی در آورید یکی از کمرهای دیگر آنها این بود که بدو رخ گفتند یا حسین تو آب بخوری و لشکر خدیجهای زمان را غارت کنی و حضرت چون نخبه آمدندان خبر اصلی داشت خوست مراجعت میدان نماید که سیدالتاجدین فریاد کرد یا آیت قوت حق او یکتا ای پسر ما و داع نمایم ترا و بار زمان و دختران همه از خیمه بیرون بکشند و بدو حضرت آمدند و گریه و فغان مینمودند و بعضی از کتب متعلق مذکور است که این دو دختر حضرت بود که بعد از آن از خیمه مراجعت نفرمود پس بر یکبار سر او را در وقت عصمت و طهارت را در نزد خود طلبید و هر یک را در بر کشید و شوهبای حق تعالی تسلی

پس مال المولع المولع و فریاد الفراق الفراق بر آوردند **لمو لفظ** سوز و نشان چنان عیان بود **کاشش** نزمین بر آسمان بود

در سنگ فغان نشان اثر کرد **زیرا که دواع جسم و جان بود** پس حضرت بیالین فرزند یار خود امام زین العابدین علیه السلام آمدند

در بغل گرفته و خساره اش را پس از نوزدش بسیار سراسر هانت امامت را بآنحضرت سپرد و سفارش ثمان ابا و سفارش او را بر زمان فرمود و فرمود که آما و مصیبت و ثبت شوید و زینهار که دست از صبر و شکیبایی بر نهدید و کلام ناخوش و ناپسندیده بر زبان جاری مسازید که باعث نقص ثواب شما شود و چون گفته شوم کیوان پریشان کنید و طپانچه بر روز نرید و سینه صورت محو شوید و جامه چاک کنید اما شمار از گریه منع نمیکنم پس فرزند آنحضرت گفتند یا آیتاه الی این ترویح و لا فاجیر کنا ای پدر کجا میروی ما را ناصر و معینی نیست و زنهای آنحضرت عرض کردند و انذواج الی این ترویح و ترویح و زجانک کنا ای شوهر کجا میروی آخر ما زمان تویم ما را در میان دشمنان گذارد آنحضرت در میان ایشان ایستاده و چیران بود که جواب کلام یکدیگر دادند و چگونگی آن بکیان اسکت نماید و زینب خاتون عرض کرد ای برادر چون جدم از دنیا رفت لم بوجد پدر و مادر و در برادرستی بود و چون ما دم که نشت بجات پدر و در برادر و خویش بودم و چون پدرم کشته گشت با خود گفتم و در برادر دارم حسن بر بر جفا شهید شد و از دنیا رفت تسلی خاطر بود و مبارک تو مینورم ای یاد کار گذشتگان حال که تو هم میروی کشته میشوی دل خود بچرخورسند و سوادرم **لمو لفظ** نذر منی نغز لب شکوه باز باش و لم از سراره حبه تو در گذار باش تو هم از روی و تنها بگذریم پس ای بکه در خویش گویم که محل را رها شد **قد و یحیی الله کنا ارا دان یحیی** ای جمعیت خواره النساء الشاربات الشعور لا یحیات علی الخدود فقلت لینیاح و قامت ایضاً چون اراده سوار شدن کرد و جمع شدند نساء پرکنده موسی بود آن شهریار و سبلی با بر خسار میزد و پیششندای گریه و پرپای شد و بعضی ذکر کرده اند که در آنحال حضرت با طرفه و اکناف خود نگاه کرد و احدی از اقربا و یاران را ندید که امر کند و ذوالجناح را بیاورد و زینب ام کلثوم اراده حضرت را شنید **لمو لفظ** زینب بیچاره سگردان و دیو

تا به پیش ذوالجناح شه رسید	آسمان بیان نین نساوش بر فراز	پس لکام آورد با سوز و گدا	زینب بیچاره سگردان و دیو
آسمان را ماه آورد آفتاب	پس رکابش چون هلال و کوشا	بست و بگفت از زمین و از آسما	بستش اندر سینه کوی نسیم با
پس پیش شاه آوردش چنان	شه سوار باره گشت و تذر اند	تا نگرانی در محبت برد کند	چون حیره تکت بستش در میان

و ام کلثوم خاتون در آنوقت رکاب و جلو ذوالجناح را گرفتند و حضرت سوار شد و بروایتی مرغ سپیدی آمد و رکاب گرفت و آن جبرئیل امین بود از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه و علی آباءه روایت است که در آنوقت جدم حسین علیه السلام دختر خود فاطمه کبری را طلبید و مکتوبی در وصیت نامه با داد و فرمود که چون فرزندم سید سجاده را ناخوشی فراغت یافت این نوشته را با داده و فاطمه چنین کرد و راوی حدیث میگوید من عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد در آن نوشته چه بود حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که و الله در آن مکتوب نوشته بود هر چه فرزند آدم بر او محتاج میشود و از او

پیش چشم در میان خون و خاک
نیت آنم هست بیمار و زمین
چون کنم با این زمان در دنیا
چون بدیدی دیده هستی بزمین
رکب نامحرمان سخت گیر

کلیف این لشکر بیدار کرد
کاشکی در دم یکی تاوه بدی
این زمانی سا که رخشان بی حجاب
دخترانی را که این خوشبیدار
این بخت و بار و غش تاوه کشت

از برای قتل من بسته کرد
هم مگر این سوز دل کمر شدی
می نیارد و بدر رخشان آفتاب
می نیارستند بر عارض نما
غیر تش این باری اندازه کشت

مرو این مشت زمان جز عابین
سر سیر این جسد صبر آرم اگر
این زمانی را که جبریل امین
چون کنم آن دم که میگردید
از در غیرت و می بگردست زار

پس سینه بکنند سوی گناه

ان باو کار جدید کرد پس اردو اع ایل بیت اظهار باز و برابر لکر گفتم او این بار سوم بود شروع در خواندن این

بجز فرمود **فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا قَدْ تَفَنَيْتَ فَإِنَّ تَوَابَ اللَّهِ عَظِيمًا وَأَبْلَسُ وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْيَوْمِ أَنْشَأَتْ فَتَقْتُلُ مِنْ عَجَابِ اللَّهِ فِي اللَّهِ أَضَلُّ وَإِنْ تَكُنِ الْأَنْدَادُ فِيمَا مَقَدَّرًا فَتَعْلَمُ سَبِي الْمَرْءِ فِي الْكَيْبِ وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْلِيِّ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوقِ الْكَلْبِ بِجِلْدِ بَعْدَ زَادِهَا** این بجز نصیحت آمیز بر آن طایفین بی تمیز عمل آورد و آن لشکر کران را به هم زد و سوخت که بروی یکدیگر میخفتند و میگریختند تا آنکه ایشانرا از شر یه آب دور کرد و سب را در میان آب باخت و کادوتان نطالع دوحه من شدة العطش چنان شد که بود که نزدیک بود که روح مبارکش از جسد بیرون رود و هم ذوالجناح از شکلی شرف بهلاکت بود حضرت خطاب فرمود ای سب آنت عطشان و کادوتان عطشان **وَاللَّهِ لَا أَذُقُ الْمَاءَ تَوَشُّتًا** و من هم تشنه بخدا که آب نمی چشم تا تو آب نیاشامی چون آن زبان بسته این کلام را از حضرت شنیدم بالا کرد و سب بخورد حضرت با خطاب فرمود که تو آب بخور من هم بخورم پس کفی از آب برداشت که بیاشامد که ناگاه حسین بن علی بن ابی طالب بران مبارکش از حضرت تیر را کشید و خون از آن رخم جوشید و بیرون آمد حضرت دست مبارک آن خون را میگریخت و به او میگریخت و میگفت **يَا رَبِّ اِيَّتَا شَكَوْا مِنْ قَوْمِ أَوْفُوا دَعْوِي وَمَنْعَوْفِي شُرْبِ الْمَاءِ** خدا یا بسوی تو شکایت میکنم از گروهی که خون مرا میخندند و کلمه شنیدم مرا که شربتی از آب بخورم باز خواست که آب

بیاشامد پس سعد گفت ای گروه دای بر شما اگر حسین آب بنوشد بشوید و با او خواهد کشت

که بر کاخ هستی منت بود من
پس بدید لب بر کشاید دست

از لطف رساند اگر جرعه ای بجایم
در این دست نگذار و از ما کسی
بیکبارش تن شیر ما بدان کنین

گشود و الفجار علی از نیام
که رزم و در دیده باشم بسی
همه مشکل خویش آسان کنین

چنان کاری آورد این سخن
خدا را زهر سو بیال و دست

ناگاه ملعونی فریاد زد **يَا حُسَيْنَ ادْرِكْ حِمَةَ النَّسَاءِ فَقَدْ هَمَيْتُ** ای حسین خیمه زمان را تا راج کرد حضرت که این شنید غیرت حسینی نگذاشت که آب بنوشد آب ریخت و فی القوم بجای خیمه های حرم ناخت و قتی رسید دید که خدعه و مکر کرده بود و فقرات بعضی از زیارت حضرت خاتم عمل اللهم تعالی فرجه دلالت بر تنقیر میکند که میگوید **ثَبَّتَ لِلطَّعْنِ وَالضَّرْبِ وَصَحَّتْ جُودَ الْفَجَارِ وَأَفْتَحَتْ مَسْطَلَّ الْعِبَارِ جَالِدًا بِنُورِ الْفَقَارِ كَانَتْ عَلَيْكَ الْخُتَارِ فَلَمَّا دَاوَلَكَ نَابِ الْبَحَائِشِ عَجْرَ خَائِفٍ وَوَلَا حَالِي نَبْصُوكَ عَوَائِلِ مَكْرِهِمْ وَقَانَا لَوْكَ بِكَيْدِهِمْ وَشَرِّهِمْ** یعنی ای خد بزگوار فدای تو شوم که در روز عاشورا ثابت قدم بودی از برای طعن نیز ما و ضرب شمشیرهای دشمن و چنان لشکر مخالفین و قبا را در هم کردید که گویا مثل آرزوم کردی و فرورفته بودی در دریای کرد و خبار در میدان جادو چنان میزدی و می انداختی که گویا با پدر بزرگوارت علی علیه السلام بودی پس چونکه آن منافقین یافتند ترا شجاع و دیدند که خوف و بی از احدی نیازی کرد و حیل نمودند در جنت با تو و اطراف ترا گرفتند و ممانعت نمودند و از جبهه مکر با سیکه کردند یکی این بود که چون شمار آن شجاع را از آن شیره بشوید تهور و جرأت دید با بن سعد طعون گفت ای ایسر **وَاللَّهِ لَوْ بَرَزَ الْحُسَيْنُ أَهْلَ الْأَرْضِ لَا فَتَنَاهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ وَالرَّأْيِ أَنْ يُحِيطَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ مَكَانٍ يُرْمَى بِالرِّمَاحِ وَالنَّبَاتِ**

سعی میکرد که خود را باز بآب رساند آن قوم نمی گذاشتند و ملافه را بر او انداختند	زهر کوشه بر تن انداختند	یکی تیر میزد یکی خموش
یکی تیر میزد و به پهلوی او	یکی تیغ کین بر سر روی او	که تا آنکه بر زمین نیش زمین
یکی طعنه میزد که گفتی مرا	پدر با شدی سلسله کورا	که تا خیزد از فلک ابن الهیما

ابوالفرج ذکر کرده که چون حضرت طلب آب نمود گفت **قَالَ اللَّهُ لَا تَدْعُهُ** از سید الشانان بخدا قسم که باب میرسی باجهنم واروشوی این سخن از برای سوختن دل و ستایش قیامت کفایت است معنی دیگر گفت ای حسین آیمی بی کرب فرات چگونه چون شکم ماهی در خشان است بخدا که نخواهی حشید تا میری مظلوم که بلا از آن سخنان دل شکست و چگونه دلش نشکند با وجود غیرت حسینی و حال آنکه جراحت زبان از جراحت سینه بدتر است پس گفت **اللَّهُمَّ آمِنْتَ عَطْشَانَا غَدَايَا** اورا از تشنگی بکش راوی میگو بخدا قسم که دیدم آن ملعون را که او میزد از تشنگی هر چه با او میدادند و میخورد باز فریاد میزد و باجهنم وصل شد سیدین طاوس در دیگر آن نقل کرده اند که آنجا ملعونی که او را ابوالمخزوم جعفی میگفتند تیری انداختند پیشانی نورانی آنجانب و خون بر روی او جاری شد حضرت روی آسمان کرد و گفت **اللَّهُمَّ أَنْتَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هُوَ اللَّهُ الْعَصَاةُ خَدَايَا مِي كَيْ جَد مِنْ مِير سَدَا زَيْن بَد كَان عَامِي اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا وَأَفْتَلِهِمْ مَبْدَدًا وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ**

ابد اولا تترد على قبحه الا الذين منهم احدا المولفه	خدا یا به نگار ازین قوم سوم	یکی رحمت کشور و مرز قوم
یا مرز شان سحر اسی کردی	بمن پاک ازین قوم روی زمین	کرا نیان زمین شد پر از ظلم کین
بگفت این و بار و کرم کردی	بدانسان که شد تیره کردن کردی	فخلف فیهم کثراة حل ذولبید فیها الذلک هم عند یفر ونا

أَوَّاهَ مَلَكٌ يَنْقُضُ فِي فَلَاكٍ فِي هَيْدَةٍ كَوَكَبٍ رَجِي الشَّيْطَانِطِينَا پس حمله کرده در میان ایشان افتاد مانند بشری که در کله کوه سفند افتد و کوه سفندان از نو فرار کنند یا مانند طلی که از آسمان نازل شود و در دست او تیر شهاب باشد که بر اندبان شیاطین او این حمله چهارم بود و فحش لا یلیق لحداد الا یجیه بسیفه فقیته و الشهام تاخذ من کل ناحیه و هو یلتقیها بخر و صدیس کسی میرسد الا آنکه او را بدو حصه میکرد و از او لکن تیر از هر جانب آن بزرگوار می آمد و بر سینه و کله می مبارکش میخورد و آنحضرت میفرمود ای بدترین آهسته بد عملی کردید بدتریه سغیر خود بد مراعات کردید و حضرت رسول خدا را و دیگر بعد از کشتن من کسی را نخواهد کشت که از کشتن او برسد بلکه بعد از آنکه مرا با نظری کشید و دیگر بر فلقی نزد شما آسان خواهد بود بخدا قسم میگویم که خداوند مرا کرامی دارد و بشهید شدن بسبب آنکه مرا خوار کردید پس خدا انتقام مرا از شما خواهد کشید حصین بن نمیر گفت ای سپه فاطمه خدا بچه انتقام از ما می کشد بجهت تو فرمود بدی اعمال شمارا در میان شما می اندزد و خونهای شمارا میزند و بدترین عذابها را پس از آن بشما میسرساند و آنحضرت جنک کرد تا جرحهای عظیمه بر بدنش رسید و بروایت حضرت صادق علیه السلام سی و سه طعن نیزه وی و چهار ضربت شمشیر بر بدن لطیفش آمده بود و این باو بود در جراحات از جناب باقر علیه السلام روایت کرده که جراحتهای بدن جدم حسین با آنچه یافتند از سید و بیست زیاد تر بود و بروایت ابن شهر آشوب سید شصت جراحت بود و بعضی هزار و نهصد گفته اند بنا بر اختلاف روایات ولیکن بسند صحیح رسیده که جمیع آن جراحات در پیش روی آن جناب بود و انقدر تیر بر بدنش نشسته بود که مانند خار پشت گشته بود و شیخ مفید و دیگران ذکر کرده اند که حضرت در آنوقت در کوشه ایستاد که ساعتی بگذرآید و آنرا جراحت جوید و آنکی از شدت و الم و جراحت و حرارت بیاساید آه و آه ناکه سنگی بر پیشانی نورانی آنحضرت آمد و پیشانی مبارکش شکست و جامه اش ابالا گرفت که خون از روی مبارکش پاک کند فانا ههنا هم محله مسموم که قلت شعبه فحقه فی صدره ناکه تیر زهر آلودی که سه شعبه داشت آمد و بر سینه آنحضرت نشست و بنا بر بعضی روایات بر قلب مبارکش سید و از پشت سر بیرون کرد آن مظلوم غریبان تیر از پشت سر کشید گفت **بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ**

که حضرت آدم خلق شده است تا آخر قاسمی دنیا پس آن شجاع مطر بار و دیگر بر باران لشکر سجید و مراد و چون شیر شمشان بر آن قوم بی باک حاکم بود
 تشکی و نظریات جاریه طبیعت بشریه باز داده فوات کرده و در آنکه شد که با آب برسد و روایتی باز خود را بفزات رسانید و رگه در آب کرد که بایشان مدخلی
 قبلیه بی دارم که او از رگه بن شکرین میخفتند نیری اندخت و در جانب مبارکش آمد و آن طرف از دست آن مظلوم را شد حضرت آن تیر را کشید آورده اند که آن
 حرارتی در باطن دشت پیدا شد که هر چه او با او میزد و میخ و کافور شکر و شمش می بستند باز میگفت از عطش سوختم و ظرفهای بسیار بزرگ را پر از سویی میگردیدند
 و باز فریاد میزد که ای لکنی العطش چنین بود تا شکرش پاره شد و بجهنم رفت پس آن حضرت آن خم را با کتف منهدم کرده و با یوس از آب شد و دانست که آب با او خواهد
 کرد و دست پیغمبر و ساقی کور و درین بار چنان حله گفتار آورد که بگفتار است و دست کرد

که گشتی همی باد با حی حسندان	وز هست بر برکهای رزان	همی ریخت از پشت تو سن سوا	در این بارگشت چسبیدن حسد و
و یاد از مسنان همی خشک برکت	فرور روی از درختان تکرک	ز خون یلان اندکان کاندأ	بد انسان که باران را بر بسا
غله کفنی گشت بگری روان	پرسوی از خون ددان خاکد لانا	در آن بحر بجای موج و جباب	روانشد بمرسوی صد جویا
ز بس گشت از زمین بگوشا گشت	در آن بحر کوهی پدیدار گشت	شمر ولد از نا که آن شجاعت را وید بر خود بلرزید گفت نادانیت و جلال	همی بود خود وزره بچباب

بقتل اولاده و اخوته و اصحابه از بط حاشا من الحسین هرگز ندیدم مروی را که فرزندان و برادران و یاوران و همکرده شده باشند

که قوی تر باشد از حسین با آنکه می بیند آنها را که در پیش رویش پاره پاره افتاده اند و لا شاک انک ضلع من اضلاع النبوة شکل نیست که او را
 از علامات نبوت است آنکه این سدا مکرر کرد که لک و فرقه شوند فرقه بالنبوت و الرماح و فرقه بالنبل و الاخا ابان فرقه با شمشیر و نیزه و فرقه
 با تیر و سنگ آه و او و یلا و مصلیها از هر طرف بر آن مظلوم شسته هجوم آوردند بعضی بنیزه و شمشیر و برخی بسنگ و تیر بر بدن نازنینش ضربت میزدند و حضرت
 نیزه ایشان بجبال و قال بود و پیوسته میفرمود لاجل و لا قوة الا بالله العلی العظیم حمیدین مسلم میگوید قال الله لقد آتیته و شیبته خصوصه بیک
 ویدعربان علیه نبینا نا و کلبس بری لنا ظریت سخا قسم که او را دیدم از بس خون از بدنش آمده بود پیش مبارکش پر خون شده

بود و از خون پید نمود و با وجود این چون حله میکرد لشکر از پیش رویش میگریختند چون کوه سفیدان که گران بر آنها حمل کند صاحب بجا از این شهر آشوب و قهر برین
 روایت کند که جنت کرد و تا هزار و نه صد و پنجاه نفر را به بسن الهی فرستاد و غیر از آنها که مجروح شده بودند و بعضی از بزرگان گفته اند که ده هزار نفر را گشت و درین
 مذکور است که زیاده از ده هزار نفر را بگشت سفلی از فرستاد و از یادنی لشکر معلوم نبود که چیزی کم شده است باز این سعد ملعون شکر بگشت لشکر میکرد و میگفت
 اویل لکم اتدرون لمن تقانون هذا ابن الاتع البطین هذا ابن قتال العز داسی بر شما آیا میدانید که باکی متاادمی کنید این فرقه

اترع بطین و سپر کشنده عرب است دور او را محکم بگیرد آه آه آنکه چهار هزار تیر انداز دور آن امام مظلوم غریب تنهارا گرفتند و او را تیر باران کردند و
 حایل شدند میان او و حرم او و لیکن در هر احوال حضرت از حال اهل بیت خود با خبر بود و میدید پرده چه باشد میان عاشق و معشوق سد کند
 ز مانع است و نه حایل صاحب مناقب و ابن طاووس میفرماید که در آن حال آنحضرت بر ایشان فریاد کرد و بگفت یا شیعته الی سنیان اگر درین
 و از مها و غیره سپید پس در دنیا می خود صاحب غیرت باشد و حمیت عربیت باز دست ندید شمر گفت چه میگوی ای سپر فاطمه فرمود من باشا جنت یکیم
 و شما با من جنت میکنید زانرا تقصیری نیست منع کنید سپاه خود را که حایل نشوند میان من و حرم من و تا من زنده ام بگویند کسی متعرض عیال و اهل من نشود
 شمر گفت این مطلب تو دوست و با نکت زد که کسی متعرض حرم او نشود و همه قصد خود او نمایند و کعبی انه لکفوا کفکم قسم بجان خودم
 که حسین شخصی است با غیرت پس آن غلامان جفا کار همه بیکبار رو با آن برگزیده پروردگار کردند آن مظلوم در آن حال طلب شربت آبی میفرمود و هر چند میخواست

بفرود خواهد آمد و بر آن سوار شود همان بوسی پار که تریجانی که خواست خدمت میرساند پس چون لشکر مخالف در آفتاب آن مظلوم بودند حضرت پیش ازین فرصت ماندن در نزد اهل بیت خویش ایام اگر کسی بدیده دل نظر کند می بیند حالت آنحضرت را و احوال هر یک آن بکسیان غریب که در آنوقت چگونه بودند پس آن مظلوم بنظر ایوسی و خدمت تمام بر آن نان و خمران و خواهران تکریمت در حال ایشان و احوال خود گرفت و همان ذوالحجج را بسوی لشکر

گردانند و بزبان حال میگویند لطف	بر آن سرم که نرم بود خاک پانی را	که دست می زد به هیچ پادشاهی را	بر آن دلم که سارقد می آرم جان
که سلطنت و پادشاهی که گدایی را	ز ما بهر سبب آسان تر است عایش را	اگر بدیده بگرداند آشیانی را	مرا بجان زده آتش فراق بالایش
که رخ میکند از من چنین بلایی را	هوای دوست که روح مرده کند	دم مسح بی نیست بر هوای ما	ز شور تاله عشاق در حجاز و عرف
جد ز تعزیه ساعر بدیده جانی را	پس آنحضرت بر آن لشکر تاخت و تعدد از آن ظالمان را روانه دوزخ ساخت که زیاده داده بیارشد مردیست که در آن		

مذابی رسید که یا حسین اگر چنین جهاد خواهی کرد پس امروز چگونه در راه مائید خواهی شد و بلاقات ما خواهی رسید حضرت تیغ را در خلاف گردانید و گفت **إِنَّا لِلَّهِ وَأِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** وضع بر آنحضرت مستوی گشت و دیگر آب جدال نشست و بر کس از آنجا حجت نزدش می آمد بر میگشت که مبادا خون آن مظلوم در گرون او باشد و مالک بن بشیر که از قبیل بنی کنده بود پیش آمد و با آنحضرت دشنام داد و ضربتی بر سرش زد و بر زنی که بر سر مبارکش بود پراخون شد آن کلابی بود از آنکه در سفر بر سر مبارکش میگذاشت حضرت آن برش از سر برداشت و بدو فریاد گفت ای ظالم بیعت ازین دست نخوری و نیا شامی و خدا را با ظالمان محسور کند آن ملعون آن کلاه را برداشت و بعد از واقعه که بلا بماند آورد و چون خواست که خون او را بشوید نش فرمود گفت ایما بیابا می که از فرزند رسول خدا کنده بجا می آید بیرون رود خدا قبر ترا پرازش کند ای ملعون ای بر تو حسین ساکشی و او را برینه کردی ای ملعون چیست که او را سیلی زد و نش بد خورد و منجی داد و بدستش فرو شد مجروح شد و جراحتش بر روز زیاد میشد آنکه از بدنش افتاد و بقبر و کتبت بملا بود تا بجهنم رفت و بروایتی حضرت چون آن برش را از سر برداشت بخیمه آمد و خرقه طلب فرمود و آن خرم رست و بخواب هر خورد زین خاتون فرمود و گمانت بکسی غیر تعبیر کنونی که امام القیاب و کتب و توفیق که **سَوْءُ الْعَذَابِ لِي** خواهری زین کویا می نیم شمارا که درین نزدیکی چون بندگان کنیزان سیر کرده اند در جلو سب می دهند و غلب میکند زین خاتون چون این کلام را شنید اشک از دیده ریخت و شروع بشون کرد و گفت فای از تنهای فای از کوی حسین یا در **وَأَسْوَأَ مَعْقَلًا** و **وَأَسْوَأَ حَتَبًا** آه پس دست زود جانم خود را چاک کرد و موی خود پشیمان ساخت و پانچ بر خواره زد و حضرت بار فرمود ای دختر بر نفسی عمل صبر کن و آرام گیر و بکنید پیشین پس برخواست که برو زین مضطرب شد از حاجت و بروی چسبید و گفت ای برادر جان من که میدانی این دیدن آخرت است یا میروی و بر میگردی و دیدار باقیامت افتاد و لحظه تا مل کن و مرد

بار میروی و بر میگردی و دیدار باقیامت افتاد و لحظه تا مل کن و مرد	بگذر که با روی این رخ بسیم
بر پیشین که به بندت جراحات بد	بگذر که کل زبانه و صلت چسبیم
مردم بنم ز اشک خونین بر تن	بشین که در خونم ترا چاک بدن
	ار شده آه و سوزن در گان من

پس افتاد بروی پایهای برادر خود و بوسید پایهای او را و گریه و نوحه میکرد و حضرت او را تسلی فرمود و باز میدان مراجعت فرمود و چون ارگ را زار زار زده بود بگفت ترا دوست صاحب بجا میفرماید **فَوَقَّوْا سَاعَةَ ثُمَّ عَادُوا** و احاطه علیهم پس آن ظالمان ساعتی توقف کردند چون ایمن کردند که از کار زار زار زده آمدند و دورا و اگر رفتند داخل مسجدی علیه اللعن تیری بر حاکم مظلوم زد صالح بن و سب زنی علیه اللعنه آمد و نیزه بر زنی گاه آن بکینه زد که از سب افتاد و از طرف رست بر زمین آمد چنانکه مقبل علیه الرحمه میفرماید **طیبت** بند مرتبه شای ز صد زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد و بروایتی بطور مجده از سب افتاد و در آن وقت انقدر بجای خود نزدیک شد که تصور آن محال است پس پیشانی عبودیت و بندگی بر خاک گذاشت و گویا زبان

برتای خسرو خویان به نیاز آمد	بصد میاید در گاه تو باز آمده ام	باشش و قسم ای بر کرم آبی ریز	که زحرمان تو با سوز و کد را جدا
------------------------------	---------------------------------	------------------------------	---------------------------------

بیش کلاب غم از دستای که بر حسن با چنین حالت خوش به نیاز آمد

وعلی مایه رسول الله خدا میداند که در آنوقت اهل بیت آن بزرگوار چه حالت دلی داشتند و بروایتی که همین شایدهی که بان مظلوم وارو شد از زخمها
 خیمه میدید پس آن امام مظلوم سرسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد غذا یا تو میدانی که ایشان میکشند کسی را که در روی زمین فرزند پیغمبر است او نیست پس
 چون رقیب خاتون آن واقعه را دید و خیمه صیحه زد و مضمون این شعر را گفت فَمَا لَبِثَ ذَاكَ السَّهْمُ كَانَ يَمْجَعُ قِبَالَيْتَ هَذَا السَّهْمِ كَمَا يَمْجَعُ
 ای کاش این تیری که بسینه دول تو زدن بر جگر من آمده بود ای کاش بوفوق مرا نمیگذاشت و ندای برادر غریبم ای برادر یکسرم و مظلومم و چون حضرت آن
 تیر را بیرون آورد و زخون مثل آودان از جانی آن جاری شد دست بردین زخم گذاشت و چون پاز خون میشد بجانب برادر بیعت و قطره از آن برکشت
 و سرخی آسمان از آن وقت دیده شد پس شتی از آن خون گرفت و بر سرورش خود مالید و گفت ای حالت و صورت طافات میکنم پروردگار و جد بزرگوار
 خود را و میگویم یا رسول الله کشته مرا فلان و فلان الا لعنة الله على الظالمين مجلس ما نروهم و ذکر باقی وقایع و شایدهی که
 در امروز ما مظلوم رسید و بیان شهادت عبداللہ بن حسن **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ**
 الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي عَظَّمَ مَصِيبَتَنَا بِعِظَامِ مَصِيبَاتِ الْحُسَيْنِ وَاجَلَ زَيْنَتَنَا بِجَسَامِ زَيْنَاتِ الْحُسَيْنِ وَأَطْعَمَنَا مِنْ سَيْتِهَا
 وَمَعَا صِنَتَنَا الَّتِي أَنْقَذَنَاهَا بِقَطْرَاتِ مِيَاهِ عِبْرَاتِ الْحُسَيْنِ وَشَرَفَنَا عَلَى الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ الْهَالِكَةِ بِمِيَاهِ
 بَرَكَاتِ الْحُسَيْنِ وَأَجْرَلْ أَجُورَنَا بِالْبَكَاءِ وَالْعُوبَالِ عَلَى الْأَخْرَانِ وَبَلِيَّاتِ الْحُسَيْنِ وَأَحْسِنْ تَوَابِنَا بِالصَّرَاحِ وَالْأَبِينِ
 عَلَى الْأَشْجَانِ وَكُرْبَاتِ الْحُسَيْنِ وَذَمَّ مَذَارِجَ الشُّهَدَاءِ السَّابِقِينَ وَأَعْلَمْ مَعَارِجَ الْعَارِفِينَ الَّذِينَ يَدُلُّوْا بِجَهْدِ
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَفْرِ الْفَجْرِ الَّذِينَ صَبَّغُوا بِالِدِمَاءِ صَفْحَاتِ وَجْهِ الْحُسَيْنِ بِأَنَا ضُؤَا
 صَبِيبَاتِ الْعَبُونَ عَلَى صَفَائِحِ خُدُودِ بَنَاتِ الْحُسَيْنِ وَأَجْرُوا الدَّمُوعَ لِحَاظِلَةِ عَلَى نَقَبَاتِ أَوْدَاقِ وَجُوْهِ خَوَاتِ الْحُسَيْنِ وَأَبْرُؤُوا
 مِنْ خِيَامِ التَّعْظِيمِ وَالْقَدْسِ بَنَاتِ الْمُصْطَفَى وَخَوَاتِ الْحُسَيْنِ اسْتَبَاحُوا حَرِيمَ اللَّهِ الْمَأْمُورِ بِصِيَانَتِهِ وَحِيَابَتِهِ وَهَتَكُوا اسْتِزْجَارِ

در حیرتم که شمر زین چگونه کشت	مجرع پاک دیده مردم ز کربلا	آواز مصیبتی که دل دوستان کدا	در حیرتم که چرا چه بازی بجار برد	آن حسین امین مصیبتی که زلف	با آنکه جد و دارو باش کوشا	با جسم پاره پاره سوی خیمه سبنا	مریست از سینه سجاده من فرخیمه بیوش افتاده بودم ناکاه و دیدم که مرغ پر بال در پی آمد و مراد بر گرفت چو نانا
آواز دومی که شمری دیدار و اسپن	کان با بکار دین بی دنیای دین بنا	در حیرتم که چرا چه بازی بجار برد	مریست از سینه سجاده من فرخیمه بیوش افتاده بودم ناکاه و دیدم که مرغ پر بال در پی آمد و مراد بر گرفت چو نانا	چشم کشوم دیدم پدر بزرگوارم بود که اربس تیر بر پیش زده بودند و در چشمهای زرشش آه بود مانند عقاب پر آورد و بود پس فرمود ای سر چون بدین	رسی دوستان و شیعیانم با سلام برسان و بگویدم فرمود که هرگاه پنج غریب هتاکر وید از غریبی من با آورید اگر کشته به بسیند کلوی بریده مر از او	کنید چون آب خوشگوار نوشید از لب تشنه و جگر تشنه من با کنید انگاه شربانو پیش آمد و عرض کرد ای آقای من وای سید و صاحب و مقتدای من من	در این مملکت غریبم و غمخوار و کھداری غارم خواهران و دختران تو اولاد رسول الله اند کسی بر ایشان دستی نباشد و ایشان محترم دارند اما من و دختر خود
از آن غیر رسم ای شاه و لا	نماند در کفم این نیکت نامی	در سینه از در بی هستم ای	ضعیف هستم و غمبار تو شام	از این بی شرم خلق سیر و ست	که نماید از عرب جز حرکت تازی	چسان این راه بی محرم سپارم	شربارم و بغیر از تو صاحب و پناهی غارم قهرم که بعد از تو این ظالمان بر حرم حرمت مرا نگاه دارند لکن لطف
بدین بیچاره باید چاره سازی	بسوی شام و کوفه می بریم	ز پرده چون توفتی می کشدم	نیباشد کسی پشت و پناهم	حضرت و مودای شهر بانوم	که کسی را بر تو دستی نیست و همیشه غریز و محترم خواهی نیست و بروایتی فرمود و وقتی از پشت مرکب بر زمین افتم و مرا شهید کنند و از جناح سر ایسمه		

آنوقت ما و با آن اخبار آن وقت بجز آن تابعین و الاضغاف

و دوران مظلوم را گرفته و زخمهای کاری بروی زودند تا از مادر آمد آن وقت روی خود با امام مظلوم مکرر عرض کرد که
 شهید روی تو کشته شود ما غنا مرا روز قیامت بجوی و همان کن امری آنکه برایت بخون شدم غلظت کواه باش که در راه تو سپردم جان
 حضرت آواز داد که خوش دل باش

که چنین خواهی کرد آن سعادت مند جهاد کرد تا شربت شهادت چشید طعونی که او را صالح بن وهب می گفتند آمد
 و سینه بر پیلوسی آن مظلوم معصوم زد که برود در افتاد از آنجا نیکه آن حضرت با اهل بیت خود وصیت فرموده بود
 که در حال کشته شدن او صبر نمایند و بی تابانگی نکنند لهذا همه بلا و مصیبتی که بروی او آمد همه را دیدند و
 صبر کردند و لیکن در این هنگام که حضرت سید الشهدا علی علیه السلام از آن ضربت بروی در افتاد علیا جناب نبینا خان وقت
 نیارود و این مصابت را کفش را بشد نعره زد و از خمی بیرون دید و فریاد کرد و استیذان و آغاه و الحمد لله و لعنیه لعمرو الله

کاش این زمان کسوف و انجا کسوف کسان شد دین کاخ ظلم آباد زلال در بنیان شدی کاش این زمان کسار با زمین ظلم و این آزار را
 بر فرق این بدکار پاشیدی و پیران شد ای کاش این دیکر کشتی خراب از جو محن زان پیشتر کاین پاک تن در خون خود حلقان شدی
 پس خطاب کرد با این حد که و تحت با عجم **بقتل الحسین و انت تظلم** و امی بر تو ای حسین را میکشند و تو ایستاده و می بینی آن ملعون خجالت کش
 و کسیت صاحب بیت الا حزان گوید که عمر سعد در این تید مظلوم دوید که بدست خود حضرت را شهید نماید **فقال علیه السلام یا عجم انت تظلم**
تظلم قتل پس آن شی شرم کرد و برگشت آنجا زینب خاتون روی آن قوم بی ایمان کرد و فرمود **و لیکم ما فینکم مسلم** و امی بر شما ای یک مسلم

در میان شما نیست کسی و در جواب ندا و بر اویت ابن طاووس شمر ملعون فریاد زد که ای قوم چه انتظار میکشید چرا روی را تمام نمیکند آه آن کافران این
 از پر کوشه و کنار بر سر آن بکس گرفتار بجوم آوردند و زرع بن شرکت حرام زاده ضربتی بر کتف مبارکش زد و روایتی کتف چپ آن جناب از بدن جدا شد
 و ضربت دیگر رویش آنحضرت زد که آن مظلوم بد در افتاد و پس سان ملعون نیزه بر سینه آن مظلوم زد و کشتید بار دیگر چنان که روضه عذاب او را زبا کند
 پس باز بهمان لعین تیری بنزدیکی کردن آن امام معصوم زد و باز آن جناب برود در افتاد و بر خوست و آن تیر را بیرون کشید و خون آن زخم را بر سر روی
 ریش مبارک میمالید می گفت **هكذا ألحق الله محضبا بدی مختصبا علی** چنین ملاقات میکنم خدای بخون آلوده و حق خصم شد شخصی
 بنزدیکان سعد ایستاده بود آخر امر آده گفت برو حسین را بقتل رسان او جوابی گفت خلی اقدام کرد ماکاه نرزه بر اندام نخش افتاد و برگشت ابوالمخوف جعفری آمدی

بر حسین مینش زد و حسین بن تیم آمد و تیری بردمان بجز میانش زد که در آن مبارکش پر از خون شد و او توب غمونی تیر زهر آلودی بر حلق باز نیش زد و مظلوم
بسم الله و بالله و لا حول و لا قوة الا بالله و هنا قل فی رضاء الله و ان خون مکرر چندین مرتبه بر سر خود مالید پس سان بن انس آمد که کار آن جناب را
 تمام کندان امام عالی مقام چشم باز کرد آن ملعون شرم کرد و باز گشت شیش بن ربیع رفت حضرت کوشه چشمی بر او کشید و شمشیر از دستش افتاد و با بار آمد
 عمر بن ججاج از سب پیاده شد بقصد قتل آن جناب همینکه چشمش بر چشمهای آنحضرت افتاد برگشت شمر گفت چرا گشتی گفت چشمهای او مانند جغدش معرظ

نخه شرم خون او را بگردنم گرم للفظ	وزات کاینات در اندم همه بیم	لزان چنانکه بکت ز با و صبا شو	ایستاده مستعد که این ظلم حجاب
مازل کنون بخلق زیزدان ملا شو	رشته وجود کسلا انسان که بعد ازین	معدوم هر چه هست بغیر از خدا	در آنوقت ملا که اسما بنا بگریه زد

و گفتند الهایا این همه ظلمها بر فرزند پیغمبر تو می کنند و تو بی که انتقام تو شدیدی می باشد نداری سید که نگاه کنیدی بجانب رحمت عرش چون نظر کردند
 و دیدند شخصی ایستاده مشغول نماز است نداری بهین قائم انتقام از اینها خواهیم کشید بد سید که بجهت خون بچی هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را کشته و
 زود باشد که بجهت خون حسین هفتاد هزار از بنی امیه را بدست ممدی قائم کبشم و در بیت الاحزان مسطور است که ملا که اسما نماز مینما از آن طلبید

وست کورنگن ای سرو بلند از سرین

که بگویند بنشین و پسر آمده ام

پس آنحضرت آن خاکسای کرم را دست آورد و جمع کرد و همه یکسوی بر بالای خاک

گذاشت و کاه می نشست و کاهی طافت نشستن داشت برو می افتاد و چشم مبارکش قسمت شده بود یک چشم پنجه می نامی هر دو خود بجزرت نگاه میکرد و ولعت حال آنها

بود و چشمی ملاحظه شقیای شکین دل میکرد که از هر طرف در خیال ندان ضربتی بودند بر آنحضرت **کلمه لطف**

ز غیرت بش چشم حق من دویم	یکی جانب خیمه باشکوه	یکی سوی آمدن آن گروه	شکندیم که آن نایب عرش عظیم
همی بود چشمش سوزان پاکت	خدا را بچشم خود آورده بود	بدایسای پرمان انسان کرده بود	مرا اعتقاد آنکه آن پاکت خاک
که منظور خود را در آن کوی داشت	لی هر که حق خواست بنیدوست	شکسته دلان را بهیرت حجت	از آن چشم هر دم بر آن سوی داشت
بهر لحظه نمی بدش چشم و	اگر چه بصورت منان میرسد	ولیکن معنیش جان میرسد	دیگر آنکه بر ضربت شقیای
در می بودش از دست میکشید	چو کرد مشکافی فزون در قفس	شود تازه مرغ قفس رافس	چو میکشیدش تن از تیربان
چو از دست باشد خوش است و کوه	بجز او اگر آسپین بندگی است	اگر طافت این پرستندگی است	لی هر چه از دست آید بدوست

بجز اهل پیشش بریند و چنانچه در آنوقت عبدالله پسر امام حسن علیه السلام طفل بود و صغیر و بر در خیمه ایستاده بود چون آن حالت را از قرم خود دید

بر سر زمان بیسوی امام حسین علیه السلام دوید و روایتی در روایع اخیرین حضرت امام حسین علیه السلام رواه شد حضرت زینب خاتون فرمود یا آقا ه

جسیه در نگاه دارد و کله را بر یازینب خاتون میگرد که او را نگاه دارد و گفت لا اقلیه لا اقلیه عینی یعنی قسم بخدا که از قرم خود جدا نمی

شود جا آمد تا بقرم خود رسید وقتی بود که بجزین کعب و روایتی حرله طعون شمیری بلند کرده بود که بجزرت زندان طفل گفت و ملک بیان آنجست که

انقتل و ای بر تو ای ولد از قرم را میخواهی کشتی انگه در غضب شد و شمیر را حواله آن طفل منیر کرد آن کوکت دست پیش آورد و شمیر بر پیش او دوید

قطع کرد و بشاز اش او بخت فریاد و یا عجا در روایتی گفت یا آناه ما درش بسرو پای برهنه بیرون دوید و فریاد و اولداه و اقره عیناه بر کشید لطف

چو ایهونی که بسید طفل خود	قاده کشته زیر تیغ صیاد	و یا بسید کسی فسز خود	اگر قار است اندر دست جلاو
همی نالید و گفت ای دو دلم می	تورا ای کاشکی ما در نمی زاد	ز مظلومی تو ما در چه سازم	که تم از رخ یا از خصم فریاد
الهی ما در زار است بمیرد	که گت ویدت از شمیر بیداد	درینجا از زویم بر نیاید	اگر تا سازم ترا در ویر و دام
درینجا چون برادر کشته کشتی	بجزومی و مظلومی و ماشا	پس جناب سید الشهدا علیه السلام آن طفل مظلوم معصوم را در بر کشید و فرمود	

یا بنی صبر اعلیٰ ما نزلک ای نور دیده برادر صبر کن زود باش که به ابا صالحین خود برسی و طی شوی و حضرت او را دلاری میداد که نگاه حرله

حرامزاده تیری بر گلوی نازینش زد که آن طفل در کنار قرم بزرگوارش افتاد و مرغ روحش از ایشان بدن بشا خار جان پرور اگر زینب خاتون که هیچکس

دید فریاد بر آورد ناگهان گفت ذالین آخاه لبت الموت اعدتی الخوه کاش بودم و این روز را نمیدیدم و کاش آسمان بر زمین می افتاد و کاش کوهها

پاره پاره میشد در آن هنگام مظلوم که با چون از هیچ طرف معنی ندید کوشه چشم را بر آسمان کرد و گفت صبر اعلیٰ قضاتک لا معبود سوا الله

یا حیات المستغیثین و هر چه آغشته میزد کسی جوشش نمیداد و هر چه داری طلب میکرد کسی بدارش نمیرسد و ایست که در آن وقت شخصی بقصد قتل آن طفل

قدم میبایک پیش نهاد و چون حضرت او را دید فرمود برو که ترکشده من نیستی و مرادین می آید که تو با تش چشم بسوزی آن شخص که بیان و گفت جعلت ذک

یا بن رسول الله تو بدین حال رسیدی و باز قرم را میخوری و میخواهی که با تش دوزخ بسوزیم پس شمیر خود را بجزکت آورد و در آن دوران نیز عمر سعید

این سعد گفت کار حسین با تمام کردی گفت نه ولیکن آمده ام که کار ترا تمام کنم این را گفت و تیغ خود را حواله آن ملعون نمود و علامان آن ملعون از هر طرف

صف بیرون رفتم تا با حضرت رسیدم دیدم آن مظلوم در میان خاک و خون افتاده و نزدیک است روح از بدنش مفارقت کند و زشتی تشکی زبان خود
 میخوانید و بد و لیب بیاید بجا قسم که هرگز گشته سخن آغشته بگو تو زوانی تر از او ندیده بودم نوری نیش چشم مرا خیره کرده بود و بیست آن حیران شده بودم
 و از فکر کشتن او باز مانده بودم مگر آنکه شنیدم که میگفت **أَمَّا تَقُوْنِي قَبْلَ طُلُوْحِ دُوْحِي شَرِبْتُ مِنَ الْمَاءِ** ای پیش از آنکه روح از بدنم بیرون رود

مطربانی بن نمیدید لمولعه	افوخ چون سرایم این سخن	که گفتش ظالمی زبان احسن	لی حسین آب تو یا شدار حمیم
تسلب خواهی شدن اندر حمیم	کس نخواهد دادنت کین قطره	تا بنوشی در بحیم آب عذاب	سماح این سخن یا هیچ کوشش
می نیارد صبر و طاقت آب و نوش	این سخن در انداز هم کوشش	این سخن پر انداز سر بیوشش	آنکه باشد سستی خلد برین
کی توان گفتش سخنانی چنین	چون آن طعون کسا حازه این جواب بران سید جوانان	بست داد و حضرت هم کمان فرمود ایامن وار و جهنم مشوم	

و از حمیم حمیم بنوشم نه دانند بلکه چدم رسول الله و عیوشوم و در منزل او ساکن میوم **فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُّقْتَدِرٍ** و از شرب همور
 می بشام و سگایت میکم بر او از ظلم و ستمی که بر من و اهل بیت و یاران من کردید لال میگوید دیدم همه آن ظالمان در غضب شدند و گویا با تیره رحم از
 دلهای سنگین ایشان برخاسته شد چنانکه آنجناب با ایشان تکلم میکرد و آن ظالمان بر جم شروع کردند از هر طرف ضربت زدن آه و او بلا و مصیبت آنچه
 زبان بیان کنم و بکدام دست بنویسم و بکدام طافت و حالت شرح دهم آنجا شمر چیمایی بی ایمان دست فر کرد و محاسن پر خون آقا گرفت و شمشیر جلوم
 مبارکش میزد و میگفت بجا قسم که ترا میکشم و میدانم که تو فرزند رسول خدائی و میدانم که بهترین مردمانی از جنیت پرور و در آنحال آن مظلوم میفرمود و
جَلَاءُ وَ اِتِّخَذَ وَا اَبُو الْعَاسِمَاءُ وَا اَبْنَاءُ وَا عَلِيَاءُ اُقْتُلْ عَطِشًا وَا وَجَدِي سَوَّلَ اللّٰهَ وَا قَتَلَ عَطِشًا وَا وَا بِي عَلِي الْمُرْتَضَى
وَا بِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ تشکسته میوم و بعد من محمد مصطفی است تشکسته میوم و پدر من علی مرتضی است و مادر من فاطمه زهرا است پس آن طعون بر
 سر مبارک آقا بدوازه ضربت جد کرد و در آنوقت زمین کر بلرزد و زلزله آسمان طپید غلغل در ملک و ملکوت افتاد و اول از اهل جبروت بر آمد مرغان
 از آشیانها پریدند و حیوان از مساکن خود میدزد و ریای با بچوش و ماهیان بجزوش آمدند و فرشتگان در هوا ناله کشیدند و حیوان نوحه کنان جامه دیدند
 و لولای ماتم در فحاشی کر بلرزد و خاک غم برفق شیطان و دوستان ریخته شد و کرد ماتم بر خسار هوا داران بجهت کشت و غبار مریخی عالم را فرو گرفت

چنانکه مردم یکدیگر نمیدیدند و کمان میکردند که بلانزل شده است از کوفه	زمین لرزه در آمد سپهر شد بیجا	چو از حرارت خورشید لجه بسیار
چنان شدند پراننده ملکات از هم	که عقل گفت کسب است رسته عالم	همه زیداکر بود و شمر نامه بسیار
ذکر و باد غم انسان زده هر نسبت	که می مید فلک روی ثابت و سیاه	و این واقعه تا یله جانسوز در روز جمعه بادوشنبه سال شصت و یکم هجرت

واقع شد و در آنوقت از عمر شریف آن حجتبه خصال بچاه و بیعت سال گذشته بود و از خصاب بر محاسن آنجناب ظاهر بود و آنکه بناوی از اخقا علی ند کرد
قَتَلَ وَا اللّٰهَ الْاِمَامُ ابْنُ الْاِمَامِ قَتَلَ وَا اللّٰهَ الْحُسَيْنُ فَنَادَى مُنَادٍ عِنْدَ ذَلِكَ فِي السَّمَاءِ اَلَا اِنْفَصَمَتْ مِنْ دِيْنِي كَيْفَ
الْعَرَبِ الْاَقْتُلُوا الْاِسْلَامَ وَا الدِّينَ وَا النَّفْيَ الْاَقْتُلُوا سَبِيَةَ النَّبِيِّ الْخَضِيْفِ مُحَمَّدٍ بِنْتِ

طوفان بر آسمان ز غبار زمین سپید	گر و این خیال هم غلط کار کان غبار	تا دامن جلال جان آفرین رسید	نخل بلدا و چو حسان بر زمین زود
و در دست و هیچ دل نیست بی لای	اللافتة الله على القوم الظالمين	مجلس ساز و هم و قیاح بعد از شما و ه سید شما	
عنه السلام و آمدن و و ابجاح و غارت اهل بیت مظلوم	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ		
أَحْمَدُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْمَنَانِ وَا الصَّلٰوةُ وَا السَّلَامُ عَلٰی اَدِلَّةِ التَّوْحِیْدِ وَا اَنْكَرَانَ الْاِیْمَانِ خُصُوْصًا عَلٰی الظُّلْمِ الْعَطِشِ اَقْبَلِ			

که بسیاری حسین بودند چون اندر پروردگار ازین یافتند بروایتی انقدر از وحام جمعیت کردند که میانه زمین و آسمان با یکدیگر و مانند نگاه از جناب احدیت منافی رسید که
 یا حسین ما را محیر گردانیدیم و رایگه اقای بالا اختیار کنی و شهید شوی یا آنکه ملاکه یاری تو کنند و دشمنان ترا از روی زمین براندازند پس آنجناب لعنای مقدسه
 اختیار فرمود و در سراسر الشهاده وارد است که در آنوقت از آسمان صحیفه بر دست آنجناب نازل شد چون کشودید که عهده بهت که در شهادت او نازل کرده
 شده است پیش از غلظت کردن این خلق و چون پشت صحیفه را ملاحظه نمودید که نوشته است که یا حسین نحن مباحثنا عليك الموت وما اتينا
 عليك الشهادة فلك انجيا و ما ينقص حظك عندنا فان شئت ان نصرت عنك هذه البيعة فاعلم اننا قد
 جعلنا السموات والارضين والالوان كلها في حطك فانهم ينهون يدنا من هؤلاء الكفرة الفجرة
 یعنی امی حسین اموت و شهادت ما بر تو لازم کردیم پس تو اختیار داری که شهید شوی یا اختیار کنی ما من دنیا را و هیچ از اجر و درجه تو در نزد ما کم نخواهد شد
 پس هرگاه بخواهی این بلیه را از تو بر میداریم و بدانکه ما گردانیدیم جمیع ملاکه آسمان و زمین با در حکم تو و امر کرده ایم که اطاعت تو کنند پس امر کن بهای را و به
 دشمنان خود با توجه بخواهی از اهلک ایشان فلما عرفت مضمون الکتاب ما في ذلك الصيغة دفعها الى لسماء و دعيت بها اليها
 فقال يا رب وددت ان اقتل و اخرجي سبعين مرة في طاعتك و محبتك و اني قد سميت الخوة بعد قتل الاحبة سيما اذا
 كان في قبلي نصرة فبينك و ليلتك و حفظنا مونس من عندك یعنی پس چون مطلع شد بر مضمون صحیفه مباحثت او را بجانب آسمان و عرض کرد که
 پروردگار من دوست دارم که در راه تو کشته شوم و زنده شوم تا بهنگام مرتبه برسط اطاعت تو و فرمان برداری تو و بدینگونه دل تنگ گشته ام از زندگانی دنیا
 بعد از کشته شدن اقربا و ایاوران خصوصا هرگاه در شهادت من نصرت و یاری دین تو بود باشد و حفظ ناموس شریعت تو شود **الموقف**

در چنان حالت در این کسختن	سفر کرد و بسیزدان بازگشت	که همی هفتاد جان خواهم	گفت همه سازم فدای دوزخ
و صل تو سرایه صدز کسیت	سر سرون در رهت پانصد کسیت	عاشق صادق به پیش چشم دو	گشته کشتن غایت امان است

پس ابن سعد طعن گفت کیست که برود حسین با بقل رساند و جایزه عظیم در یاد بشمر طعن گفت این کار من است و در آنوقت مظلوم کربلا از بسیاری
 جراحت و آلم تشکی و کرسکی چنانکه صاحب بیت الاصران ذکر کرده در غش و ضعف بود و بر روی خاک کرم کربلا افتاده بود که شمر سحای مرا مزاده آمد و بر بال
 سینه آنحضرت نشست پس آنمظلوم دید که شو و فرمود من انت لقد انفقیت من قاعظیا قال للعبین انا الثمن حضرت فرمود یا میدانی کیستم
 ملعون گفت توئی حسین بن علی بن ابیطالب ادرت فاطمه زهرا هست و جدت محمد مصطفی است فرمود با وجود این هر یکیشی گفت بی حضرت فرمود ای شمر
 امروز چه روز است و چه ساعت است گفت روز جمعه و وقت نماز است فرمود درین وقت خطبایان امت جدم در شهرهای اهللام در ساروح اور می کنند
 و تو با من این سلوک میکنی پس فرمود یا شمر ان رسول الله كان يضع خده على صدرى و انت تجلس على صدرى و كان كثيرا ما يقتل
 محبي و انت تحضر عليه الحساء لئلا يشكك سینه من محل روی پیغمبر بود و تو می نشینی بر او و کلوم را که روی سید و تو تیغ میکشی بر او ای شمر و کربلا
 مظلوم در طرف راست من است و یحیی معصوم در طرف چپ من است آنجا عرض کرد و الی و قیت بعهدی قاف بعهدی خداوند من بعد خود
 و ناگرم پس تو نیز بعد خود و ناگرم نداد که یا حسین تو نیز خوش باش بدستیکه عطا میکنم آمرزش و دشمنان گناه کار ترا انقدر که تو راضی شوی فقال
 عليه السلام الان طلب الموت پس باز بجهت تمام تحت فرمود ای شمر اگر لا بد مرا خواهی کشت فاستقی شربة من الماء پس سغایت کن بجزوه ای
 املعون گفت بیسات بیسات و آنکه آن بخواهی چسبید ما اینکه کجی شربت مرگ را این طاوس و ابن نما از هلال بن مافع روایت کرده اند که گفت من
 باصحاب عمر سعد ایستاده بودم که نگاه مروی فریاد کرد که ابشر ایها الامیر فهاذا شمر قاتل الحسبیر ای امیر شربت ابد ترا که حسین کشته شد من

میان رکن و مقام است و در کعبه افضل است از سایر اراضی مسجد و بجز آن قسم که اگر روی ایستد در آن مکان در روز باران و روزی که بفرقت حقتنا و حرمتنا که پیش از آنکه پیشگاه نشاندن با و حرمت را در حد چیزی از عمل او قبول نمیدارد مگر آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رخصی شد بعضی از آنها و شد تا یک شب در راه دین خدا و باز آنکه حقانیکه باین است دارد باینکه دوست دارد نماید بیت او را پس چه قدر بدین است کسی که این امر عظیم را سهل دارد و در مقابل این حقوق کثیره فرمان او را کائنات لم یکن ندارد و بعضی و بی و شمی کند و در حدیث است که چون این آیه شریفه نازل شد حضرت در میان مردم نداد و که آیا این خداوند فریضه بر شما فرساده و از شما ما و حبیب کردید آیا او را بکنین میکنید و بجا می آورید تا بگویم احدی او را جواب نداد و همه خاموش شدند لکن لطف

اندر اینجا گفته در کار است	ان کند هر کس که گرواندر است	هر که در قبال با او یار بود	و آنکه در سر راه یا کنار بود
اندر اینجا نیز آن است که بود	زنان بعضی گفت حق نسبت مؤمن	همچنان که اندازل در این مقام	جگلی کشند خامش زمین کلام
سر سیر سر با بریزند خستند	وز خموشی کارهای خستند	این خموشی خانها بر باد داد	این خموشی دشمنان در دین کشاد
این خموشی بود که بعد سول	از ستم شکست پهلوی بول	این خموشی حق هفت از زمین	بروز بعد سپید در جهان
این خموشی بود که چون دست یافت	مر قضا از فرق فرود ساخت	این خموشی بود که خرد در زمین	در بخت ما حق زهر در کام حسن
این خموشی بود که چو در جفا	بروشاه تشنه را در کربلا	این خموشی تیغ بر رویش کشید	این خموشی کرد یارانش شهید
این خموشی فاسم و عباس با	بی گناه سرگردان سپهر جدا	این خموشی پیش روی شاه بین	هیچده ساله جوان کشتن نکین
این خموشی گوید که در کوه خورسا	تیر بر طوقشان زد و خست بال	این خموشی سید سجاد را	بی پدر کرد و اسیر و مینوا
این خموشی زینب و کلثوم را	موریشان بر سوسوی هر دیا	مروست که تا سه روز حضرت پیغمبر آن سوال با از مردم کرد و چون	

نمیدانند مقصود کجاست از جواب میکنند تا روز سیم حضرت فرمود تا ای اس آینه کس من ذهب ولا فضة ولا مطعم ولا مشرب ای مردم این تکلیف تعلق به طلا و نقره ندارد طعام و شراب از کسی میخواهم بگیرم گفتند که چنین است بفرمای حضرت آیه را بر خوانند گفتند که این است قبول میکنیم صادق فرمود خوالله عناق و شیر الایستغنه ذقنا بجز آن قسم که وفا نکرد با این عهد که هفت نفر بکنند پیغمبر از دنیا رفت بهرامت از اهل بیت روی کردند و اهل بیت او را مظلوم و بکس کشیدند و حق ایشان را غصب کردند و آتش بد خانه ایشان زدند و با تعذی و جور داخل خانه ایشان شدند و پهلوی و خورش شکستند و پسرش از خانه بیرون آوردند و در خانه نشین کردند و فرزندانش را خوردند و دلیل کردند زهرالم در کام حسن ریختند و تیغ ستم بر روی حسین کشیدند و او را بلب تشنه شهید نمودند و سر مقدسش را با عیال و طفل بر سر در محال بردند و بگو سفاکش صلوات پیغمبر را در باره آنها بجای آوردند لکن لطف

هر چه میگفت آن امام شایب	که عطش افشاده ایم اندر تعب	اهل بیتم خستند از خط آب	نی بر او دادند آب و نی جواب
گفت آخر ما شمارا بر سریم	ما همه در نیت پیغمبریم	چله میگفتند این معلوم است	الکین قتل تو با مردم است

فرمود ای قوم پس قواعد مریه عرب را از دست دهید و متعرض زمان و دختران و حرم من نشوید با بیگلام هم غنا کردند و کردند آنچه کردند باری چون دانستی که محبت و ولای اهل بیت رسالت از اجل واجبات بلکه فضل طاعات است پس چه کن که این واجب از دست مری و در آن محاطه و مسامحه نهانی که از همه خیرات محروم خواهی ماند زیرا که این است دین خدا که ملائکه باین دین مستین اند و حضرت محمد باقر سلام الله علیه فرمودند که آیا در غیر محبت و ولایت اهل بیت میباشد پس هر که قبول ولایت و محبتش بخاندان نبوت و رسالت بشیر است البته دشمن قوی تر است و محبت امری است باطنی و بر کسی صدق و کذب آن معلوم نیست مگر با بار و علامات و از آن جمله است که در اندوه دوست اند و جهاک و در شادی او شاد و مانند جناب صاحب

خسکت میشد روزی یکی از کزبان را دید که اشک چشمش خشکیده بر سید بویست که ز او در میان زمان آب چشم جاری است و خشکیده گفت من سوتقی ساختم و چون
 اشکم باز جاری شد امر کرد تا سوتقی ساختند و طعامها می نمودند و جلوه خورند تا قوت یابند در کسین ریحاب سید الشهدا علیه السلام بیضا از آن جناب پرسید
 که ما آنکلت هاشمیته ولا اختصبت ولا ذقت من دارها شیخی دُخان خمس حج حق قتل عبید الله بن زیاد لعنة

زنی از قبیل بنی هاشم سوریه چشم کشید و خانه بست و دو روز از خانه بیرون نیامد پنج سال که این زیاده کشته شد و از فاطمه و خدیجه امیر المؤمنین
 روایت شده که زنی از قبیل ماحتا بروست و پارس است و سوریه در چشم کرد و در شانه بر سر زد تا وقتی که سر برین زیاده افتاد و فرستاد و ذکر زمان در اخبار سجده است
 که محل بر نورد زینت زمانند و الا از شدت حزن و اندوه این مصیبت زمره روزن ایشان بچکین زینت نکردند چنانکه سید الساجدین امام زین العابدین
 بتفصیلی که کشید این چهل سال در مصیبت پدید بزرگوار خود گریست و همه روزه روزه بود و بهنگام نظار که نظر مبارکش بر آب و طعام می افتاد میفرمود
 قتل ابن رسول الله جاتا عطفنا فرزند غیر با شکم گرسنه لب تشنه کشته و من آب و طعام بخورم کوارا مباد برین میبخت ای مظلوم غیر
 کاش بنده بودم مصرع ترا زین قبل سخنان میبخت و اینقدر میگریست که بخورد می افتاد و اینها غریب نیست زیرا که گیت فرزند از یعقوب گم گشت و
 خبر داشت که زنده است با وجود این گریست از مفارقت او تا دید کانش کور شد و پیشش خمیده و محاسنش سید گشت و پیر شد چون اسم یوسف را
 می شنید یا خود میبخت غش میکرد و فریاد با استغاث علی یوسف میزد از حضرت صادق علیه السلام پرسید مذکر خرن یعقوب در مفارقت
 یوسف بچه مرتبه بود فرمود بعد از آن بچه مرده و همچنین خرن یوسف بشا بود که چون در زندان رفت انقدر گریست که اهل زندان سبزه آمدند و گفتند

یا روزگرم کن یا شب لم یلقه	بود یعقوب از جناب یوسف خود	هم خبر بودش که روشن کرد از روی	با وجود اینچنان عبات گشت و تا
گر غمش بگریست چندان کرد و دید	پس چه حالت داشت یعقوب و کار	یوسف را دید چون در چنگ کرگان	پس چه حالت داشت او قوی که دید از
اکبرش افتاده پاره پاره تن اندیز	خرن یوسف بود از زندان دل ناز	از محبت بودی از دشمنی اندر جان	می نبودی دست و پای یوسف از بجزیر
سیر بر مخرج و جیش ما توان در	بود اگر در قید ما آب مان در راه	آه از آن قیدی که اشک و تاش	جان فدای آنکه زنده اش ز روی قهر بود
بند و زنجیرش دست و پا ز کین و پیر	یوسف مصر امامت سید سجاد	تا چه حالت بود با آن در دای	سید بن طاووس شرح مفید و مکران

و ذکر کرده اند که چون حضرت سید الشهدا علیه السلام علم شهادت در کشور غیب افراشت و راجع مصیبت بر دل اهل و جان بگشاید مکنات از اشکار و نسا
 که داشت با وسیع عظیمی بر جوهرت و بنوی عالم ظلمانی تاریک شد که دیده کسی چیزی را نمیدید بچینی که انقوم کمان کردند که بلا نازل شده و زلزله در زمین
 آمده آفتاب منکسف شد همان خون بارید مشرق و مغرب عالم ظلمت گرفت مردم همه در حیرت افتادند و لشکر مخالف صدا با بگریه طبل کردند و همه مرتبه
 بگریه گفتند در آن انا شخصی در لشکر این سعد شروع کرد و بغیره زدن و فریاد کردن مردم بوی گفتند ترا چه میشود گفت بجای قسم که پیغمبر را می بینم که اینا ده گاهی
 با آسمان و گاهی زمین نظر میکند و گاهی ملاحظه احوال شما را مینماید میرسم که نفرین کند و همه اهل زمین هلاک شوند قدری که به نور روشن شد فروالخرج جناب
 الودع در میدان پیداشد نوره زمان و سلسله از هر طرف در جستجوی صاحب خود بود و میدوید و بگریه که میرسد ملاحظه میکرد و میگفت تا سید حسد امام حسین
 رسید در آنوقت چنانکه صاحب مناقب این بابیه و ابو مخنف و صاحب فتح بافاط متقارب ذکر کرده اند هب آنحضرت چون صاحب خود گشته
 دید شروع کرد و بشبه کشیدن و همه کردن چنانکه صدای او پر کرده بود تصور میبخت الظلمة الظلمة من امة قتلت ابن بنت نبیها

و از آهتی که کشند سپهر سفر	از لطف پس انظرومی اندر فلک کرد	رسم آورد بر چشم فلک کرد	میان کسکسان با آنکه سبکیت
که جوید صاحب خود را در آن	بگفتا این سعادت را کبیر	چو بگریستید در نزد من آرید	پس لشکر از هر طرف هجوم آورد

فَرَمُوا ذَاكَ أَكْثَرُ الْمُؤْمِنِينَ أَكْثَرُهُمْ خَلْقًا وَأَكْثَرُهُمْ رِقَّةً عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَشَدُّهُمْ جَانًا وَأَكْثَرُهُمْ تَخَوُّفًا عَلَيْنَا يَعْنِي كَأَنَّ بَيْنَ

مؤمنان کسی است که خلقش از هم کس نکو تر وقت قلبش از همه بشیر باشد بر او بروستی و در خان او از برای ما شد بسیار چون چنین باشد که شخص محبوب خود را در بلائی ببیند و زندگی بر وی ناگوار و تلخ گردد و غیر خدا سالی الله علیه و آله هر گاه یاد میکرد و اروائی که بر جگر کوشش حسین دارد و میشوید گریبان و مخزون میشد و آه از دل میکشید بی شرط محبت نیست این عباس گفت دو سال از سن شریف امام حسین علیه السلام گذشته بود که پیغمبر را سفری عارض شد در آن راه راه ایستاد و فرمود تا الله و انا الیه راجعون و اشک از دیدن بی بارکش جاری شد یکی سبب گریستن رسید حضرت فرمود در این وقت جبرئیل برین نازل شد و گفت و کنار شط فرات زمینی است که او را کر بلا می مند و فرزند تو حسین را در آن زمین میکشد عیبت کو با که می نمم شش افتاده در خون و اندر فرات نیز او را بود سحر جگر که کو با که جاسی قتل او می نمم اندر آن زمین ما که جاسی دفن او می آیدیم انظر و کاتی انظر الی الکتاب یا اعلی انما المطایا و قد اهتدی و اسر و لدی الحسن الی یزید لعنة الله کو با نظر میکنم می نیم سیران و زمان او را که بر سران بود و کو با می نیم که سفر فرزندم حسین را بجهت خبیث بن الجلیث برید بن المعویه بعدی به برید بخدا قسم که اگر کسی از روی شادی بر سر فرزندم حسین نماند خدا مخالفت در میان تل و زبان او اندازد و او را بگردد و نفاق بمیراند و او را لعذاب الیم معذب نماید پس آنجناب از سفر معاودت نمودند مهموم و معزوم و بر غیر بالا رفت و با خود برد و نور دیده خود حسن و حسین را و خطبه خواند مردم را موعظه فرمود بعد از آن دست راست بر سر حسن و دست چپ بر حسین گذاشت و گفت خدا و ما نم سنده تو و فرستاده تو این دو فرزندم از پاکیزه گان عترت خدا و اینجان فرست من و فاضل ترین نسل منند که ایشان را بعد از خود در میان امت میکندم خدا یا امین تو خبر داده که این فرزند مرا بر سر میکشد و آن دیگر را بشمشیر شهید نماید خدا و ما شهادت ابرامی فرزندم مبارک گردان و او را از سادات شهدا گردان و برکت مده کشند او را با سفل و رکت جهم برسان او را برکت مده کسی که کشته فرزندم را عانت کند و حسین را یاری ننماید اهل مسجد چون این کلام را از حضرت خیر الانام شناع کردند شروع بگریه و زاری نمودند حضرت فرمود ایها الناس انتم کونتم و لا تنصرون امر و زبیر را میکشید و فرود او را و میکشید غریب و تنها و یاری و جانب داری و نمیکشید پروردگارا تو ولی و ناصر و باش و این قولیه به سنا و خود اقامت سلمه روایت کرده که شبی پیغمبر خدا از نزد ما رفت و زمان طویل گذشت که بازگشت عبا را آورده و در لیده مو و دست خود را بر هم گذارده بود عرض کردم یا رسول الله ترا در لیده مو و عبا را آورده می نیم فرمود مرا بردند در این وقت در موضعی از عراق که آنرا کر بلا می گویند نمودند بن محل گشتن فرزندم حسین را و محل گشته شدن جماعتی از اولاد و اهل مرا پس برچیدیم از آن موضع ترتی را که بران خون ایشان میریزد پس دست مبارک باز کرد و فرمود خذیه و الخبطیه بگیر و حفظ کن این ترتیب را او را گرفتم و لوش بشیرخی مایل بود و در قاروره ضبط کردم و چون معلوم کر بلا را که متوجه عراق شد هر روز و هر شب بان شیشه نظر میکردم و در مصیبت آن سید بزرگوار میگریتم تا آنکه روز دهم محرم شد و اقل روز که آن شیشه بگردن آوردم مجال خود بود لکنه علی در آن روزش جوید

در آوردم بدیدم خاک او خون زدم بر سر گریبان چاکت کردم اول تاب و شکم رفت از دست به پیش کس نکردم فاش آن زمان همان رازی که ویری می نمنم	در آن دم سدا بر این عهدیه معلوم چنان شکر زمرگان گشت جاری اگر چه رفت تاب از تن ز سر جوش پس از چندی خبر آمد که آن روز	که کشته گشته آن اقامی معلوم که بر کسار زار نوبساری ولی بودم ز بیم خصم خاموش غروب آورده محمد عالم افزون	نگاه خود چو بر آن خاک کردم در شادی بر بوم دست غم بست نیار و ناشانت دشمنی باز شدم بی تاب و آنکه باز گفتم
در کتاب شریف کافی از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که زنی از زبدهای حضرت امام حسین که از قبیله کلب بود بعد از شهادت آنحضرت ماتم او را بر پا میکرد و زمان را در خانه خود جمع مینمود و آنقدر گریه و نوحه و ندبه میکرد و ندک آب دیده ایشان			

رفتند چنان سپاه بیدین	بیرحم چون بگرم آقا بخت بخوی و سینه تقاول و نقدی و ظلم و جور کشودند که وصف نماند نمود لموت لعه		
ان دخترکان بی پرستار	گفتند چو برکت سپدل زن	از راهم آن زمان حسین	بر غارت ایل بیت کلین
از خمیه خمیه میدویدند	گفتند بیام مرو صیاد	مانند کبوتران نامشاد	دیدند چنان کرده خونخوا
بس پاکه برهنه شد ز غلی	مانند لال کشت پاره	بس کوش که جسد کوشاره	در هم زهر اس می طینه
بس سپلو پشت دست و شانه	مانند رخ سپر نیلی	بس روی که شد ضرب سیلی	بس دست که بسته شد ز غلا
یک پرده خمیه میدیدند	یک غارت و دختران نمویکا	یک مقنعه از زمان رجب	شد خسته ز چوب و تازیانه
آن خمیه که بود جلت عرش	و خمیه احمد از شقاوت	یکت میزدی آتش عداوت	یکت رشته خمیه می برید
اتان که نشان بدادشان باج	خاکستر او بر رفت بر باد	شد خسته از شراب بیدار	وز بال فرشته بودیش درش

گفتند ز جور خمیه رخ آراج

قصه آن گروه بیجا آنچه باب در آن خمیه یافتند مرد شدند چیزی باقی نگذاشتند حتی آنکه چادر و مقنعه از سر زمان ربووند و خلیل از پاهای اطفال بیرون آوردند و گوشهای ایشان را به لب کوشاره پاره کرده و بروایتی کوش ام کلثوم خاتون چنان پاره گشت که خون بر روی و شانه آن مظلومه جاری شد بلکه زشتا مذکب بعضی کوشهارا با کوشاره کند نمایان با بویه رویت میکند از فاطمه دختر امام حسین که فرمود چون آن جماعت بیدین و خل خمیه شدند من گویم و مغیره بودم و در پام دو غزال از طلا بود طعونی پیش آمد و آن غزال با بیرون میگردیدند کفر منابیکت یا بعدد الله چه میکردم از ای دشمن خاکت گفت لا اله الا الله استلب بنیت رسول الله چگونه کریم و حال آنکه دختر رسول خدا را برهنه میکنم کفرم پس ملز برهنه کن گفت تیرسم که ادر او دیگری برود فاطمه میگوید جمیع آنچه در خمیههای ما بود برود صاحب مناقب و محمد بن ابی طالب موسوی روایت کرده اند که آنچه بود غارت کرد و حتی کوشاره از کوش ام کلثوم بیرون کردند و کوش او را مجروح ساختند و زمان که جامه در پشت داشتند آنها را تیر گرفته و شیخ فرالدین در مقتل خود ذکر کرده که جناب عین خاتون فرمود که من بر در خمیه استاده بودم مردی که چشمهایش از برق بود و خل خمیه شد آنچه در خمیه بود آنچه در من بود هر را گرفت پس نظر کرد و دید که زین العابدین بر روی پوستینی خوابیده آتر از زیر پاهای آن بیمار مظلوم کشید و او را بر روی زمین انداخت و باز بسوی من آمد و مقنعه مرا گرفت و دو کوشواره در کوش و شتم گرفت و گریه میکردم که خدا لعنت کند ترا هتکنا و مع ذلک ببغی پرده حرمت ما را میدری و گریه میکنی گفت گریه میکنم که این مصائب بشمار روی داد ز عین خاتون میفرماید که من بگشتم شدم و کفرم خدای دست و پاهای ترا قطع کند و در آتش و بنای سوزاند پیش از آتش آخرت از دعای آن مظلومه بعد از خروج مختار او را گرفتند و ایشان با طرف میگردیدند و چون شمر طعون بنزوا امام زین العابدین رسید او را دید که بر فراش خوابیده بشمشیر کشید و بر سرش دوید و نعره زد که انا لله و انا الیه راجعون پس بر زمین فریاد کرد خمیه که خمیه بن سلمان الله هنوز از کشتن او لا فاطمه رزیدند **اقتل الصبیان** آیا گوید کان روم میکشد ازین کودک بیمار بخورد در گذرد ایستادگی کردم و ایشان از آن مظلوم دور کردم و بروایتی ابن سعد و خل خمیه شد و برود دست خود شمر را گرفت گفت از قد شرم کن و از قتل این طفل بکیان بگذر که در وام مرض گرفتار و از قتل پدر و برادران و حاکم در غم و آزار است پس آن طعون قدغن کرد کسی تعرض اهل بیت و این بیمار نشود آنجا پان زمان یکس آن طعون تا کس التماس کردند که انفسد باب ما با ما بهر سیکه خود را بسویم طعون گفت هر کس چیزی از ایشان برده رو نماید بخدا که احدی چیزی پس نداد پس جماعتی را موقوف ایشان کردند که کسی از زمان نکرید و از فاطمه صغری روایت شده که فرمود من بر در خمیه ایستاده بودم و نظر میکردم بسوی پدرم و یاران او که ایشانرا که تیر

که ذوالجناح را بگیرد آن حیوان بیهم و دندان چهل نفر از آن ملائین ابدکت وصل کرد و در سب بروی خاک نهند پس این حدیث است اورا بحال خود اکتدارید و دست نه بر دارید تا به بنیم چه میکن چون اورا اکتدارند معاودت کرد و بر نفس امام امام و بدوزانو آمد پس اورا بویید و بوسید و پیشانی بر جسد مبارک حضرت مالید و با و کامل خود را از خون صاحب خود بکن ساخت و هو مع ذلك قصه سهل و سبکی بکاء الشکل انزه میز و میکریست مانند زن بچهره که عرفه

بدین هیئت آمد سوی خیمه ما	سأدو جهان کرو پر از صفا	خزید و جوشید چون رعد برق	سرایای در بجز خون کشته مغز
نگون کشته زین کویسته لکام	بریده رکاب و دریده شام	بیش تر بر پشت و پهلوی و پال	در آورده که کس صفت تو بال
عیان آهش از دل چو دریای نای	روان آتش از دیده چون جوی	در آنوقت اهل حرم هکلی سر برانوی غم نهاده و انتظار میروند و بدور سوار گردیدند	

حلقه تا تم زده بودند که صدای شیوه ذوالجناح بر آمد زین خاتون بکینه فرمود ای زورید صدای سب پدیت می آید گویا از میدان مراجعت کرده با کوفت

یکی میگفت یارب آن کوفتر	زمیدان آمده باشد مظفر	یکی میگفت کاش این قوم کجا	بسر آمده باشند زانجا
یکی میگفت مار بس بود غ	بجز یکت کل نماند اندرین بلخ	ز کجینان این بستان و کلزار	خداوندان این یکت کل نهند

پس حلیا جناب زینب خاتون فرمود ای بکینه آنچه می آید و استقبالی بیرون شو با استقبال مید و بصیبا بکینه از خیمه بیرون آمد و خماری بر روی خود نهند و بد نظر کرد و سب را دید و در آمد و میال و کامل ذوالجناح را همچون آغشته دید و معطر کرد و جامه در دید و لغوه زد که قتل و الله الحسین علیه السلام و طایفه بر روی صلی بکینه خاتون بلند شد زینب صدای و جیانه از دل بر کشید و بنه اهل بیت از خیمه بیرون دویدند دیدند ذوالجناح با وی خون آلوده زین کون شده آمده و صاحبش پدینست و او پلانیدیم آنوقت چه حالتی برایشان دست داد که تصور آن محال است طبیعت انسانه که کس نتواند شنیدنش یارب بر اهل بیت چه آمد و پیش پس آن بکیان بدو ذوالجناح جمع شدند و هر یک بزبان حال سرخ از

صاحب او میگرفتند که عرفه	یکی گفتا چون شد حسینم	کجا نهند زور و عینم	یکی گفت همه گرفتند او بود
نیاروی جز در خیمه اش زود	یکی گفت چو میرفت از بره	زنی آبی در آتش بود گویا	بگوی ذوالجناح آتش کسی داد
ویا لب تشنه کشیدش ز بیدار	یکی گفتا که چشمش وقت رفتن	کسی بر بست یا نه کسی بر من	کسی بر سوی قلب دست و پایش
کشیدی یا نه ای سب بلاکش	یکی گفتا که چون میشد ز دنیا	زبانش بر چه حسرتی بود گویا	چا داشت که آن زبان سبز زبان آید گویا
چو کردن ز چهره میرفت	همی در زیر تیغ شمر میگفت	کلوی تشنه را یک قطره آبی	که میرزد سلمان شایب
بر آتش جرحه آیم فشانید	پس آنکه زیر تیغ کین نشانید	القصة اهل بیت بنو حوزاری بودند و میگفتند ان قوم مات محمد الصلوات	

و عیال المؤمنین فاطمة الزهراء امروز مرده است محمد مصطفی امروز مرده است علی مرتضی و امروز مرده است فاطمه زهرا و آن حیوان زبان بسته چون نجلت زوگان سر بریز نهند و میکریست پس آدر روی خود را کف پای حضرت سید شهادت و مالید و القدر سر بر زمین زد که نفس قطع شد و بعضی گفته اند که بجانب او رفت و دیگر کسی اورا نیافت و بعضی از ذاکرین گویند که شهر با ذوالجناح او را سوار شد و رفت آنجا ابن سعد حکم کرد که خیمه می ایشان را بشنید یکی با آن ملعون گفت که آیا بس نبود آنچه کردید یا میخواستی حرم پیغمبر خدا را بسوزانی مگر میخواهی ما را زمین فروری پس آن شیعی امر کرد و هنب و عارت خیمه را تاراج بهاب اهل بیت رسالت و صاحب محرق القلوب نوشته که روز دیگر عارت آن بکیان نمودند علی ای حال آن گروه و غا و آن قوم بی گناه و بیچاره و خیمه ها نمودند دست بعارت کشاوند و در آن وقت زنی از قبیله بکربن و اهل که در لشکر ابن سعد بود چون آن حالت شنید را ملاحظه نمود و شمشیر برداشت و دروایشان گذاشت و گفت ای ز خدا بخیران دختران پیغمبر را بریز میکند پس شوهر طعون آن زن پیش آمد و او را بر کرد و ایندا تا آن زمان